آقا سید علی حاجی اردبیلی

محمد اصغر آباد دگرگون

حاجی شمس آقا مشهد

[illegible]



از حضرت صادق آل محمد ع فرموده هرکه بنویسد این دعا را

بر پشت کتاب خود است اللهم دار السلام عنده

ربهم وهو العزیز الحکیم الحمد لله داره هم سیدنا محمد علی

فرصت بکوی خسته
مرو نوا

ان دست و دلست که آتش آوازان

شنیدن کی بود ما ز نزدیکان

لب خندان بلعل شهد دکور



هو

المجلد الثانی من کتاب قرة الابصار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

و بعد چنین گوید بنده حقیر الفقیر الحاج تراب اقدام ابواعطی

محمد ابن مشهدی بابا نخجوانی بعد از فراغت

جلد اول کتاب قرة الابصار و درة الابرار

شروع بجلد الثانی نمودم

در کتاب ینابیع المودة روایت میکند از اسماء بنت
عمیس از فاطمه زهرا سلام الله علیها که روزی پدرم رسولخدا صلی الله علیه و آله
نزد من آمد و فرمود حسنین کجایند عرض کردم چون امروز صبح کرده ایم با حالتیکه
در خانه ما چیز ماکولی نیست و حسنین گرسنه بودند و از خانه بیرون رفتند
خدا میداند که در کجایند پس رسولخدا صلی الله علیه و آله با پسر عم خود
جهة جستجوی حسنین بیرون رفتند و ایشانرا در باغی یافتند که در دست ایشان
خرما بود پرسید نور دیدگان این خرما از کجا بشما رسیده گفتند پدر
ما علی ابن ابیطالب بر یهودی اجیر و مزدور شده آب کشیده و بهر دلو آب

یکخرما

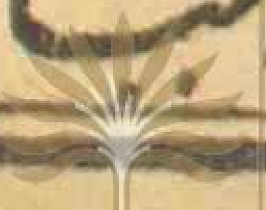
در احترام پاره نان

بیگری را اجرت گرفته بما داده پس یکی را رسولخدا و دیگری را علی ابن ابیطالب بر
دوش خود برداشته با خرما نزد من آوردند ع در کتاب مذکور
روایت کرده از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا که
روزی حضرت امام حسن علیه السلام داخل مستراح شد دید یک لقمه نان
افتاده و آلوده شده پس آنرا برداشته و با چوب پاک نموده بغلام خود داد
چون از مستراح بیرون شد آن لقمه نان را طلبید از غلام غلام گفت که خوردم ای
مولای من فرمود ای غلام ترا در رضای الهی آزاد کردم بعد از آن فرمود که از
جد خودم شنیدم که فرمود هرکس پاره نانی یابد و آنرا بخورد برای احترام
نان خداوند تعالی او را از آتش جهنم آزاد فرماید پس من خوش
نمیدارم که آزاد کرده خدا را در غلامی خودم نگاه دارم مترجم میگوید بلی فدای
شوم شما در هر حال متصف بصفات الله شده اید ع و در کتاب
ابواب الجنان مثل همین حدیث را روایت کرده الا اینکه بجای امام
حسن علیه السلام امام حسین مظلوم علیه السلام را ذکر کرده و دور نیست که
این نوع ماجری از هر دو جاری و واقع شده باشد صلوات الله و سلامه علیهما

ایضاً در کتاب مذکور

روایت کرده که علماء تاریخ ذکر کرده اند که عباس عم رسولخدا صلی الله علیه و آله
از قدیم مسلمان بود و قبل از بعثت به آنحضرت اسلام آورده بود ولیکن
اسلام خود را از مشرکین کتمان میکرد و مشرکون او را از اهل خودمی پنداشتند
و به این سبب بود که در غزوه بدر رسولخدا اقرار فرمود هرکس که بعباس
ملاقات کند او را نکشد و آسیبی نرساند که او را با اکراه و اجبار بجنگ

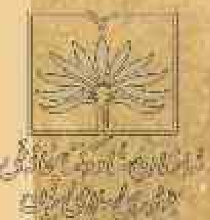
حسن علیه السلام



ما آورده اند که عباس در مکه می بود خدمتش این بود که خبرهای مشرکین را بآنحضرت
خفیة مینوشت و دوست میداشت که بمدینه مهاجرت کند رسولخدا صلی الله
علیه و آله راضی نمی شد و مقرر میفرمود باید در مکه باشی که بودن تو در مکه خیر و خوب است
و شوید ابن الأثیر میگوید که در جنگ بدر عباس نیز در لشکر مشرکین بود چون
لشکر اسلام غلبه و فتح نمودند عباس را در میان اسیران اسیر کرده بودند
و زنجیر و بند عباس را سخت و تنگ بسته بودند در زحمت شدید بود ناله و انین
میکرد از سختی و تنگی بندش ﴿فسهر النبی صلی الله علیه و آله تلک اللیلة لانین
عمه العباس﴾ پس پیغمبر آنشب را بیدار ماند و نخوابید بجهة شنیدن ناله عمو
خود عباس ﴿فقام رجل من الصحابة وارخی وثاقه فقال صلی الله علیه و آله مالی
لا اسمع انین عمی العباس﴾ یعنی پس مردی از صحابه پریشانی و بیداری
پیغمبر را ملاحظه کرده رفت بند عباس را چنان سست و نرم کرد که زحمتی برای
عباس نمانده ساکت شد پیغمبر فرمود چه شد که ناله عباس را نمی شنوم
آنمرد عرض کردند او را سست نمودم و نرم کردم ساکت شده است
﴿فقال افعل ذلک بالاساری کلهم﴾ یعنی پیغمبر فرمود بند جمیع اسیران
و مشرکان را سست و نرم کنید تا زحمت و آزار نکشند﴾ مترجم
گوید هدایت شوم ای رحمة للعالمین با نین کردن عباس بی آرام شدی
نتوانستی که خواب نموده راحت باشی و حال آنکه عمویت عباس
پدر و برادر و عموهایش را در پیش چشم او نکشته بودند و خواهر و عمه های او را
تاراج و غارت و اسیر نکرده بودند و دست بسته بزنجیر نکشیده بودند
پس چه طور گریه و بی آرامی نکند حضرت سید ساجدین بیمار کربلا علیه السلام

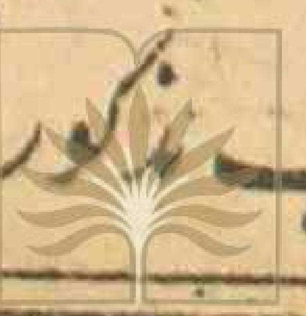
امام حسین





که سر پدرش را با دوازده ضربت بریده به سر نیزهٔ بلند نصب نمودند و برا
در اخس مثل علی اکبر را بند بند بریدند که حدیث قطعوه اربا اربا شاهد است
و بسش علی اصغر طفل شیر خواره را با تیر زهر آلود بنخر کرده قنداقه اش را
بخون گلویش آلوده شیر شش را از دم تیر دادند و عمویش عباس را در
کنار فرات دو دست از تن جدا کرده و با عمود آهنین سر شرا شکسته از صدر
زین اسب انداخته آنقدر زخم نیزه و شمشیر و خنجر زدند که نعش مطهرش چنان پاره پاره
گردید که امام حسین علیه السلام را ممکن نشد که نعش او را بخیمه گاه ببرد و نیز بسبب
دیگرش داشت که خودش فرمود « بالله علیك یا اخی لا تحملنی نحو
الخیام ودعنی فی موضعی هذا قال الحسین لماذا قال لانی مستحی من
ابنتك سكینة وقد وعدتها بالماء ولم اتها به والثانی انی كبش كتیبتك
ولو رأینی بهذا الحال یقل عزمهن ویكثر اضطرابهن قال جزاك الله
عنی خیرا حیث نصرتنی حیا ومیتا الخ

یعنی مرا بخیمه گاه مبر و در همین مکان بگذار فرمود چرا گفت اولا اینکه حیا و شرم میکنم
از دخترت سکینه چون او را آب وعده کرده ام نتوانستم با و آب برم و ثانیا
من سرکرده و بزرگ لشکر تو بودم اگر اهل حرم با اینحال مرا مجروح و خون آلود
با بدن پاره پارهٔ بی دست مشاهده کنند البته صبر ایشان اندک شده اضطراب
و گریه ایشان بیشتر میگردد فرمود خدا ترا اجر خیر عطا کند ای عباس که در زندگی
و مرده گی خود ناصر و یاورمنی الی آخر احوالات تشریف آوردن حضرت
بخیمه گاه و آمدن سکینه و گرفتن لجام اسب پدر و سؤال و جواب نمودن
از عمویش عباس علیه السلام ایضا در کتاب مذکور نقل



٣٨٣

مودة از کتاب مودة القربی که روایت میکند محمد حنفیه از پدرش امیر المومنین علیه السلام که روزی من درخواب بودم که رسولخدا صلی الله علیه وآله برمن داخل شده نظری بمن کرده پس با قدم مبارک خود بمن حرکت داده فرمود «قم یفدی علیك ابی وامی» یعنی برخیز فدای تو باشد پدر و مادرم «ان جبرئیل اتانی فقال ابشر علیا بان الله تعالی جعل الائمة فی صلبه» یعنی جبرئیل نزد من آمده وگفت مژده بده علیرا باینمژده که خداوند عالم امامانرا در صلب مبارک او قرار ومقرر فرموده «وان الله لغفر له ولذریته ولشیعته ولمحبیه» ونیز مژده بده که خداتعالی بخشیده اورا واولاد وذریه اورا وشیعه اورا ومحب اورا «وان من طعن علیه وبخس حقه مغوی فی النار» وانمژده راهم بده که هرکس طعنی وعیبی براو بندد یا حق اورا ناقص کند پس آن کس در آتش جهنم است «قرة الابصار» الحمد لله رب العالمین

«المجتبین»

ایضا در کتاب مذکور در مودت نهم آن زید ابن اسلم روایتکرده از امیر المومنین علیه السلام که رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود بمن «یا علی بخ بخ لك من مثلك والملائکة تشتاق الیك والجنة لك» یعنی خوشا خوشا بتو یا علی کیست بمثل ومانند تو که جمیع ملائکه با شتاقند بر تو بهشت برای تو است «فاذا کان یوم القیمة ینصب لی منبر من نور ولك منبر من نور ولابراهیم منبر من نور» یعنی پس زمانیکه روز قیامت شود نصب کرده شود برای من منبری از نور ونصب کرده شود برای تو منبری از نور وازبرای ابراهیم منبری از نور. «فتجلس علی منبرك واذا منادی ینادی بخ بخ من وصی بین حبیب وخلیل





یعنی بیش توحی نشینی در منبر خود که ناگاه منادی ندا کند خوشا خوشا بر حال وصی در میان حبیب خدا و خلیل «ثم اوتی بمفاتیح الجنة و النار فادفعها الیک» بعد از آن داده میشود بمن کلیدهای بهشت و دوزخ و من هم میدهم آنها را بتو و بروایت ابن عباس «به یدخلون الجنة و به یدخلون النار» یعنی بسبب ولایت و محبت علی داخل بهشت میشوند و بسبب بغض و عداوت او داخل شوند بجهنم و بروایت جابر ابن عبد الله انصاری «و علی مفاتیح الجنة اسماء المؤمنین من شیعة محمد و علی» و در کلیدهای بهشت نوشته میشود نامهای شیعیان محمد و علی «و علی مفاتیح النار اسماء المبغضین» و در کلیدهای جهنم نوشته میشود نامهای مبغضین و دشمنان علی علیه السلام «فیقولان لی یا احمد هذا محبک و هذا مبغضک» یعنی جبرئیل و میکائیل بمن میگویند ای احمد این دوست تو است و این دشمن تو است «فادفعها الی علی» پیغمبر میفرماید من آن کلیدها را میدهم بعلی علیه السلام «فیحکم فیهم بما اراد» پس حکم میکند علی علیه السلام درباره دوستان و دشمنان خود هر چه که اراده کند «فو الله الذی قاسم الارزاق لا یدخل مبغضه الجنة و لا محبه النار ابدا» پس قسم بآن خداوندیکه قسمت کننده روزیهای مخلوقات است که داخل نمی شود دشمنان علی علیه السلام بر بهشت و داخل نمی شود دوستداران او بر جهنم ابدا و بروایت عایشه رسولخدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود «یا علی حسبک ان لیس لمحبک حسرة عند موته و لا وحشة فی قبره و لا فزع یوم القیمة» یعنی بس است برای تو یا علی که محب ترا در وقت مردن حسرتی نمیباشد و در قبرش برای او وحشتی نمیباشد و در قیامت برای او خوف و دهشتی نمیباشد و بروایت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پیغمبر خدا فرمود «لا تستخفوا بشیعة علی فان الرجل منهم لیشفع فی

فضایل و محبت

و شفاعت

و حشر و احوال

اللّٰهم صل علی محمد و آل محمد

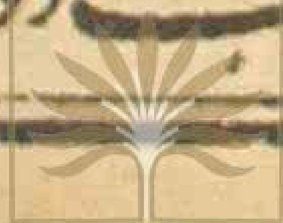
مثل ربیعه و مضر ﴿ یعنی خفیف و سبک مپندارید شیعیان علی علیه السلام را
که هر مردی از شیعیان علی علیه السلام هر آینه شفاعت میکند در روز قیامت بمثل جماعت
ربیعه و مضر که دو قبیله بزرگند از عرب و نیز فرموده ﴾ یا علی بشر شیعتک انا
الشفیع یوم القیمة فی وقت لا ینفع مال و لا بنون الا شفاعتی
یعنی یا علی مژده بده بشیعه خود که من شفیع ایشانم در روز قیامت در وقتی که نفع نمیدهد
مال و نه اولاد مگر شفاعت من نفع میدهد بایشان و نیز با میر علیه السلام فرمود
﴾ من کان اخر کلامه الصلوة علی و علی یدخل الجنة ﴿ یعنی هر کس که سخن آخرین او
در وقت مردن صلوات باشد بر من و بر علی علیه السلام صلوات او را داخل بهشت
میکند و بروایت فاطمه زهرا سلام الله علیها ﴾ قالت ان ابی صلی الله علیه و آله نظر الی علی
و قال هذا و شیعته فی الجنة ﴿ یعنی فاطمه علیها السلام گفت که پدرم بر علی نظر
کرد فرمود این علی و شیعه او در بهشتند ﴾ ایضا ﴿ از امیر المومنین علیه السلام
مرویست که رسول خدا فرمود ﴾ اذا کان یوم القیمة نادی مناد من بطنان
العرش یا اهل القیمة غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة ﴿ یعنی زمانیکه روز قیامت شود منادی از بطنان
عرش ندا میکند ای اهل قیامت چشمهای خود را بپوشانید تا فاطمه دختر محمد بگذرد ﴾ و
معها قمیص مخضوب بدم الحسین فتحتوی علی ساق العرش فتقول الهی انت
الجبار العدل اقض بینی و بین من قتل ولدی ﴿ یعنی خداوندا توئی عادل و جبار حکم کن میان من
و آنکسانیکه پسر مرا کشتند ﴾ فیقضی الله لبنتی و رب الکعبة ﴿ پس حکم میکند خدا برای
دختر من در حق کشتگان پسرش قسم به پروردگار کعبه ﴾ ثم تقول اللهم شفعنی فیمن بکی
مصیبته ﴿ بعد از آن گوید خداوندا مرا شفیع کن در خصوص گریه کنندگان
بمصیبت فرزندم ﴾ فشفعها الله فیهم ﴿ پس شفیع گرداند خدا او را درباره



گریه کنند کان فرزندش (ع) در جزء دویم کتاب ینابیع المودة در باب شصتم آنرا روایت کرده طبری که از معتبرین علماء است از ابو رجاء عطاردی که میگفت سب مکنید علیرا و نه یکی از اولاد علیرا که بدرستی ما همسایه داشتیم از طایفه هذیل که بمدینه رفته و حضرت حسین ابن علیرا سب کرد در حال خداوند عالم دو کوکب سفید بر براق فرستاده از دو چشم او زده کور کرد چنان کوری که چشمش از اول کور بعد اثری از چشمانش باقی نماند ایضاً فیه سبط ابن جوزی نقل کرده که ابن هباری شاعر را وقتی گذر بکربلا افتاد چون بصحرای کربلا و قبور شهدا نظر کرد گریه و نوحه کرده این شعر را انشا کرد (ع) لحسین المبعوث جدک بالهدی قسما یکون الحق عنه بسائل لو کنت شاهد کربلا لبذلت فی تنفیس کربک جهد بذل الباذل پس در آنشب خوابید و در عالم رؤیا رسولخدا را دید که پیغمبر باو التفات کرده فرمود مژده باد ترا و خدا جزای خیر بدهد بتو که خداوند عالم ترا در دفتر شهدائی که در پیش روی فرزندم شهید شده‌اند نوشت (قرة الابصار) در باب شصت و سیم کتاب ینابیع المودة روایت کرده که روزی حضرت امام محمد تقی جواد (ع) در ایام طفولیت در کوچه با کودکان بود که ناگاه مأمون با جلال سلطنت بعزم شکار از نزد ایشان عبور کرد جمیع کودکان دیگر از کوچه فرار کردند مگر آن بزرگوار با وجود کودکی حرکت نکرد و در سن نه سالگی بود مأمون گفت ای کودک تو چرا مثل کودکان دیگر فرار نکردی گفت اولاً کوچه تنگ نیست که ماندن من مانع از عبور تو باشد و ثانیاً من گناهی و تقصیری ندارم که از تو ترسیده فرار کنم و ثالثاً گمان من بتو خوب است که تو آدم بیجا هراضرری نمیرسانی مأمون از گفتارش تعجب کرده و بحسن صورت و جمالش حیران شده بشکار خود رفت و در دستش بازی بود برای صید کردن چون از عمارات دور شدند

اهل سنت

مکالمه مأمون



دادن مأمون دختر خود را

دراجی در هوا ظاهر شد مأمون باز را رها کرد باز آنقدر بلند شد که از نظرها غایب
گردید بعد از زمانی مراجعت کرده و در منقار خود ماهی کوچکی صید کرده آورد مأمون دید
که ماهی زنده است تعجب زیادی نموده از آنجا مراجعت کرد پس کودکان را با همان
حال در کوچه دید که فرار کردند مگر محمد تقی علیه السلام که با حال خود بماند پس مأمون ماهی را
در دست گرفته گفت ای کودک در دست من چیست گفت که خداوند عزوجل با قدرت
کامله خود در میان هوا و دریا آفریده و در آن ماهیان کوچک خلق فرموده و باز پادشاهان
از آن ماهیان صید میکنند پس پادشاه میخواهد که با داشتن ماهی اولاد و اهلبیت رسالت را
امتحان کند پس مأمون گفت حقا که تو پسر علی ابن موسی الرضا هستی پس در اکرام و تعظیم حضرت
امام محمد تقی علیه السلام مبالغه و اهتمام زیاد میکرد و عازم شد که دختر خود ام الفضل را به او تز
ویج کند پس سادات بنی عباس مأمون را از این منع کردند بجهة خوف اینکه او را ولیعهد
خود کند چنانکه پدرش را ولیعهد کرده بود پس سادات بنی عباس اتفاق کرده یحیی
ابن اکثم را که عالم و کامل در فنون محاورات و بسیار زیرک و ماهر بود وعده های بسیار کرده
بفرستادند تا از آن بزرگوار مسئله های مشکله سؤال کرده او را خجل و ملزم و مغلوب کنند پس
یحیی در حضور مأمون از هر علم مسئله های مغلقه بسیار سؤال نمود همه را جواب متین و کافی و شافی
داد تا اینکه مأمون به امام محمد تقی علیه السلام گفت یا محمد تقی تو هم نیز از یحیی یک مسئله بپرس پس
آنجناب به یحیی فرمود چه جواب میگوئی به این مسئله که مردی در اول روز بر زنی نظر کرد که باو
حرام بود نظر کردنش پس آن زن حلال شد باو در وقت بلند شدن آفتاب پس
در وقت ظهر باز حرام شد پس در وقت عصر نیز حلال شد بعد از آن در وقت مغرب
باز حرام شد پس در وقت خفتن نیز حلال شد بعد از آن در نصف شب باز حرام شد
بعد از آن در وقت طلوع صبح نیز حلال شد یحیی بسیار فکر نموده جواب داد که من جواب

پرسیدن مسئله

معجزهٔ امام محمد تقی

همین مسئله را نمیدانم پس حضرت امام محمد تقی علیه السلام خودش جواب مسئله را فرمود که این زن
کنیزی بود در اول روز آنمرد با شهوت باو نظر کرد پس نظر کردنش حرام بود پس در وقت
بلند شدن آفتاب اورا از مولایش خرید پس حلال شد پس در وقت ظهر آزادش کرد پس حرام
شد و در وقت عصر اورا تزویج نمود باز حلال شد پس در وقت مغرب ظهار کرد اورا باز حرام شد
و در وقت خفتن کفارهٔ ظهار را داد باز حلال شد و در نصف شب اورا مطلقه بطلاق رجعی نمود
باز حرام شد و در وقت طلوع فجر رجوع باو کرد باز حلال شد پس مأمون متوجه سادات بنی
عباس شده گفت دیدید و شنیدید علم و فضل او را که پیش از این در انکار بودید و بعد از آن دختر
خود ام الفضل را باو تزویج نمود و بعد از مدتی او را با امام محمد تقی علیه السلام روانهٔ مدینه کرد بعد از
زمانی دخترش نامه و قاصدی پیش پدرش فرستاد که شوهرم کنیزهای خاصه دارد و ایشانرا اختیار
میکند بر من و من از اینکار دلگیری دارم چه کنم پس مأمون بفرستاد بدخترش من تزویج نکردم
ترا براو که آنچه براو حلال است تو آنرا براو حرام گردانی که خدا کنیز را براو حلال کرده است
پس بعد از این این نوع شکایت سرا بر من مکن و چو خلافت بر معتصم رسید آنجناب را ببغداد
طلبید در پنجشنبه هشتم محرم سنه دویست بیستم و در آخر ماه ذیقعده همین سال باز هر ستم شهید شد
و در پشت سر جد خود حضرت موسی کاظم علیه السلام در مقابر قریش مدفون گردید و مدت
عمرش بیست و پنج سال بود

فقرة الانصائح المحبين

ای برادران دینی و اخلاء روحانی بدانید این مطلب را و قبول دارید مضمونش را و واسطهٔ نجات
دارین خود اعتقاد کنید مفاهیمش را و از خدا میخواهید که شما را در این مطلب ثابت قدم نموده با جمعهای
و اقرار این مطلب از دنیا بیرون بکند و آن این است که این غریق بحر خطا و عصیان و گرفتار قیود
بدفطرتان و بدسلوکان ابنای زمان خود مدتی مدید در تتبع آثار و احادیث و اخبار ائمه اطهار
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بقدر الوسع و الطاقه صرف عمر نموده از تفاسیر آیات

جواب

معتصم

نصیحت

عقاید صحیحه

شریفه وکلمات قدسیه واخبار نبویه علیه وآله آلاف صلواة وسلام وتحیة وتحقیقات علمای حقه اثنی عشریه واستنباطات اکثر علمای صاحب انصاف وادراک عالیه سنیه باجتهیر واضح ولایح وکالشمس المضیئة فی وسط السماء روشن گردیده که نجاة وخلاص دارین وعزت وسعادت نشاتین بعد از معرفت الهی ونبوت حضرت رسالت پناهی در عمل احکام اوامر ونواهی واجتناب از معاصی وتقوی در دین ومحبت ومودت اولاد وعترت طیبین طاهرین حضرت رسول امین وشارع شرایع حضرت رب العالمین است چنانکه خود شان قرار واظهار کرده فرموده اند وطرف افراط وجانب تفریط وبعبارت دیگر باید نه قالی ونه غالی بودن وحد وسط را از دست نباید گذاشتن که صراط مستقیم همین است که خدا در کلام خود فرموده ﴿الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین وان اعبدونی هذا صراط مستقیم﴾ یعنی آیا من عهد نکردم بشما ای اولاد آدم اینکه عبادت نکنید شیطانرا بدرستیکه او بشما دشمن آشکار است واینکه عبادت کنید بر من که این است راه راست ومستقیم پس اختیار جانب تفریط وکوشش بر نشر فضایل وافراط وقلو وغلو ناشی از اطاعت بشیطانست ﴿ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم﴾ که بدرستیکه شیاطین وحی واخبار میکنند بر قلوب دوستان وپیروان خود پس اختیار جانب تفریط وکوشش بر نشر اخبار داله بر آن وکذا اختیار طرف غلو وافراط در حق ائمه هدی علیهم السلام از وحی شیطان وعقاید کرده همچنین آن بی ایمان مردود است که بسبب اغراض نفسانیه شیطانیه بعضی مطالب باطله را در لباس حقانیت ملبس وجلوه گر نموده اند خلاصه مقصود اصلی مرد طالب حق است که در مودت ومحبت آن بزرگواران که معادن علوم ربانیه ووسایط فیوض سبحانیه وانوار ظاهره یزدانیه وشموس مضیئه واقمار منیره مرضیه عوالم لاهوتیه وناسوتیه اند تساهل وتکاهل نورزیده ومتصف بصفات حمیده باخلاق مرضیه ومتمظهر صفات اللهیه گردیده قلبا وقولا وعملا متابعت ایشانرا علیهم

وتخلق



در وجوب محبت

سلام الله الملک المنان بر همه فرض و متحتم دانسته باشد و اعتقاد بدان داند و معتقد باشد که ثمرۀ محبت
و مودت ایشان علیهم السلام عاید بخود محبت است چونکه محبت ایشان علت نجات محب است چنانچه
خدا فرموده ﴿قل ما اسئلکم من اجر فهو لکم﴾ یعنی بگو آنچه که من سؤال میکنم از اجر
پس آن اجر برای شما است و در حقیقت الامر مودت مقتضی مناسبت روحانیه و مستلزم اجتماع یوم
الحشر و النشر است ﴿کما ورد فی الحدیث که المرء مع من احبه﴾ یعنی چنانکه وارد شده
در حدیث که شخص محشور میشود با کسیکه او را دوست دارد و محبت قلبی به او داشته باشد و معلوم است
کسیکه مکدر شود روح او و مرتبه او از محبوب خود دور شود که در حقیقت آن محبوب را دوست نداشته
و با صفت او متصف نشده و هیچ ممکن نیست بلکه روح او مکدر شود ایشان را دوست دارد
و کسیکه روح او منور باشد ایشان علیهم السلام را دوست میدارد برای اینکه ایشان محققین مخلوق
شده اند از فاضل طینت ایشان علیهم السلام و دوست نمیدارد ایشان علیهم السلام را مگر
آنچه بخه دوست میدارند خدا و رسول خدا از اینجا معلوم میشود اگر ایشان علیهم السلام محبوبین خدا
در عنایت ازلیه اللهیه نمی شدند پس رسول خدا ایشان علیهم السلام را دوست نمیداشت
زیرا که محبت رسول خدا آمر ایشان را عین محبت اللهیه است در صورت تفصیل بعد از بودن ایشان
علیهم السلام در صورت اجمال و چهار نفر ایشان علیهم السلام که بوجه باشند علی و فاطمه و حسن و حسین
مخصوصاً در حدیث مسمی و مذکور شده اند چنانکه تحریص و ترغیب نکرده رسول خدا امت خود را
به محبت و مودت غیر از ایشان را پس باقی اولاد ایشان علیهم السلام از ائمه هدی
و مصابیح الدجی در حکم همین چهار نفر اند که مذکور شد علیهم السلام در وجوب محبت و مودت
ایشان برابر است چنانکه تحریص کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله امت خود را بر احسان و تکریم
و تقدیم و تعظیم ایشان علیهم السلام و نهی فرموده امت خود را از ظلم و ستم و اذیت
و آزار ایشان علیهم السلام پس وجوب محبت ایشان علیهم السلام با حرمت

برائمه علیهم السلام

اذیت ایشان با قول رسول خدا ﴿وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی﴾ ثابت
ومحکم گردیده چنانچه فرموده ﴿من اصطنع صنیعة الی احد من ولد عبد المطلب ولم یجاز
علیها فانا اجازیه علیها اذا لقینی یوم القیمة﴾ یعنی هرکس احسانی در حق اولاد عبد المطلب
کند وجزا داده نشود در مقابل آن احسان پس فردا در قیامت که من ملاقات میکند جزای او را
بدهم ایضاً فرموده ﴿حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی واذانی فی عترتی﴾ یعنی حرام شده
بهشت برکسیکه ظلم کند بر اهلبیت من واذیت کند بر من در خصوص عترت واولاد من وخداوند
عالم در کتاب خود فرموده ﴿ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا﴾ یعنی هرکس اقتراف
کند یعنی با دو کف دست خود پر کند ثواب وعمل خوبی را پس زیاده میکنیم ما برای او خوبی را مفسر شده
همین آیه براینکه یعنی هرکس دو کف دست خود را پر کند با محبت اولاد رسول خدا پیغمبر
ما زیاده میکنیم در تابع شدن آنکس بر محبت ومتابعت اولاد پیغمبر برای او خوبی را یعنی جزای
محبت ومتابعتش را خوب جز امید هم زیرا که محبت ومتابعتش بر اولاد پیغمبر حاصل نمیشود
مگر از جهة صفای قلب وپاکی فطرت واصل آنکس واین باعث میشود بر توفیق یافتنش بر خوبی
متابعتش بر ایشان علیهم السلام وبر قبول کردنش هدایت ودلالت ایشان علیهم السلام
بر صراط مستقیمی که منتهی میشود بر رضای خدا او وصول بهشت ومقام مشاهده الطاف وکرامات الهیه
پس میگردد صاحب مودت ومحبت ایشان علیهم السلام از جمله مقربین صاحبان ولایت
وعصمت پس لابد محشور میشود با ایشان علیهم السلام وصادق میشود در باره او مضامین حدیث
معتبره رسول خدا صلی الله علیه وآله که ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده از جریر ابن عبد الله بجلی
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده ﴿الا من مات علی حب آل محمد مات شهیدا﴾
یعنی هرکس وفات کند بر محبت آل محمد شهید وفات کرده است یعنی هرکس در وقت
مردن وقبض روح شدن محب آل محمد باشد وباعتقاد ولایت وبرائت از دشمنان ایشان



ایشان

ایشان بمیرد در حقیقت شهید مرده است یعنی ثواب و درجهٔ اول ثواب و درجهٔ شهدا میشود «الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له» یعنی هرکس بر محبت اولاد محمد بمیرد مرده در حالتیکه جمیع گناهانش برای او بخشیده شده است «الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر» آگاه باش هرکس بر محبت آل محمد بمیرد مژده میدهد براو ملک الموت در وقت قبض روحش با بهشت بعد از ان مژده میدهد براو نکیر و منکر در وقت سوال قبر «الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما یزف العروس الی بیت زوجها» آگاه باش هرکس بر محبت آل محمد بمیرد با زینت و بهجت میرود به بهشت چنانکه عروس با زینت و بهجت بخانهٔ شوهرش میرود «الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله زوار قبره ملائکة الرحمة» آگاه باش هرکس بر محبت آل محمد بمیرد خداوند عالم ملائکهٔ رحمت خود را زوار قبر او میگرداند یعنی ملائکه رحمت الهی در قبر او را زیارت میکنند «الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوباً بین عینیه هذا آیس من رحمة الله» آگاه باش و هرکس که بر دشمنی و عداوت آل محمد بمیرد یعنی در وقت قبض روح شدنش بغض و عداوت آل محمد را داشته و با آنحال بمیرد چون روز قیامت بمحشر آید نوشته میشود در میان دو چشم او که این کس از رحمت الهی مایوس است یعنی رحمت الهی در این روز باو نمیرسد «الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة» آگاه باش هرکس بر بغض آل محمد بمیرد استشمام نمیکند بوی بهشت را «الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافراً» آگاه باش هرکس بر بغض آل محمد بمیرد کافر مرده است و همین حدیث مذکور را نقل و ترجمه کردم از باب شصت و پنجم کتاب ینابیع المودة و در این مضمون حدیث دیگر از کتاب اسرار الشهاده فاضل دربندی در کتاب کشکول النور که جلد سیم کتاب سحاب المدموع است نقل و ترجمه کرده ام هرکس خواهد به آن رجوع کند

که مفصل تر از این است و در حقیقت اهل محبت را لذت روحانی دارد و مؤید همین مطلب است حدیثی که در کتاب جواهر العقدین روایت کرده از بعضی حجاج بیت الله الحرام که در میان مدینه و مکه میرفتیم ناگاه در صحرا شبحی یعنی سوادی گاه ظاهر میشد و گاه غایب میکرد تا اینکه انسیانی بمن نزدیک شد و بمن سلام داد و جواب رد نموده سؤال کردم و گفتم «من این یا غلام قال من الله» یعنی از کجا میآئی گفت از طرف خدا میآیم «قلت الی این قال الی الله» گفتم بکجا میروی گفت بجانب خدا میروم «قلت فما زادک قال التقوی» گفتم پس در این بیابان بی پایان توشه و آزوقه است چیست گفت توشه ام تقوی است «قلت فمن انت قال انا رجل عربی» گفتم تو کیستی گفت من مردیم عرب «فقلت عین لی فقال انا رجل هاشمی» پس گفتم معین و معلوم کن خود را بمن گفت من مردی هستم از بنی هاشم «فقلت عین لی عافاک الله قال انا رجل علوی» پس گفتم خوب واضح کن و معین نما خود را بمن خدا ترا عافیت بدهد گفت من مرد علوی هستم و این ابیات را انشاد کرد «نحن علی الحوض رواده نذود و نسعد وراده» یعنی ما طایفه هستیم که در حوض کوثر آب میدهیم و کسانیکه بنزد حوض بجهة آب نوشیدن میایند بعضی را منع کرده از حوض میرانیم و بعضی را یاری کرده آب میدهیم «فما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده» یعنی ظفر و سعادت نیافت بمراد خود کسیکه ظفر و سعادتمند شد مگر بسبب و توسط ما و خائب و زیان کار نشد توشه کسیکه دوست داشت ما را «فمن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا ساء میلاده» پس هر کسیکه شاد نماید ما را میرسد از ما بسرور و شادی و هر کس که بدی کند بما ولادت او بد است یعنی یا ولد الزنا است یا ولد حیض است والا طاهر المولد بما بدی نکند «ومن کان غاصبنا فضلنا فیوم القیمة کان میعاده»

وهرکس کتمان وپنهان نماید فضیلت ما را و منکر فضیلت ما باشد پس روز قیامت است
وعده گاه او بعد از آن گفت «انا محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب» یعنی
من محمد باقر ابن سید ساجدین علی پسر امام حسین ابن علی ابن ابیطالبم راوی گوید بعد از لمحه
متوجه آنجناب شدم دیدم غایب شده و ندانستم که بزمین فرو نازل شد یا بآسمان عروج نمود مترجم
میگوید که از فقرات کلام امام محمد باقر علیه السلام معلوم شد که مودت ومحبت ایشان ع سبب
نجات دارین وبغض وعداوت ایشان وانکار فضایل ایشان سبب دوری از رحمت الهی و
عذاب نامتناهی است اعوذ بالله من الانکار وعذاب النار فی دار القرار

قرة للابصار

بدانکه از جمله عقاید مترجم قلیل البضاعه این است بطرز اجمال معروض میدارد
که ائمه اثنی عشر از اوصیا واولاد حضرت خیر البشر از ذریه فاطمه ازهرا اطهر میباشند وایشان همگی وارث
شده اند جمیع علومیکه رسول خدا صلی الله علیه واله دانا بان بود بلا زیاده ونقصان وعلوم ایشان
لدنی است نه کسبی وتحصیلی واز بدو خلقت در عالم انوار واشباح واجساد وارواح و در عالم وجود
عالمند بجمیع علوم ونسبت جهل بایشان علیهم السلام محض خطا وضلالت است وخداوند عالم ایشان
علیهم السلام را در جمیع عوالم ولی وامام وحجت خود گردانیده بجمیع مخلوقات چه انبیا واولیا و
چه ملک وچه جن وچه بشر وچه غیره تنها از اصناف مخلوقات وعلوم ایشان از احدی و پایانی نیست
وعلم دارند بجمیع ماسوی الله وعلم ایشان علیهم السلام از خدا است ومقوی این
عقیده احادیث صحیحه معتبره وآیات بینات قرآنیه است که ذکر آنها را اجمال
نداشتم اجمالا آنست که خداوند عالم میفرماید «وکل شیء احصیناه فی امام مبین»
یعنی جمیع اشیاء را شماره واحصا کرده ایم در امام آشکار که مفسر شده بحضرت امیر
المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام وحضرت صادق آل محمد صلی الله

علیه واله بسیفرماید   بنا بروایت کتاب ینابیع المودة درباب شصت هفتم بهمینکتاب
﴿ علمنا غابر ومزبور وکتاب مسطور فی رق منشور ونکت فی القلوب ومفاتیح
اسرار الغیوب ونقر فی الاسماع ولا تنفر منه الطباع وعندنا الجفر الابیض و
الجفر الاحمر والجفر الاصغر والجفر الاکبر والجامعة والصحیفة وکتاب علی علیه
السلام

واز علمای عالیمقام ابوعبدالله زین الکافی حدیث شریف را چنین معنی وتفسیر کرده که امام
جعفر صادق علیه السلام بفرموده خود ﴿ که علمنا غابر ﴾ اشاره فرموده است
بعلم انچه گذشته است از قرنها وپیغمبران علی نبینا واله وعلیهم السلام وجمیع انچه از حوادث
ووقایع دنیویه واقع شده   واما انچه فرمود ﴿ مزبور ﴾ وباین کلمه اشاره فرموده
بعلم انچه در کتب سماویه بانبیا والمرسلین نازل شده وباسرار وظواهر وبواطن وحروف
واشارات جمیع آنها   واما انچه فرموده ﴿ وکتاب مسطور ﴾ اشاره است
بانچه در لوح محفوظ است   واما انچه فرموده ﴿ ونقر فی الاسماع ﴾ اشاره است
بکلام علی وخطاب جلی که طبع از انکلام نفرت نمیکند وسمع اورا مکروه نمیدارد زیراکه آن عبارت است از
کلام خفی است صوت وحروفش را میشنوند وصاحب کلام وخطاب را نمی بینند پس الهامات میاورند بر غیب واما
انچه فرموده ﴿ والجفر الابیض ﴾ پس اشاره است بانچه الظرفی است که در انست کتابهای
منزله خدا واسرار مکنونه وتاویلات آنها واما انچه فرموده ﴿ الجفر الاحمر ﴾ اشاره است
بانچه الظرفی است که در انست سلاح رسول خدا صلی الله علیه واله وآن در نزد کسی باشد
که از جانب خدا اولوا الامر وولی باشد وآن ظاهر می شود تا انکه قایم باشد کسی از اهلبیت رسول خدا
صلی الله علیه واله وسلم   واما انچه فرموده است ﴿ الجفر الاکبر ﴾
پس اشاره است بمصادر وقفیه چنان مصادر وقفیه   که از الف با تا تا تا



تا یا است و انعلم را در علم حروف الف دفق گویند و اما اینکه فرموده «الجفر الاصغر» پس اشاره است بمصادر وفقیه مرکبه از ابجد تا قرشت و تهفت صد وفق است اما اینکه فرموده «الجامعه» اشاره است بکتابی که در آنست علم ما کان و ما یکون الی یوم القیمه اما اینکه فرموده «الصحیفه» پس آن صحیفه صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها است و در آنست وقایع و فتنه‌ها و آنچه از حوادث تا روز قیامت واقع خواهد شد و اما اینکه فرموده «کتاب علی علیه السلام» اشاره است بکتابیکه املا کرده است او را رسول خدا از شکاف دهان مبارک خود و بزبان حق بیان خود آنرا بیان فرموده است و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آنرا نوشته و در جمع آنست آنچه که محتاج بآن میشود است از شرایع دینیه و احکام شرعیه و قضایا حتی در آنست یکتازیانه نیم تازیانه از حد الهی و بقدر ذره چیزی باقی نگذاشته مگر اینکه قرار و حکم و فتوای او را در آن بیان فرموده و جفر در لغت پوست نازک بزغاله است و مطلق پوست نازک را نیز شامل است «و الجامعه» بروایت دیگر اشاره است بصحف حضرت آدم و صحف شیث و صحف ادریس و صحف نوح و موسی و صحف ابراهیم که بعنوان ارث به اولیاء الله از ائمه طاهرین علیهم السلام رسیده تا بحجه غایب عجل الله فرجه و مخرجه و از اخبار صحیحه معتبره مستفاد میشود که جمیع اسرار خداوند عزوجل مندرج است در کتب سماویه و جمیع آنچه که در کتب سماویه است مندرج است در قرآن و جمیع علومیکه در قرآن است در فاتحة الکتاب یعنی سوره حمد است و جمیع آنچه که در فاتحة الکتاب است در بسم الله الرحمن الرحیم است و جمیع آنچه که در بسمله است در باء بسمله است و جمیع آنچه که در باء بسمله است در همان نقطه است که در تحت همین حرف باء است و امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام فرموده «انا النقطة التی تحت الباء»

یعنی منم آن نقطه چنانکه آن در زیر با است ﴿ و ایضاً فرموده ﴾ العلم
نقطه کثرها الجاهلون ﴿ یعنی علم نقطه ایست که جاهلان او را بسیار کرده اند
﴿ و الالف واحدة عرفها الراسخون ﴾ و الف یکی است شناخته آنرا راسخون
در علم ﴿ و الباء مدة قطعها العارفون ﴾ و با کشیده ایست که بریده آنرا عارفان ﴿
﴿ و الجیم حفرة واهلها الواصلون ﴾ و جیم گودالی است حفر شده که به ته آن رسیده کسانیکه
وصل آن شده اند ﴿ و الدال درجة قدسها الصادقون ﴾ و دال درجه ایست
که تقدیس کرده آنرا صادقان ﴿ پس ثابت شد اجمالاً که ائمه هدی علیهم السلام
عالمند بجمیع انچه بکون و خلقت آمده اند عموماً ﴿ و نور ایشان جنس نیست ابداً

﴿ قرة لاحبا المحبین ﴾

چون خطبه نفیسه بهیه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در منبر کوفه بیان فرموده است
از دیدن و شنیدن عبارات حقیقت علاماتش دیده مجاز انور و قلب موالیانش را
سرور موفور و دین داران را مایه قوت و سرمایه بهجت و مقوی و مؤید حضرت دو ترجمه سر رحم
قلیل البضاعه است پس با عباراتی که از زبان حق بیان آن لسان الله
الناطق و عارف اسرار الحقایق و رموز الدقایق صادر شده بی ترجمه مینویسم تا کلام معجز
نظام آن مقتدای انام و ولی ایزد علام از سلاست نیفتد و بار روایات صحیحه علمای طریقت
احمدیه و مشایخ فخریه محمدیه صلی الله علیه و آله ثابت شده که امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام در منبر مسجد کوفه همین خطبه را خوانده و در باب شصت هفتم کتاب
ینابیع المودة نقل کرده از کتاب درة المعارف شیخ عبد الرحمن ابن

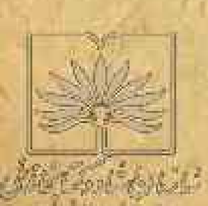
خطبه امیر
خطبه امیر
خطبه از امیر




ابن محمد

ابن محمد بن علی بن احمد بسطامی که اعلم علمای زمان خودش بود و الخطبة هذه
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله بدیع السموات والارض و فاطرها
و ساطح المدهبات و وازرها و مطود الجبال و قافرها و مفجر العیون
و نافرها و مرسل الریاح و زاجرها و ناهی القواصف و امرها و مزین
السماء و زاهرها و مدبر الافلاک و مسیرها و مقسم المنازل و مقدرها
و منشئ السحاب و مسخرها و مولج الحنادس و منورها و محدث الاجسام
و مفرقها و مکور الدهور و مکدرها و مورد الامور و مصدرها و ضامن
الارزاق و مدبرها و محیی الرفات و ناشرها احمده علی آلائه و توافرها و
اشکره علی نعمائه و تواترها و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
شهادة تؤدی الی السلامة ذاکرها و تؤمن من العذاب ذاخرها و
اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم الخاتم لما سبق من الرسل
و فاخرها و رسوله الفاتح لما استقبل من الدعوة و ناشرها ارسله
الی امة قد شغر بعبادة الاوثان شاغرها فابلغ صلی الله علیه و آله و سلم
فی النصیحة وافرها و انار منار اعلام الهدایة و منابرها و محی بمعجز القرآن
دعوة الشیطان و مکاثرها و ارغم معاطیس غواة العرب و کافرها حتی
اصبحت دعوته الحق باول زائرها و شریعته المطهرة الی المعاد بفخر
فاخرها صلی الله علیه و آله الدوحة العلیا و طیب عناصرها ابتها
الناس سار المثل و حقق العمل و تسلمت الخصبات و حکت السنوات
و اختلفت الاهواء و عظمت البلوی و اشتدت الشکوی و استمرت الدعوی
و زلزلت الارض و ضیع الفرض و کتمت الامانة و بدت الخیانة و قام

الادعیا و نال الاشقیا و تقلمت السفهاء و تاخرت الصلحاء و ازورّ القران
واحمرّ الدبران و کلت الفترة و سلست الهجرة و ظهرت الافاطس فخسمت
الملابس یملکون الترائر و یهتکون الحرائر و یجیئون کبسان و یخربون
خراسان فیهدمون الحصون و یظهرون المصون و یفتحون العراق
بدم یراق فاه اه ثم اه اه لعریض الافواه و ذبول الشفاه ثم التفت یمینا
و شمالا و تنفس الصعداء الا املالا و تاوه خضوعا فقام الیه سوید
بن نوفل الهلالی فقال یا امیر المؤمنین انت حاضر بما ذکرت و عالم به
فالتفت الیه بعین الغضب و قال له ثکلتک الثواکل و نزلت بک النوازل
یا ابن الجبان الخبائث والمکذب للثاکث سیقصر بک الطول و یغلبک
الغول انا سر الاسرار انا شجرة الانوار انا دلیل السموات انا انیس المسبحات
انا خلیل جبرائیل انا صفی میکائیل انا قائد الاملاک انا سمندل الافلاک
انا سریر الصراح انا حفیظ الالواح انا قطب الدیجور انا البیت المعمور
انا مزن السحائب انا نور الغیاهب انا فلک اللجج انا حجة الحجج انا مسلک الخلائق
انا مؤول التاویل انا مفسر الانجیل انا خامس الکساء انا تبیان النساء انا الفة
الایلاف انا رجال الاعراف انا سر ابراهیم انا ثعبان الکلیم انا ولی الاولیا
انا وارث الانبیا انا اورها الزابور انا حجاب الغفور انا صفوة الجلیل انا ایلیا
الانجیل انا شدید القوی انا حامل اللوا انا امام المحشر انا ساقی الکوثر انا قسیم
الجنان انا مشاطر النیران انا یعسوب الدین انا امام المتقین انا وارث المختار انا
طهیر الاطهار انا مبید الکفرة انا ابو الائمة البررة انا قالع الباب انا مفرق الاحزاب
انا الجوهرة انا مصباح الظلم انا مسئول متی انا ممدوح هل اتی انا النبأ العظیم انا



خطبه امیر علیه السلام

الصراط المستقیم انا لؤلؤ الاصداف انا جبل قاف انا سر الحروف انا نور الظروف
انا الجبل الراسخ انا علم الشامخ انا مفاتح الغیوب انا مصباح القلوب انا نور الارواح
انا نور الاشباح انا الفارس الکرار انا نصرة الانصار انا السیف المسلول انا الشهید
المقتول انا جامع القران انا تبیان البیان انا شفیق الرسول انا بعل البتول انا عمود
الاسلام انا مکسر الاصنام انا صاحب الاذن انا قاتل الجن انا صالح المؤمنین
انا امام المفلحین انا امام ارباب الفتوة انا کنز اسرار النبوة انا المطلع علی اخبار
الاولین انا المخبر عن وقایع الاخرین انا قطب الاقطاب انا حبیب الاحباب انا مهدی
الاوان انا عیسی الزمان انا والله وجه الله انا والله اسد الله انا سید العرب انا کاشف
الکرب انا الذی قیل فی حقه لا فتی الا علی انا الذی قال فی شانه انت منی بمنزلة هرون
من موسی انا لیث بنی غالب انا علی بن ابیطالب قال فصاح السائل صیحة عظیمة و
خر میتا فعقب امیر المؤمنین ع کلامه بان قال الحمد لله بارئ النسم و داری الامم
والصلوة علی الاسم الاعظم والنور الاقدم محمد واله وسلم قال سلونی عن طرق
السماء فانی اعلم بها من طرق الارض سلونی قبل ان تفقدونی فان بین جنبی علوما کثیرة کالبحار الزواخر
فمهم الیه الراسخون من العلماء والمهرة من الحکماء واهل التدبر الکمل من الاولیاء والنقباء من الاصفیاء یقبلون
مواطی قدمیه و یقسمون بالاسم الاعظم علیه بان یتم کلامه بکمال نظامه فقال ع بظهور صاحب
الولایة المحمدیة والدولة الاحمدیة القائم بالسیف والحال الصادق فی المقال یمهد الارض و یحیی
السنة والفرض ثم قال ایها المحجوب عن شانی والغافل عن حالی ان العجائب اثار خواطری والغرائب اسرار
ضمائری لانی قد خرقت الحجاب و اظهرت العجاب و اتبست الالباب و نطقت بالصواب و فتحت خزائن
الغیوب و فتقت رتائق القلوب و کشفت لطائف المعارف و رفعت عوارف اللطائف فطوبی لمن
استمسک بعروة هذا الکلام و صلی خلف هذا الامام فانه یقف علی معانی الکتاب المسطور

ورق للنشور ثم الی بدخل الی البیت المعمور والبحر المسجور ثم انشد یقول لقد خزنت علم الاولین
وانی ضنین بعلم الآخرین کنوم وکاشفت اسرار الغیوب باسرها وعندی حدیث حادث وقدیم
وانی لقیوم علی کل قیم محیط بکل العالمین علیم ثم قال لو شئت لاوقرت من تفسیرها بخمسین
بعیرا ثم قال ق والقرآن المجید کلمات خفیات الاسرار وعبارات تجلیات الآثار ینابیع عوار الفنون
مشکوة لطائف الغیوب لمحاة العوافی کالنجوم التوابع نهایة الفهوم وبدایة العلوم الحکمة ضالة کل حکیم سبحان القدیم

مترجم عرض میکند که انعلی علیه السلام در مسجد کوفه آن خطبهٔ رشیقهٔ انیقه را خواند در وقتیکه سوید ابن نوفل هلالی متعرض آنجناب شده و دل مبارکش از غرض او متزجر شده غضبناک به تعریف و توصیف خود زبان حق بیان خود را گشوده فرموده آنچه که شنیدید و از شنیدن آن دیده ما را نور و قلبها سرور رسید و سوید لعین هم بعذاب الیم رسیده از بابت نخوت و وجاهت و سطوت کلمات صداقت آیاتش مرد آنهم موجب فرح دیگر شد اما بخاطرم رسید بعلی که در مسجد شام خطبهٔ بلیغهٔ فصیحه خواند اما یزید پلید لعنه الله نگذاشت که آن مظلوم خطبه اش را تمام کند و بمؤذن خود گفت اذان بگو و چند تفاوت ظاهری درمیان آنعلی و اینعلی بود یکی آنکه اینعلی که امیرالمؤمنین علیه السلام باشد خود بخواهش خودش خطبه را ناتمام گذاشت و خواص علما و حکما و اصحاب التماس نمودند و خواهش کردند که خطبه را باخر رساند اما آنعلی که سید ساجدین بیمار باشد هرچند که میخواست کلام معجز نظام خود را باتمام رساند یزید پلید نمیگذاشت دوم اینکه اینعلی هر فقره از خطبه را که میخواند چشمهای مستمعین پرنور و دلهای ایشان سرور میشد اما آنعلی هر فقره که از خطبه اش را که بیان میفرمود چشمهای مستمعین اشکبار و دلهای ایشان داغدار میگردید سیم اینکه اینعلی علیه السلام خودش صاحب حکومت باطنی و ظاهری بود و در بارهٔ دشمنان خود میکرد هرچه اراده اش

بفتح الکتاب و بفرح الجواب



با آن تعلق میگرفت اما آنعلی ظاهرا در تحت حکومت حاکم قوی مثل یزید لعین بود و بانفاذ اراده خود مکلف نبود و در مقام رضا و قبول صابر میشد چهارم اینکه آنعلی علیه السلام بحال خود مختار در افعال و کردار خود و گفتار خود بود و دست و پا گشاده بی پاسبان و قراول بود اما آنعلی علیه السلام ظاهرا اسیر بود دستگرد دست و پایش در زنجیر و در زیر حکم و پاسبانان سنگدل بود پنجم این علی ع علیه السلام از طرف پدر و مادر و برادر و خواهر و احباب و اصحاب داغدار و دلکباب نشده بود اما آنعلی علیه السلام از طرف نعش پدر داغی و از طرف سر بریده پدر داغی دیگر و از طرف برادرش علی اکبر داغی و از طرف برادرش علی اصغر داغی و از طرف خواهرش سکینه داغی و از طرف مادرش شهربانو داغی و از طرف عمویش حضرت عباس چند نوع داغی یکی از نعش پاره پاره اش یکی از دو دست بریده اش یکی از سر بریده خون آلودش و یکی از طرف یتیمان چشم براه مانده اش دیگی از مادر گرفتار محنتش علاوه بر اینها روز و شب در تعب و آزار و از گریه یتیمان و عطش ایشان و اسیری و غریبی ایشان در آه و ناله داغدار و بیقرار و اشکبار بود علی الخصوص از حالات و کلمات سکینه که بچه شیرین زبانیش چه نوع رفتار ها میکرد گاهی پدرش را میجست گاهی عمویش را گاهی برادرش علی اکبر را الا لعنة الله علی القوم الظالمین

قرة لابصار الموالین

و از جمله ادله متقنه و محکمه بعقیده مترجم قلیل البضاعه که چند صفحه قبل از این در علم ائمه دین مبین سلام الله علیهم اجمعین گذشت قول حجة الله علی العالمین حضرت زین العابدین علیه السلام است که در باب ارشاد داشتم کتاب ینابیع المودة روایت کرده از حافظ جامی که فرموده ع نحن الفلك الجاری فی اللجج یا من من رکبها

اشاره

ایجاز

ترجمه

«ویغرق من ترکها» یعنی ماییم آنکشتیهای جاری شونده در دریاها که در امان است
آنکس که سوار شود و غرق میشود کسیکه ترک کند کشتی را یعنی چنانکه در دریاهای بزرگ
کسیکه سوار کشتیها شود با امن الهی میرود و هر کس خود را بآب زند باعتبار
اینکه بکشتی بساحل تواند رسید و کشتی را ترک کند لابد غرق خواهد شد و
بساحل نجات نخواهد رسید «وان الله عز وجل اخذ المیثاق ممن یحبنا
وهم فی اصلاب آبائهم فلا یقدرون علی ترک ولایتنا لان الله عز وجل
جعل جبلتهم علی ذلک» یعنی وبدرستیکه خداوند عز وجل گرفته است
عهد وپیمان دوستی وولایت ما را از آنکسانیکه محب ما هستند در حالتیکه ایشان
در پشتهای پدران خود بودند و بدنیا نیامده بودند پس محبان ما قدرت ندارند
که ما را دوست ندارند زیرا که خداوند عز وجل جبلت وخمیره ایشانرا بر ولایت
ودوستی ما مخمر فرموده» ودر کتاب مذکور نقل نموده از کتاب
مناقب که روایت کرده ثابت نام ثمالی که حضرت سید الساجدین علیه
السلام فرمود «لیس بین الله وبین حجته حجاب ولا لله دون حجته ستر»
یعنی نیست مابین خدا وحجة خدا حجابی ونیست برای خدا غیر از حجت او ستری»
«نحن ابواب الله ونحن الصراط المستقیم ونحن عیبة علمه وتراجمة
وحیه» یعنی ماییم درهای خدا وماییم راه راست خدا وماییم رگهای
توحید خدا ومحل سر خدا ونیز مؤید است قول باقر «ایضا فیه نقلا عن
کتاب فرائد السمطین» روایت کرده از خیثمه جعفی که امام محمد باقر علیه السلام فرمود
«نحن جنب الله ونحن صفوته ونحن خیرته» یعنی ماییم پهلوی خدا یعنی قرب
ما بخدا بمنزله قرب پهلوی شخص است بخود شخص وماییم برگزیدگان خدا وماییم

ائمه علیهم السلام

آنجائیکه خدا ایشانرا اختیار کرده برای خود «ونحن مستودع مواریث الانبیاء» و مائیم ودیعه گذارده شدگان میراثهای پیغمبران «ونحن امناء الله عزوجل» و مائیم امینان خداوند عزیز وجلیل «ونحن حجة الله ونحن ارکان الایمان ونحن دعائم الاسلام» و مائیم حجه خدا و مائیم رکنهای ایمان و مائیم ستونهای اسلام «ونحن رحمة علی خلقه» و مائیم رحمت خدا بر مخلوقات او «وبنا یفتح الله وبنا یختم» و بسبب ما فتح و گشاده میکند خدا و بسبب ما ختم و تمام میکند خدا «ونحن الائمة الهداة والدعاة الی الله» و مائیم پیشوایان هدایت و دعوت کنندگان خلق بسوی خدا «ونحن مصابیح الدجی ومنار الهدی» و مائیم چراغهای هدایت و مناره های هدایت «ونحن العلم المرفوع للحق من تمسک بنا لحق ومن تاخر عنها غرق» و مائیم علمهای بلند شده برای حق تعالی هر کس چنگ زند بما ملحق میشود بر حق و هر کس تاخیر کند خود را از ما دور کند غرق میشود «ونحن قادة الغر المحجلین ونحن الطریق الواضح» و مائیم پیشوایان دست و پیشانی سفید شده گان و مائیم راه آشکار خدا «ونحن الصراط المستقیم الی الله» و مائیم آن راه راست که منتهی میشود برضای خدا و بهشت او «ونحن نعمة الله عزوجل علی خلقه» و مائیم نعمت خداوند عزوجل بر مخلوقات او «ونحن معدن النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائکة» و مائیم معدن نبوت و محل گذاشته شده رسالت و محل آمد و رفت ملائکه ها «ونحن المنهاج ونحن السراج لمن استضاء بنا» و مائیم راه خدا و چراغ خدا که طلب روشنی کند از ما «ونحن السبیل لمن اقتدانا» و مائیم راه برای کسیکه پیروی کند بما «ونحن الائمة الهداة الی الجنة» و مائیم آن امامانیکه هدایت میکنیم خلق را بسوی بهشت «ونحن عری الاسلام ونحن الجسور والقناطر

در معرفت

«لمن عفی عنها لحق ومن تخلف عنها محق» و مائیم جای گریزگاه اسلام و مائیم جسرها
و پلها برای کسیکه بشهر اسلام آید باید از آن بگذرد و هرکس تخلف کند از آن
باطل و حیران ماند «ونحن السنام الاعظم» و مائیم صاحب درجه بزرگتر «وبنا
ینزل الله الرحمة علی خلقه» وبسبب ما نازل میکند خداوند عز وجل رحمت خود را
بر مخلوقات خود «وبنا یسقون الغیث» وبسبب ما سیراب شوند مخلوقات
از باران «وبنا یصرف عنکم العذاب» وبسبب ما میگرداند خدا از
شما عذاب خود را «فمن عرفنا ونصرنا وعرف حقنا ویاخذ بامرنا فهو منا والینا»
پس هرکس که بشناسد ما را و یاری کند ما را و بگیرد بامر ما پس آنکس از ماست و رجوع
او بسوی ما است» مترجم میگوید که در معرفت ائمه معصومین از اولاد
طه و یس جمیع عقول و اوهام عاجز و قاصر است و موید همین مطلب است حدیث
معتبری که شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا ع روایت کرده
از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود آنحضرت در خصوص امام «الامام
واحد دهره لا یدانیه احد ولا یعادله عالم ولا یوجد منه بدل» یعنی امام وحید دهر و زمان خودش
است نزدیک بدرجه او نشود احدی و معادل و برابر او نمیشود عالمی و یافت نمی‌شود
بر او عوضی «ولا له مثل ولا نظیر» و نیست برای او مثلی و نظیری
«فهو مخصوص بفضل الله من غیر طلب منه له ولا اکتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب»
پس امام مخصوص است بفضل الهی بی آنکه طلب کند آنرا از او و نه اکتسابی از او
بلکه این اختصاصی است برای امام از خداوند صاحب تفضل بسیار بخشنده
«فمن ذا الذی یبلغ معرفة الامام و یمکنه اختیاره» پس کیست آنکه برسد
بر شناختن امام و ممکن باشد بر او اختیار کردن امام «هیهات

وفضایل

ائمه



هیهات

«هیهات ضلّت العقول وتاهت الحلوم وحارت الألباب وحسرت العیون وتصاغرت العظماء وتحیّرت الحلماء وتقاصرت الحکماء وحصرت الخطباء وکلّت الشعراء وعجزت الأدباء وعمیت البلغاء عن وصف شأن من شؤونه او فضیلة من فضائله» یعنی بسیار بعید است بسیار بعید است در ضلالت شد عقلها وضایع ونابود شد حلمها وحیرانخرد دید لبّ قلبها وبرخود کردید چشمها وکوچک کردید بزرکان وحیرانخرد دیده متحیر شد صاحبان حلم وقاصر وکوتاه کردید حکما ومحصور وممنوع کردید خطیبها ولال وکند شد شعرا وعاجز کردید ادبا وکور کردید ونابینا شد صاحبان بلاغت در کلام از تعریف کردن یکی از شأنهای امام یا بیان فضیلتی از فضایل امام «فاقرّت بالعجز والتقصیر» پس اقرار کردند همه ایشان بر عاجزی وتقصیر خود از بیان مرتبه و مقامات امام «فکیف یوصف وینعت بکنهها او یفهم شیٔ من امره او یوجد من یقام مقامه» پس چگونه وصف کرده میشود یا تعریف کردیده میکردد امام باکنه واصل آن در جاییکه خدا بامام کرامت فرموده یا اینکه مفهوم کردیده میشود چیزی از کار امام یا اینکه موجود شده باشد یک کسیکه قایم مقام امام باشد «وکیف هو وانّی هو وحیث یبلغه مدح المتناولین ووصف الواصفین» پس چگونه میشود آن وکجا میشود آن بطوریکه برسد بر او تعریف تعریف کنندکان ووصف توصیف نمایندکان «فاین الاختیار من هذا واین ادراک العقول من هذا» پس درکجا اختیار هست کسیرا از تعریف امام وکجا میشود درک کردن عقلها وصف امام را «واین یوجد مثل هذا» وکجا یافت میشود مثل ومانند امام علیه السلام



درکتاب ینابیع المودة روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
که رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود «من احب ان یرکب سفینة النجاة
ویستمسک بالعروة الوثقی ویعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیا ولیعاد
عدوه ولیأتم بالائمة الهداة من ولده» یعنی هرکس دوست دارد وبخواهد که سوار شود
برکشتی نجات وچنگ زند بر عروه محکم یعنی برمحل گرفتنگاه دست مثل قبضه شمشیر و
دستگیره کوزه بگیرد وچنگ زند بر ریسمان محکم خدا پس باید دوست دارد
علیرا ودشمن دارد دشمن علیرا وباید امام خود بداند امامان هدایت کننده از
اولاد علیرا «فانهم خلفائی واوصیائی وحجج الله علی خلقه من بعدی» پس
بدرستیکه ایشان جانشینان منند واوصیاء منند وحجت های خدا اند
بر مخلوقات او بعد از رحلت من «وسادات امتی وقواد الاتقیاء الی
الجنة حزبهم حزبی وحزبی حزب الله وحزب اعدائهم حزب الشیطان»
یعنی ایشان آقایان امت منند وسرکرده وپیشوایان صاحبان تقوی در امر دینند
بسوی بهشت وگروهیکه تابع ایشان شود گروه من است وگروه من گروه
خدا است وگروهیکه تابع وپیروی دشمنان ایشان باشند گروه
شیطانند

در وصف حضرت رسول وجانشینان واولاد او از ائمه
معصومین از اولاد فاطمه بتول سلام الله علیهم اجمعین بسیار
خوب ومرغوب گفته شیخ ابن معتوق مصری که فی الحقیقة قرة الابصار است

«قد جل عن سائر التشبیه وتنبه اذ فوق قدر البشر الا الله فی العظم»

یعنی بتحقیق بزرگست از سایر تشبیه ها رتبه ودرجه رسولخدا صلی الله علیه وآله برای



انکه بالاتر از او مقامی نیست مگر مقام الوهیت خدا **هواه دینی وایمانی**
ومعتقدی **وحب عترتی غوثی ومعتصمی** عشق ومحبت انحضرت
دین وایمان واعتقاد قلب من است ودوستی اولاد او یاری دهنده کار من است وملجأ حکمت
زدن من است **ذریة مثل ماء المزن قد طهروا وطیبوا فصفت اوصاف** وصف
ذاتهم ایشان چنان ذریه اند که چون آب باران پاکند وطیب و
طاهرند پس صاف وبیکدر است وصفهای ایشان **ائمة اخذ الله العهود لهم** ذات
علی جمیع الوری من قبل خلقهم ایشان امامانی هستند که خداوند عالم عهد وپیمان ولا
وامامت ایشانرا پیش از خلق کردن مخلوقات از همه گرفته است **قد حققت**
سورة الاحزاب ما حملت اعدائهم وابانت فضل وصفهم تحقیق که محقق
وشروح کرده سوره احزاب از کلام خدا آنچه را که دشمنان ایشان انکار کردند واشکار کرده
وجه فضیلت ایشانرا **کفاهم ما بعم والضحی شرفا والنور والنجم من ابیات مدحهم**
حکایت میکند در فضیلت ایشان آن آیه های شریفه که در سوره عم وو الضحی وسوره نور و ائمه
سوره والنجم خدا بیان شرافت ایشانرا فرموده **سل الحوامیم هل فی غیرهم**
نزلت وهل اتی هل اتی الا بمدحهم سوال کن از سوره های
حوامیم آیا در خصوص غیر ایشان نازل شده و آیا سوره هل اتی در تعریف غیر ایشان آمده است
الا بو کرمت اخلاقهم فبدت مثل النجوم بماء فی صفاتهم
بزرگانی اند کرامات اخلاق ایشان آشکار شده است چون آشکار شدن ستارها
در آب در صفات ایشان **اطاب بحد المشتاق تربتهم ویحا تدل**
علی طیب ذات طینتهم یعنی اولاد رسول خدا پاکانی اند که مشتاق
ایشان از تربت قبور ایشان رایحه طیبه استشمام میکند که دلالت میکند بطهارت

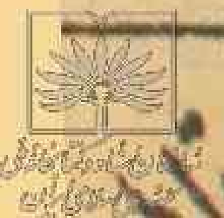
ذات ایشان «شکوا الآلاء ربی حیث الهمنی ولاهم وسقانی کاس
حبهم» شکر بخدا میکنم و بنعمت های باطنی او شکر کردنی در این
خصوص که الهام کرد بقلب من دوستی ایشانرا و نوشانید بمن کاسه از محبت ایشان

«در کتاب مذکور»

که نقل کرده حدیث را از کتاب مناقب روایت کرده حذیفه یمانی «که قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ضربة علی فی یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیمة
یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ضربتیکه علی علیه السلام در غزوه خندق
بر عمرو ابن عبدود زد افضل است از اعمال امت من تا روز قیامت
ایضا فیه نقلا عن کتاب الفردوس روایت کرده ابن عباس رضی الله
عنه که وقتیکه عمرو ابن عبدود کشته شد در دست علی علیه السلام پس علی علیه السلام
بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالیکه خون از شمشیرش قطره قطره
میریخت چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علیرا دید که با فتح و غلبه بر دشمن میآید
متوجه درگاه الهی شده عرض کرد «اللهم اعط علیا فضیلة لم یعطها احد قبله و لا
بعده» خدایا عطا کن علیرا فضیلتی که عطا کرده نشده باشد
احدیرا پیش از علی و نه بعد از علی «فهبط جبرئیل و معه اترجة من الجنة
پس جبرئیل نازل شد و با او ترنج بهشتی بود «فقال ان الله یقرئک السلام و
یقول حی هذا علیا» پس جبرئیل عرض کرد که حق تعالی ترا سلام میرساند
و میگوید تحیت کن این ترنج را به علی «فدفعها الیه فانفلقت فی یده فلقتین
پس آن ترنج در دست علی شکافته شد و دو حصه و پاره گردید «فاذا فیها حریرة
خضراء» پس ناگاه دیدند که در میان آن حریر سبزی بود



«مکتوب فیها سطران تحفة من الطالب الغالب الی علی بن ابیطالب» که نوشته شده بود
در آن حریر دو سطر باین عبارت این تحفه ایست از خداوند غالب بر علی ابن
ابیطالب علیه السلام و همین حدیث مذکور را خطیب خوارزمی از ابن عباس
روایت کرده و صاحب روضة الفضایل و صاحب مناقب المناقب از جابر ابن
عبد الله روایت کرده اند «ایضاً فیه نقلاً عن کتاب المناقب» روایت
کرده از ابن مسعود آیه شریفه «وکفی الله المؤمنین القتال بعلی» یعنی کفایت
داد خدا مؤمنین را از جهاد بسبب علی علیه السلام و گفت سبب نزول این آیه
آن بود که عمرو ابن عبدود سواری بود مشهور «وکان یعدل بالف فارس»
و مقابل بودی بهزار سواره و در روز غزوه خندق صدا کرده مبارز خواست
پس احدی او را جواب مبارزت نداد «فقام علی علیه السلام وقال انا یا
رسول الله انه عمرو فاجلس» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت او عمرو است و
نشانید علی علیه السلام را پس نوبت دویم عمرو صدا کرده مبارز طلبید و احدی جواب
نداد پس نیز علی علیه السلام برخواسته عرض کرد من بمبارزت او میروم
فرمود یا علی انه عمرو است عرض کرد اگر چه عمرو باشد من بمبارزت او میروم اگر
اجازه و رخصت فرمائی حذیفه یمانی میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله درع خود را
که مسمی بود بفضول بعلی علیه السلام پوشانید «وعممه عمامة السحاب» و عمامه
سحاب خود را بر سر علی علیه السلام گذاشت و نه دوره آنرا بدست مبارک خود بر سرش
پیچید و فرمود پیش باش یا علی چون علی علیه السلام رو بطرف میدان قتال کرده
روانه گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود «برز الایمان کله الی الشرک کله» و
یعنی مبارز شد ایمان کل یعنی علی علیه السلام بشرک کل یعنی عمرو ابن عبدود و



﴿وقال ربّ لا تذرنی فردا﴾ وفرمود خداوندا مرا تنها مگذار ﴿اللّهمّ احفظه من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله ومن تحت قدمیه ومن فوق رأسه﴾ خداوندا حفظ کن علی را از پیش رویش و از عقبش و از راستش و از چپش و از زیر دو پایش و از طرف بالای سرش   پس علی علیه السلام با عمرو مقابل ایستاده و بعد مکالمات بسیار که عمرو در مقام اصرار در کفر خود ثابت شد   پس اوّل عمرو ضربتی بفرق همایون علی علیه السلام زد و ضرب شمشیر آن لعین سرش را شکافت و علی علیه السلام سرش را بسته در نوبت   دوّیم ضربتی بر ریسمان گردن آن شقی چنان زد که سرش بر زمین افتاد   پس شنیدم که علی علیه السلام تکبیری گفت و رسول خدا صلّی الله علیه وآله چون صدای تکبیر علی علیه السلام را شنید فرمود که علی عمرو را کشت و چون علی علیه السلام بخدمت رسولخدا صلّی الله علیه وآله رسید حضرت رسولخدا فرمود ﴿ابشر یا علی فلو وزن الیوم عملک بعمل امّة محمّد لرجح عملک بعملهم﴾ مژده باد ترا یا علی پس اگر عمل امروز تو وزن کشیده شود با عملهای جمیع امّت محمّد صلّی الله علیه وآله هر آینه عمل این روز تو یعنی آن ضربت تو که امروز بعمرو زده او را کشتی زیاده و گران میشود از عملهای جمیع امّت محمّد صلّی الله علیه وآله   مترجم عرض میکند در روز خندق رسولخدا صلّی الله علیه وآله که حجّت خدا بود علی نام وصی خود را بمبارزت عمرو فرستاد شنیدید که درع خود را به او پوشانید و عمامهٔ خود را بسرش پیچید و از عقب سر او دعا کرد   و بعد از آنکه عمرو دو مرتبه مبارز خواست در دفعهٔ دوّیم او را رخصت مبارزت داد   امّا در روز عاشورا نیز بحکم حجّت خدا علی نامی را بمبارزت لشکر عمر سعد فرستاد امّا میان آنحجّه و این حجّه فرقی چند و کذا میان آن علی و این علی فرقی چند بنظر قاصر مترجم میآید   امّا فرقهائیکه میان

مقابل شدن حضرت با عمرو

دو جهة است یکی آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله غریب نبود و این حضرت علیه السلام
غریب بود دوم اینکه آنحضرت تنها و کشته اصحاب و اهل بیتش مصیبت زده و تشنه
و گرسنه و داغدار و اشکبار نبودند اما این حضرت تنها و بی یار و بی یاور و اصحاب و احبابش
سر بریده و غرقه بخون و اهل بیتش همه در نوحه و ناله و گریان و عطشان و دلسوخته
و جوعان بودند سیم آنحضرت داغ برادر و اقوام و اصحاب در جگرش نبود اما این حضرت
بی برادر و با داغ شهادت برادران و بنی اعمامان و اصحاب خود داغدار بود

(در اما آنعلی و اینعلی چه فرق داشتند)

اما آنعلی اولاً غریب نبود و اینعلی غریب بود دوم آنعلی عمو و عموزادگانش سر بریده
و خون آغشته نبود و اینعلی هم عموهایش شهید و هم عموزادگانش مثل قاسم
و احمد و عبدالله کشته شده بود سیم آنعلی علیه السلام در عقب سرش مثل رسولخدا
و اصحاب و لشکر اسلام و قوم و اقربا داشت و اینعلی یکنفر حسین غریب در عقب
سرش بود آن بزرگوار هم مصیبت شهدا و هم واهای اهل بیت و صدای العطش
طفلان و دختران مبتلا بود و شنیدید که رسولخدا صلی الله علیه وآله
درع و عمامه خود را بآنعلی پوشانید و در عقب سرش دعا کرد اما حسین مظلوم نیز
عمامه رسولخدا را بسر علی اکبرش گذاشت و زلف عربی او را چهار شقه کرده از
چهار طرفش آویزان ساخت و مشهور در السنه ذاکرین مصائب که یک لباس
تازه باو پوشانید که اهلبیت همه از کبیر و صغیر بناله و گریه در آمدند آن لباس کفن بود
که باو پوشانید و در مبارزت رفتن آنعلی اهلبیت هریک در حجره خود
آرام و مشغول دعای فتح بودند اما در مبارزت رفتن اینعلی جمیع اهلبیت
از خیمه ها بیرون شدند و گریه و ناله و نوحه کردند و در مبارزت آنعلی پیغمبر جسد

دعوی

خندق

مصائب

دعای حفظ میخواند آما در مبارزت علی اکبر امام حسین مظلوم نیز متوجه درگاه الهی
شده میگفت اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام
اشبه الناس برسول الله خلقا و خلقا و منطقا وکنا اذا اشتقنا الی رسولک
نظرنا الیه و نتسلی به اما یکفرق عمده اینکه آنعلی علیه السلام جراحت سرش را
مرهم گذاردند و بعد چاق شده سلامت گردید و آنعلی را بجراحت سرش
دوا و مرهم یافت نشد و بعد از آن بهمان جراحت اکتفا نکرده بروایت
مجلسی مرحوم فقطعوه اربا اربا اورا پاره پاره بند بند بریدند و
آنعلی علیه السلام بپای خودش یکمرتبه با بجراحت بخدمت بیغمبر حسند ارسید
اما اینعلی دو دفعه با جراحات بسیار بخدمت حسین مظلوم رسید یکی در خیمه گاه
که مجروح و تشنه بخدمتش رسیده عرض کرد یا ابتاه العطش قتلنی و ثقل
الحدید اجهدنی یعنی پدر جان تشنگی مرا کشت و گرانی و ثقل زره تمام مرا به تعب و زحمت
انداخت فهل الی شربة من الماء سبیل حتی اتقوی بها علی اعداء الله و
اعداء رسوله و دفعه دوم در قتلگاه وقتیکه با بدن مجروح و لب تشنه از پشت
زین اسب بزمین گرم کربلا افتاد با حالت حزین پدر را صدا کرده گفت
ادرکنی یا ابتاه قرة لابصار المحبین
فاضل برغانی در کتاب مخزن البکا نقل کرده این حدیث شریف را از کتاب
منتخب شیخ طریحی و از کتب معتبره دیگر از بعضی ثقات رواة مرویست که حسنین
علیهما السلام در روز عیدی رفتند بحجره جد خود حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله
گفتند یا جداه امروز روز عید است و اطفال عرب خود را با انواع لباسها
زینت نموده اند و از برای ما جامه تازه نیست پس ما به این سبب بخدمت

تو آمده ایم که مارا با جامهٔ تازه مزیّن فرمائی پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله
احوال ایشانرا ملاحظه فرموده تا تأمّل نموده بعد گریست چونکه در خانهٔ آنحضرت
لباس لایق ایشان موجود نبود و نمیخواست ایشانرا از لباس تازه خواستن منع
نماید که مبادا خواطر ایشان شکسته و غمگین گردند پس متوجه درگاه الهی شده عرض
کرد الهی شاد گردان قلب ایشان و قلب مادر ایشانرا که فی الفور جبرئیل نازل
شده و با او بود دو حلّه سفید از حله های بهشت پس پیغمبر خندان شد و بحسنین
فرمود ای آقایان جوانان بهشت بگیرید جامه های خود را که خیاط قدرت الهی
بقد و قامت شما آنرا خیاطت کرده چونکه چنین آنجامه هارا سفید دیدند عرض
کردند یا جدّاه اطفال عرب جامه های الوان و رنگین پوشیده اند و اینجامه های
ما سفید است پس آنجناب سر بزیر افکنده ساعتی متفکر شد در امر ایشان
که جبرئیل نازل شده عرض کرد یا محمد شاد باش و دلخوشدار که خداوند عالم ایشانرا
شاد خواهد کرد بهر رنگی که دلخواه ایشان باشد و امر نما یا محمد که طشتی و ابریقی آب
حاضر سازند چونکه حاضر کردند جبرئیل عرض کرد که من آب میریزم بر اینجامه های
سفید و تو با دست مبارک خود آنهارا مالش بده بهر رنگی که میخواهند در آن
رنگ خواهد شد پس رسولخدا صلی الله علیه وآله اوّل حلّهٔ امام حسن
علیه السلام را بر طشت گذاشت و جبرئیل آب میریخت پس رسولخدا
متوجه امام حسن علیه السلام شده فرمود ای نور دیده من تو حلّه خود را چه رنگ میخواهی
عرض کرد من رنگ سبز میخواهم پس آنحضرت دست مبارک خود را در میان
آب به آن حلّه میمالید و بقدرت الهی سبز بسیار خوبی مثل زبرجد گردید پس
بیرون آورده به امام حسن علیه السلام داد و آنجناب آنرا پوشید بعد از آن

جامه عید

آوردن

حسن

حلهٔ امام حسین علیه السلام را بر طشت گذاشت و جبرئیل آب ریخت و حضرت ر
سول متوجه امام حسین علیه السلام شده فرمود ای نور دیده من تو حلهٔ خود را چه رنگ
میخواهی و امام حسین علیه السلام در آنوقت پنج ساله بود عرض کرد ای جد بزرگوار من حلهٔ خود را
برنگ سرخ میخواهم   پس آنحضرت دست خود را در میان آب با آن
حله مالید و مالش داد پس آن حله بقدرت الهی سرخ شد مانند یاقوت احمر و امام
حسین علیه السلام آنرا گرفته پوشید و رسول خدا شاد و مسرور القلب گردید و حسنین
خوشحال و فرحناک گردیدند   جبرئیل چون حالت سرور در حضرت رسول
و حسنین مشاهده کرد شروع نمود بگریستن حضرت رسول فرمود ای برادر من جبرئیل
در مثل چنین روزی که من و دو فرزندانم خوشحال و دلشاد میشویم   پس سبب چیست
که تو گریه میکنی و دلگیر میشوی که ترا بخدا قسم میدهم که خبر دهی بمن سبب گریه خود را
جبرئیل عرض کرد بدان یا رسول الله که گریه من بسبب اختیار کردن حسنین است
این دو رنگ را   زیرا که حسن را بزهر شهید خواهند کرد و از شدت زهر رنگش
در وقت شهادت سبز خواهد شد   و حسین را مثل گوسفند ذبح نموده شهید
خواهند کرد و از خون جراحاتش جسد او سرخ خواهد شد پس حضرت رسول نیز شروع
کرد بگریستن   فاضل مزبور میگوید مطلع شدم بحدیث دیگر در ذیل
همین حدیث ولیکن جرأت نمیکردم بذکر آن تا اینکه مطلع شدم بر حدیث ابن شهر
آشوب و کشف الغمه و مناقب پس اینها باعث جرأت من بر نوشتن ذیل حدیث
مذکور شد و آن این است   که بعد از آنکه حسنین لباسهای تازه خود را پوشیدند
عرض کردند ای جد بزرگوار اطفال عرب ناقه ها دارند که بر آن سوار میشوند و ما ناقه
نداریم پس از تو ناقه میخواهیم تا ما نیز سوار ناقه شویم چنانکه اطفال عرب سوار شده اند



سوار شدن حسنین

انحضرت فرمود ای ریحانان جد بیائید من ناقه شما میشوم پس یکی را گرفته بر دوش
راست خود سوار نمود و دیگری را بر دوش چپ پس گفتند یا جدا ناقه های اطفال
عرب افسار دارند که ایشان بر دست میگیرند پس مهار ناقه ما کو پس رسول
خدا و آن رحمة للعالمین بجهة خواطر حسنین یک تکه از گیسوی خود و بروایتی از محاسن شریف
خود بدست حسن و یک تکه دیگر بدست حسین داده فرمود اینهم مهار ناقه شما عرض
کردند یا جداه ناقه های اطفال عرب عف عف میکنند پس انحضرت رو
بجانب امام حسن کرده گفت العفو العفو بعد از آن روی مبارک را بجانب
امام حسین نموده گفت العفو العفو پس در حال جبرئیل نازل شده بعد از
سلام عرض کرد یا رسول الله اگر دفعه دیگر العفو بگوئی آتش جهنم خاموش
میشود و چونکه در باطن سوره و الشمس ناقه الله اطلاق شده است
بر امام علیه السلام چنانکه در بحار العلوم حضرت جعفر صادق علیه السلام میفرماید
انی ابن الباقر وهو الامام الحق وهو ابن العابد الامام الصدق
وهو ابن الحسین بضعة نبی الثقلین وابن علی امیر المؤمنین واخ
الحسن علیهما السلام وهو الذی رکب علی عنق رسول الله یوم العید وقال
لرسولنا قل یا جدی عف عف وهو صوت الابل فقال رسولنا صلی
الله علیه و آله عف عف لرضائه وهما الشهیدان الامامان الفاضلان
العادلان ابنا سید الامة من الجن والانس والملك وهو امام الحق با
الصدق من غیره و واسطه بینه و بین رسولنا فاذا کنت من نسب کذا فما هو
قلبه الا وهو حق وصدق من الله ورسوله وما اخرجه من فوادی
پس این حدیث شریف حضرت صادق علیه السلام دلالت صریح دارد بر اینکه

در روز عید حسین علیه السلام بر گردن جد خویش رسولخدا صلی الله علیه و اله سوار
شده و عرض کرده ایجد من عف عف بگو و حضرت رسول آنچه رضائی که عین رضای
الهی است عف عف گفته   مترجم میگوید اگر کسی در اینباب شبهه و دغدغه
داشته باشد اگر متصدی تتبع اخبار وارده در رفتار رسولخدا با حسین مظلوم باشد مفصلاً
اطلاع یابد و رفع شبهه و دغدغه او خواهد شد   بلکه باعتقاد حقیر چونکه ظهور و بلندی پیدا
اسلام و توحید و نبوت و ولایت و جمیع احکام اصول و فروع والبته و سقوط
بر شهادت آن مظلوم و شهید روحی له الفدا بوده است و الا نه از توحید و نبوت
و ولایت رسمی و اسمی میماند و نه از ایمان و اسلام علامتی و آیتی پیدا می شد
چنانکه این مطلب بر متتبعین اخبار واضح و مبرهن است   پس بلند نمودن حضرت
رسول حسین مظلوم را بر گردن خود و بعمل آوردن آنحضرت رضای او را قولاً و فعلاً
در حقیقه بلند کردن و بعمل آوردن احکام رسالت خود است و احیای شریعت
و دین خدا است   و ثانیاً امثال ما را که بالواث معاصی و قبایح شرعیه
معیوب و ملوث شده ایم نمیرسد و نباید بحث و ایراد بر قول و فعل کسی بکنیم که
حق تعالی در حق او فرموده ﴿ما ینطق عن الهوی ان هو وحی یوحی﴾ و در جای
دیگر فرموده ﴿و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا﴾ پس اگر انجه
را یا امثال ابخدیش را در هر باب که عقل من و تو قوت ادراک و فهم آن
نداشته باشد یا علت وجه حکمت او بر امثال من و تو پوشیده شده باشد
پس حکیم حقیقی و معالج امراض باطنی و ظاهری دوا و معالجه او را کرده در انجا که
فرموده ﴿فلذوه فی سنبله﴾ در کتاب ﴿ینابیع الموده﴾
در باب چهل و سیم آن روایت کرده از موفق خوارزمی و او از غیاث بن



۴۱۸ جعفر

ابراهیم و او از حضرت صادق علیه السلام و آنجناب از پدران خود از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود جبرئیل بر من نازل شد روزی در وقت صبح از حالتیکه شاد و فرحناک بود و عرض کرد بمن که چشم من روشن شد بسبب گرامی که خداوند عالم برادر من و برادر تو علی را بآن مکرم فرموده و آن اینست فضیلت که دیشب یعنی شب گذشته خداوند عالم فخر کرد بسبب عبادت علی ابن ابیطالب بر جمیع ملائکه و حاملین عرش و فرمود نظر کنید بطرف حجة من در زمین من که چگونه روی خود را بخاک گذاشته جهة تواضع کردن بر عظمة من ع اشهدکم اند امام خلقی و مولی بریتی ع یعنی شاهد میکیرم شما را که او امام خلق و مولای مخلوقات من است ع الیضاً در همین کتاب با همین سند از صادق علیه السلام از پدرانش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود یا علی هرگاه موازنه و کشیده شود و گذارده شود اعمال جمیع امت من در یک کفه ترازوئی و عمل تو در روز احد بکفه دیگرش گذارده شود هر آینه عمل تو زیاده و گران میباشد از اعمال ایشان و بدرستیکه خدا مباهات و فخر نمود در روز غزوه احد بسبب تو بر جمیع ملائکه مقربین خود ع و دفعت الحجب من السموات السبع واشرفت الجنة و ما فیها وابتهج بفضلک رب العالمین یعنی برداشته شد حجابهای هفت آسمان و بطرف تو مشرف شده نگاه کرد بهشت و آنچه در بهشت است و شاد شد بفضل تو خداوند رب العالمین مترجم میگوید یعنی ساکنان هفت آسمان و بهشت در روز جنگ احد بمبارزت و جهاد امیرالمؤمنین علیه السلام نظر و نگاه میکردند و مقربین درگاه الهی بسبب فضل و جهاد آن بزرگوار شاد میشدند و شادی خداوند عالمین عبارت از شاد

سفیر بین درگاه اوست و الّا ذات اقدس الهی را تغییر و تبدیل روا نیست
چنانکه حدیث «من ذا رب بین مکان کمن ذا دالله فی عرشه» نزول
و مفسّر به همین معنی است و الّا خدا را امکانی نیست و منزّه است از مکان و مشاهده
و مزار بودن چنانکه در محلش علما بیان فرموده اند و در معنی حقیقی ~~[illegible]~~ گذاشتن
این نوع اختیار منافی ادلّهٔ قطعیهٔ توحید است و مؤیّد همین مطلب است
که در کتاب شریف کافی در باب صفات الذات در آخرش چند حدیث
ذکر کرده از جمله آنها این حدیث است که هشام ابن الحکم روایت کرده در حدیث
زندیق که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که خدا را رضا و سخط هست
فرمود بلی لیکن رضای خدا عبارتست از ثواب دادنش و سخطش عبارت از
عذاب کردنش است و از حالی بحالی منتقل شدن صفت مخلوق عاجز است
و تغییر حال بر خدا نمی باشد و ایضاً در همین محل کتاب کافی روایت کرده
از احمد ابن محمد برقی از حمزه ابن المرتفع که عمرو ابن عبید وارد مجلس حضرت ابی جعفر
علیه السلام شده عرض کرد فدایت گردم در این آیه که خدا میفرماید «و من
یحلل علیه غضبی فقد هوی» این غضب خدا چه طور است فرمود ای عمر آن عبارت
است از عذاب خدا و بدرستیکه هر کس اعتقاد کند بر اینکه خدا از حالی بحالی
منتقل میشود پس تحقیق وصف کرده خدا را با صفت مخلوق و چیزی خدا را
تغییر نمیدهد و جلیل و بزرگ و بلند است خدا از تغییر یافتن پس از سیاق حدیث
رفع حجب آسمانی و نظر اهل سماوات و ساکنین بهشت به نظر قاصر مترجم کثیر التقصیر
چنین میآید که اگر در روز عاشورا در حین مجاهدات مظلوم کربلا سید الشهدا ارواحی
له الفدا و هم حسنین در حین مجاهدات خواص و مقربین حضرت حسین علیه السلام



امثال ابی الفضل العباس و علی اکبر و قاسم علیهم السلام رفع حجابات آسمانیه
و نظر ساکنین آنها و بهشت بمیدان کربلا بمجاهدات ایشان باشد که فی الحقیقه مقربین
و خواص آنحضرت مقربین و خواص خداایند منافاتی و بعدی نداشته باشد هرچند
در اینباب بحدیث معتبری مطلع نشده ام پس نمیشود و ملحوظ میکردد این نوع مراتب
درخصوص مقربین و خواص حسین علیه السلام مکرر از شدت علو درجه حضرت حسین علیه
السلام در نزد خداوند عالم عز و جل جلاله چنانکه از اخبار وارده در فضایل آنحضرت
مستنبط میشود

در آخر کتاب مخزن البکا که ختم کتاب میکند

با انحدیث شریف که در کتاب بشارت المصطفی روایت کرده که وقتی داخل شد
رسولخدا صلی الله علیه و آله بخانه امیر المؤمنین علیه السلام درحالتیکه آنحضرت خوشحال
بود بنحویکه آثار سرور و شادی از روی مبارکش ظاهر بود و سلام کرد به انجناب پس
حضرت امیر علیه السلام رد جواب سلام کرده عرض کرد یا رسول الله من هرگز ندیده ام
شما را که برمن وارد شوید و در اینمرتبه سرور و خوشحال باشید پس حضرت رسول
فرمود یا علی آمده ام که بشارت دهم ترا اینکه در همین ساعت جبرئیل برمن نازل شد
وگفت حقتعالی بر تو سلام میفرستد و بعد میفرماید بشارت بده علی را که مطیع و عاصی شیعه
او اهل بهشتند چو آنحضرت امیر علیه السلام اینمژده را شنید بسجده افتاد و بعد از
سجده دست خود را بطرف آسمان بلند نموده عرض کرد الهی ای من گواه باش
بر من که من نصف حسنات خود را بشیعه خود بخشیدم پس حضرت فاطمه عرض کرد ای
پروردگار من شاهد باش بر من که من نیز نصف حسنات خود را بشیعه علی بخشیدم پس
حضرت امام حسن علیه السلام نیز مثل اینکلمات را گفت و بعد از آن حضرت
امام حسین علیه السلام نیز مثل اینکلمات را گفت پس رسولخدا صلی الله علیه

شیعه

بر شیعیان

علی

وآله فرمود شما گواه باشید از من ای پروردگار من گواه باش بر من این
نیز نصف حسنات خود را بشیعه علی بخشیدم پس خداوند عالم جل جلاله وعم نواله
وحی نموده فرمود شما از من کریم‌تر نشوید من بخشیدم گناهان شیعه ومحب علی را

قرة الابصار المحبین

فی رفع المنع عن زوار الحسین ع

در کتاب مخزن البکا نقل میکند این حدیث را از کتاب شیخ طریحی اعلی الله مقامه
که متوکل ملعون بسیار عداوت داشت با اهل بیت رسولخدا صلی الله علیه وآله
و امر مینمود بزارعین که زراعت نمایند قبر مطهر و منور حضرت حسین مظلوم علیه السلام
را و بناهائیکه در بالای قبر مطهر است خراب کنند و قبر مطهر را کنده و شخم نموده با زمین
برابر ساخته آثاری باقی نگذارند تا از احدی از دوستان و محبان آن بزرگوار
قبر مطهر را پیدا نتواند و قدغن شدید نمود که هرکس بزیارت قبر آنحضرت بیاید او را بکشند
و مستحفظین قوی و قراولان بی رحم سنگین دل برگماشت و مقرر نمود هرکسیکه
بزیارت آنحضرت بیاید منع کرده بقتل رسانند چون این خبر در مصر برسید
مجنون که از محبان خاص و اخلاص کیش خاندان نبوت بود و شخص انشائی بود صاحب
عقل سدید و رای متین و شدید القوه در ایمان داشت و ملقب به مجنون شده بود باینجهة
که با هرکه مباحثه و معارضه نمودی غالب میشدی و هر صاحب ذکاوت و علم که با او
در مقام مکابره و منازعه در آمدی با ادله نقلیه و عقلیه مقهور و مغلوبش نمودی و هرگز
از جواب مسئله عاجز و ملزم نمی شدی چون شنید که بنیان قبر جگرگوشه رسول

آمدن زید وبهلول

ونور دیدهٔ بتول را خراب کرده اند وامکان رضوان نثار زا شخم وزراعت میکنند بر طبع غیورش بسیار گران آمده حزن واندوه بسیار بر قلب او رسیده پس آرام وقرار نگرفته با سوز جگر باکمال دلگیری وملال متوجه زیارت آن بزرگوار شد چون بکوفه رسید پس آرام وقرار نگرفته با سوز جگر ملاقات نمود به بهلول عاقل وهوشیار ودیندار وبراو سلام کرد بهلول گفت تو مرا از کجا شناختی که هرگز مرا ندیده بودی زید گفت چون ارواح مؤمنین جنودی هستند مجموعه وهریک از ایشان که در عالم ارواح بایکدیگر الفت گرفته اند در این دنیا نیز الفت میگیرند وباهرکس که در آنعالم الفت نگرفته اند در اینعالم از او نفرت میکنند واختلاف میورزند بهلول گفت ای زید بگو برای چه مطلب از مصر باینجا آمده مرکوبی نداری ودابه نداری گفت واللّهی بیرون نیامده ام مگر از شدت غم واندوهی که برمن وارد شده بسبب اینکه شنیده ام متوکل حکم نموده شخم کردن قبر مولای ما حضرت حسین علیه السلام واین امر عیش مرا منغص مبدل نموده واشک چشم مرا جاری ساخته وخواب وراحت را از من برداشته بهلول گفت قسم بخدا من نیز چنینم برخیز برویم بکربلا وببینیم قبور اولاد خاتم انبیا وعلی المرتضی وبتول عذری فاطمهٔ زهرا را صلوات الله علیهم اجمعین پس دست یکدیگر را گرفته وبجانب کربلا روانه شدند تا رسیدند بمحل قبر منور سید الشهدا علیه السلام دیدند که قبر آنحضرت برحال خود باقی است وتغییری نیافته است لیکن بنیان واساسی که بنا کرده بودند خراب نموده اند وهرچند آب فراتر ابر او میبندند آب در دور قبر مطهر بالای هم جمع شده حیران مانده ومثل دایرهٔ مکث مانده قطرهٔ بقبر نمیافتد وچون آب بطرف قبر میاید قبر مطهر از قدرت خداوند داور بالا وبلند میشود پس زید به بهلول گفت ملاحظه کرده ببین که اینقوم میخواهند نور بر ظهور خدا را بازبانهای وبادهانهای خود خاموش نمایند وخدا اتمام وپرنور میکند نور خود را اگرچه مکروه دارد

و آب بستن

قبر حسین

کافران آنزارا وی گفت که مدت بیست سال بود که متوکل ملعون امر مینمود بشخم زدن قبر
مطهر آنحضرت و قبر بر حالت خود بود و تغییری نمییافت و یک قطره آب براو نرفت
چون زارع آن معجزات باهرات را دید گفت ایمان آوردم بخدا و محمد رسول خدا بخدا
سوگند که میگریزم و متحیرانه در صحراها بسر میبرم و قبر حسین ابن علی را زراعت نمیکنم و مدت بیست
سالست که نظر میکنم بآیات خدا و می بینم کرامات و معجزات آل رسول خدا را و عبرت
نمیگیرم پس آنمرد زارع گاو را گشود و بجانب زید مجنون رفت و گفت ایشیخ از کجا
میآئی زید گفت از مصر گفت بچه سبب باینمکان آمده که من میترسم ترا بکشند پس زید
گریان شده گفت بخدا سوگند بمن خبر رسید که قبر امام حسین را شخم میزنند این خبر مرا بمحنت
ملال مبتلا نموده پس زارع بقدمهای زید افتاد و بوسید و گفت پدر و مادرم بفدا
تو باد بخدا سوگند ایشیخ از آنوقت که تو نزد من آمده رحمت الهی رو بمن آورده و
دل من منور شده بنور خدا و ایمان آورده ام بخدا و رسول او و مدت بیست سال است
که من این قبر را زراعت میکنم هر چند آب بسته ام باین قبر آب در اطراف قبر ایستاده و قطره
از آن بر قبر نیفتاده گویا در این مدت من مست بوده ام الآن ببرکت قدمهای تو بحال
و هوش آمده ایمان آوردم زید گریست و چند شعری خواند زارع تازه مؤمن نیز گریست
پس زارع بزید گفت که مرا از خواب غفلت بیدار کردی و من الآن میروم بشهر سر من رای نزد
متوکل ملعون و آنچه که از کرامات این قبر شریف دیده ام به او خواهم گفت یا مرا میکشد یا می بخشد
زید گفت من نیز از تو جدا نمیشوم و با تو میآیم و یاری میکنم ترا در نزد آن ملعون بر این مطلب چون
زارع بنزد متوکل لعین رفت و معجزات و کراماتیکه از قبر مبارک دیده بود نقل کرد آن لعین در
غضب شده حکم بقتل او نموده مقرر کرد اول ریسمانی بپاهای او بسته بر رو در بازارها و کوچه ها
کشیدند بعد از آن آنسعادتمند را بدار کشانیده کشتند تا دیگران عبرت کرده نزدیک آن



قبر بردند و از قبر شریف گرامی نعش نکند چو بخبر قتل زارع بر یزید رسید بسیار محزون شده
بر حال او گریسته و تعدد صبر نمود که نعش او را از دار گشادند و بر مزبله انداختند پس زید نعش آن
سعادتمند را برداشته بکنار دجله شط برده غسل داده کفن کرده و نماز گذارده دفن نموده دست
روز نزد قبر او مشغول عزا و تلاوت قرآنش گردید ای عزاداران و ای دوستان
شنیدید که برای نعش زارع مؤمن تازه مثل زید مؤمن غیوری پیدا شده غسل و دفن و کفن و
نمازش را مباشر شده سه روز هم عزاداری و تلاوت قرآن نمود نمیدانم که چه سر و چه حکمت شد
که نعش گوشواره عرش خدا و پاره جگر محمد مصطفی و نور دیده علی المرتضی و سرور قلب فاطمه زهرا
حسین مظلوم کربلا بروایتی سه روز و سه شب و بروایت دیگر ده روز و ده شب با بدن
مجروح و نعش بی سر و دست بریده و خون آلوده بی غسل و بی کفن و نماز در روی خاک گرم
کربلا و بجای صدای تلاوت قرآن مرغان هوا صدا بر صدا زده هر یک به لحنی آواز نوحه
و ناله میکردند تا اینکه مردمان قبیله غاضریه از بنی اسد بنا بوصیتهای آن مظلوم که در وقت
خریدن ارض کربلا به ایشان نموده بود خواستند بوصیتش عمل نموده بدفن اجساد طاهره
شهدای کربلا روند ریش سفیدان ایشان ممانعت نموده و از ظلم و اذیت ابن زیاد بدبنیاد
ایشان را ترسانیده به تفصیلی که در جلد دوم کتاب سحاب الدموع ذکر کرده ام

خلاصه زید در نزد قبر زارع مذکور

بعنوان عزاداری مشغول تلاوت قرآن بود که ناگاه صدای نوحه و ناله عظیمی شنید نظر کردم
دید که زنان بسیاری مو پریشان و سینه چاک و گریه کنان و مردان بسیاری وا ویلا گویان
و نوحه کنان میآیند و جنازه را میآورند که علمهای بلند سیاه پرچم و ازدحام خواص و عوام
در مرتبه ایست که راهها از کثرت ایشان سد شده زید میگوید من این اوضاع و این
کثرت و ازدحام مردم را دیدم گمان کردم که متوکل ملعون مرده است و این جنازه او است

وفات

زارع نباش

مومن

زید و کرامات قبر مطهر

که با اعزاز و احترام تمام میاورند پس بنزد شخصی از ایشان رفتم وسؤال کردم که اینچه جنازه
وچه ازدحام عام وچه نوحه وفغان است گفت اینجنازهٔ کنیز سیاه متوکل است ریحانه نام
که محبت زیادی به این کنیز داشت وفات کرده بجهة رضای متوکل خلیفه خلق این*
نوع ازدحام نموده جنازه اش را با احترام تمام میاورند که دفنش نمایند زید میگوید
دیدم که دفنش کردند بر روی قبرش عطر وگل ورياحين ریختند ومشک وعنبر افشاندند
وبعد قبهٔ عالیه بر سر قبرش بنا نمودند چون اینحالاترا ملاحظه کردم جگرم سوخته اشک چشم بر
رویم جاری گردید ومظلومی وغریبی شهید کربلا را بنظر آورده در پیش چشم مجسم نموده بسیار گریسته
محزون ونالان شدم وباسیلی بر روی خود زده گریبانرا چاک کردم وخاک بر سر خود ادم افشا
ندم ومیگفتم واویلا وای تاسف من بر تو یا ابن رسول الله یا حسین ترا در زمین کربلا لب تشنه
وخون آلود شهید میکنند وزنان ودختران وخواهران تراکه پرده نشینان سرادق عصمت
وطهارت اند اسیر وذلیل ودستگیر کرده باحالت زار در کوچه وبازار میگردانند و
اطفال ترا لب تشنه ذبح میکنند کسی یافت نمی شود بر تو گریه وناله وبساط عزا بر پا نماید وحالا
قبر منور ترا زراعت میکنند تا آثار قبر ترا از روی زمین محو کنند ونور ترا خاموش نمایند
وحال آنکه تو فرزند رسولخدا وعلی المرتضی وفاطمهٔ زهرائی اما برای کنیز سیاه مجهول النسبی
چنین عزت واحترام نهاده در سر قبرش قبهٔ عالی بنا میکنند پس زید با انقرار
آنقدر نوحه وناله وگریه نمود تا اینکه بیقرار وآرام شده بیهوش افتاد واینجماعت بحالت
زید نگاه میکردند وبعضی ایشان بر حالت زید رقت قلب ودلسوزی نموده افسوس
میخوردند وبعضی با سنگ وچوب اورا میزدند تا اینکه بهوشش آمده این اشعار را انشاد کرده
میگفت

لعل الزانية قبر بنی وبعمر الحسين قبر بالطف ایحرث
ثانية بدولتهم وياتي قد يعود بهم الزمان

نوحه زن

زید بابا

منظومه



مرثیه خواندن زید

یعنی آیا قبر امام حسین پسر رسولخدا را در زمین کربلا زراعت میکنند اما قبر زنا زاده کان
و کنیز زا ابرا معمور و عمارت میکنند شاید گردش زمان حکومت و خلافت را به اولاد پیغمبر
برگرداند و در مرتبهٔ ثانیه صاحب دولت و ولایت باشند ﴿الا لعن الله اهل
الفساد و منها من الدنیة الفانیة﴾ آگاه باشید خدا
لعنت کند اهل فساد را و کنیز را که بدنیای فانی اعتماد و اعتبار کنند پس زید همین اشعار را
نوشته بیکی از منسوبان متوکل داده بمتوکل رسانید متوکل لعین اشعار را خوانده و غیظ و غضب
بآنلعین غالب شده حکم شدید نمود که زید را نزد او حاضر کردند چون زید حاضر شد شروع کرد
بنصیحت و سرزنش متوکل و آنقدر موعظه و سرزنش نمود که دوباره آنلعین بغضب آمده
حکم بر قتل زید نمود چون زید را در برابر آنلعین بقصد کشتن بر پا داشتند آن لعین
بقصد استهزا بزید گفت که ابوتراب کیست زید گفت بخدا سوگند که تو خوب میشناسی
ابوتراب را و شرافت و فضیلت و حسب و نسب او را بهتر میدانی قسم بخدا انکار نمیکند شان و
رتبهٔ او را مگر کافر بدین و دشمن نمیدارد او را مگر منافق کذاب پس شروع کرد به
تعداد فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و ذکر نمود از مناقب آنحضرت
آنقدر یکه بغیظ آورد آنملعون را پس حکم نمود به حبس کردن زید و ملازمانش زید را از
مجلس بیرون کشیده حبس نمودند چون شب در آمد و آنملعون در رختخواب خود خوابید
پاسی از شب گذشته در عالم خواب دید که شخصی با صولت و مهابت شدید بنزد
او آمده سر پائی بر او زده گفت برخیز و زید را از محبس خود بیرون و خلاص کن و اگر
بزودی او را از حبس خلاص نکنی بازودی ترا هلاک خواهم کرد پس متوکل لعین با
وحشت تمام از خواب بیدار شده بر پا ایستاده خود شخص زید را با نوازش و
مرحمت بیرون کرده و خلعت فاخر پر قیمتی به او داده و عذر خواهی کرده گفت هر

سرزنشی

زید و خلاصی

۴۲۷ حاجت و مطلبی که داری از من بخواه که بجا و قبول خواهم کرد زید گفت مطلب و حاجت من اینست میخواهم که مرا مرخص کنی تا قبر شریف حضرت حسین شهید را عمارت و بنا کنم و بعمال و فرمان بران خود مقرر داری که من بعد بزوار قبر آن بزرگوار اذیت و آزار و ممانعت نکنند گفت قبول کردم پس زید با خوشحالی تمام بیرون آمده در بلاد و شهرها ندا و جار کردند که هر کس خواهد بزیارت قبر شریف امام حسین برود از طرف دیوان مانعی نیست و با امن و آسودگی بزیارت قبر منورش خواهند رفت

مترجم دلسوخته دپریشان حال میگوید

بخاطر فاطر این قاصر چنین خطور میکند که لعل آن شخص مهیب که بجواب متوکل ملعون تشریف آورده و حکم بخلاص زید مؤمن فرموده صاحب ولایت مطلقه امیر البررة و قاتل الکفرة علی ابن ابیطالب علیه السلام باشد پس عرض میکند بحلال المشکلات و منجی الشیعة من الهلکات آیا چه سر و حکمتی داشت که غیرت اسد اللهی تو قبول نکرد که زید مؤمن بحیث تمام در مجلس متوکل ملعون بماند و بجوابش آمده تخویف و تهدید فرموده حکم بخلاصش نمودی و حال آنکه آن مؤمن دیندار پیش از محبوسیتش بدرد اسیری گرفتار و تبدار و اغدار و زنجیر در گردن و پا و در دست بیدینان بیرحم گرفتار و از غصه آه و فغان یتیمان بی پرستار و اسیران اشکبار در مصیبت و آزار نبود اما جگرگوشه حسین و پناه یتیمان بی پدر و اسیران در بدر و اهل بیت خونجگر سید ساجدین بیمار چند مدت در مجلس ابن زیاد غدار و چند سبب در شام محنت انجام در مجلس یزید پلید تر از اشرار کفار بجه محنت و آزار بی آرام و قرار و شب و روز از آه سوزناک یتیمان و ناله و اغربتا وا ذلتای اسیران بناله و افغان اشکبار بود علی الخصوص در مصیبت حالات سکینه بی پدر و بی عمو و بی برادر که شب و روز آرام نمیگرفت گاهی وا اباه وا اباه میگفت و گاهی





وصیت عمه

واعماه واعماداه میسرود وگاهی واخاه واخاهراه بلند میکرد وگاهی رو بزینب غم نصیب کرده میگفت عمه ای پناه یتیمان وای دادخواه اسیران پدرم کو وعمویم کجا وبرادرم علی اکبر چه شده وگاهی میگفت عمه چه وقت ازین اسیری وذلت دستگیری نجات وخلاصی خواهیم یافت وهردم بزبانی وهر ساعت به بیانی اهلبیت را بگریه میاورد تا اینکه در حسرت فراق پدر واباه میگفت ومیگریست تا بخواب رفت ودر خواب پدر مهربانش را دید که تشریف آورده وبکنارش گرفته ودست مرحمت بسر وزلفش میکشید ونوازشها میکرد که ناگاه بیدار شده پدرش را حاضر ندیده رو بعمه خود زینب کرده گفت ﴿ابتونی بوالدی وقرة عینی﴾ الی آخر وفاتش پس یا علی فدا گردم چرا بزودی آل رسول وآنغابدزار ملولرا از محبس یزید پلید وعنید خلاص ورهانه کردی بلی معلوم است که درهرحال رضا بقضای خدا داشتید والا هیچ کس را جرأت برایذاء وآزار وقتل وغارت واسیری وحبس شما نداشت قطعاً صلوات الله وسلامه علیکم اجمعین ولعنة الله علی قاتلیکم وظالمیکم من الاولین والاخرین الی یوم الدین

زینب

آل العبا

﴿قرة الابصار المحبین﴾

مجلسی مرحوم در ورق چهارم کتاب عین الحیوة روایت کرده از شیخ طبرسی واو از پدرش واو از شیخ مفید مرحوم تا اینکه سند را بیتر ارسانیده به ابی الاسود که میگوید وارد شدم بربذه در وقتیکه ابوذر در انجا متوطن بود بخدمت ابی ذر رفتم پس ابوذر مرا خبر داد که روز اول روزی داخل مسجد پیغمبر شدم ودر مسجد کسی را ندیدم بغیر از حضرت رسول ص وحضرت امیر المؤمنین ع در پهلوی آنحضرت نشسته بود خلوت مسجد وتنهائی آنحضرت را غنیمت شمردم گفتم یا رسول الله پدر ومادرم فدای تو باد وصیتی کن مرا بموعظه که خدا مرا بسبب آن نفع دهد یعنی بتوفیق الهی بآن عمل نمایم حضرت رسول ص فرمود بلی ترا وصیت میکنم وچه بسیار

موعظه

گرامی و پسندیده تو در نزد ما ای ابوذر تو از ما اهل بیتی و بدرستیکه ترا وصیت
میکنم بوصیت عظیم پس حفظ کن آنرا و عمل کن بآن بدرستیکه جامع جمیع مسالک
خیر و طرق نجاة است و اگر آنرا در خاطر خود بداری و عمل کنی ترا [illegible] از رحمت
الهی خواهد بود ﴿یا اباذر اعبد الله کانک تراه فان کنت لا تراه فانه یریک﴾ یعنی ای
ابوذر خدا را چنان عبادت کن که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا
می بیند بدانکه رؤیت را دو معنی است یکی دیدن با چشم ظاهری که در بدن
انسانی است دویم بمعنی انکشاف و ظهور کلی است و مراد معنی دویم است زیرا
که ظهور خدا تعالی نزد عارفان حق زیاده از ظهور چیزیست که بچشم دیده شود چنانکه
باسندهای معتبره از حضرت امام العارفین و یعسوب الدین امیر المؤمنین علیه
السلام پرسیدند که یا امیر المؤمنین خدای خود را دیده فرمود که تا خدای خود را ندیدم
هرگز عبادت او را نکردم سائل پرسید که خدا را بچه کیفیت دیدی فرمود [illegible]
یعنی معنای دیدن مراد آنستی که او را با چشم نتوانند دید ولیکن دل او را بحقیقت ایمان و یقین
دیده است و در روایت دیگر مثل این سؤال را از حضرت مبین الحقایق
جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام کردند آنحضرت نیز چنین جواب داد و رسولخدا
در وصیت ابی ذر که مذکور شد بهمین معنی اشاره میفرماید که گویا او را می بینی یعنی خدا را
با چشم نتوان دید لیکن در عبادت خدا چنان باش و مانند کسی باش که شخص جلیل
الشأن و عظیم القدر را به بیند و در حضور او خدمات و فرمایشات او را بعمل آورد و
باید دانست که عبادت عبارت از نهایت مرتبه خضوع و شکستگی و فروتنی است
و آیات بسیار و احادیث بیشمار دلالت کلی دارند بر آنکه غرض و مقصود خداوند
متعال جل جلاله از خلق آسمانها و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت و عبادت

و عبادت است و اینهر دو مثل روح و جسم آدمی بر یکدیگر مربوط و بسته اند که نه
معرفت کامل و عبادت نامعتبر عبادت حاصل میشود و نه عبادت شایسته بمعرفت
و بدون علم میسر گردد چنانکه تمثیل کرده اند علم را بچراغ و عبادت را برفتن و پیمودن راه
در ظلمت پس اگر چراغ را در دست گرفتی و در یکمقام ایستادی و حرکت و سیر نکردی
بغیر از چند ذرع مسافت جای دیگر را نخواهی دید و هر قدر با چراغ پیشتر سیر کنی
در راه بروی بیشتر جاها بر تو ظاهر و روشن میگردد و بلکه عمل و عبادت روغن چراغ
علم است و مدد روغن اگر بچراغ نرسد زود خاموش خواهد شد و هر عمل شرعی از روحی
و بدنی است پس بدن هر عمل شرعی عبارت از اصل آنعمل است که نام آن عبادت
بر آن گذاشته شده است و در لسان شارع مقدس و روحش عبارت است از همان آداب
و شرایط آنعمل که شارع مقدس برای آن مقرر و معین فرموده و بیان کرده مثل اخلاص
و حضور قلب و سایر شرطهائیکه در صحت و قبول نماز مثلاً مقرر داشته پس نماز بدون شرایط
مقرره قالب بی روح است و چندان ثمره نمی بخشد و خداوند عالم میفرماید ﴿ان
الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر﴾ یعنی نماز نهی و منع میکند نمازگذارنده را
از بدیها و اعمال ناشایسته پس نماز مثل من و تو که از اعمال ناشایسته منع نمیکند
از نقصان شرایط و آداب آنست و در آیه دیگری میفرماید ﴿قل کل یعمل علی
شاکلته﴾ یعنی بگو یا محمد که هر کس کار میکند بر شاکله خود حضرت رسول فرمود که
شاکله نیت است و مجلسی مرحوم در همین مطلب نیت را دو نوع معنی میکند اول
نیت عبارتست از قصدیکه مقارن بعمل آوردن آنعبادت قصد کند مخصوصاً بعمل
آوردن آنعبادت را و از روی سهو و غفلت آنعبادت را بعمل نیاورد مثل کسیکه
بقصد غسل جنابت بحمام رفت و در حمام جنابت خود را فراموش کرد و بقصد علیحده

نعمت معرفت

حضرت پیغمبر

نابینه پور

سر بزیر آب فرو برده مرتمس شد و بیرون آمد پس اینکس در حقیقه غسل نکرده و اگر سر بزیر
آب فرو بردنش غسل جنابت نیست و اگر در خاطرد اشت و در وقت بعمل آوردن
ارتماس غسل جنابت ارتماسی را قصد کرده ارتماس کند غسلش بی عیب است
شعب
و امّا دویم پس آن عبارتست از غرضی و علتی و باعثی که آدمیرا محرکست و داعی بر فعل آنفعل است
توضیح اینفعل دویم آنکه چون بنای اینعالم بر عشق و محبت است و هر کس معشوقه
و محبوبی دارد که در پی طلب و تحصیل انست و نیت او بدست آوردن محبوب خود است
مثلا کسی که مال دنیا را دوست بسیار میدارد و شیطان مالرا در نظرش زینت داده
اگر بشنود که چند رکعت نمازی هست که هر کس آنرا بگذارد مالش بسیار میشود البته بآن
نماز مبادرت میکند تا مالش بسیار شود پس داعی و محرک این نماز مال است نه تحصیل
رضای خدا و کسیکه معشوق و محبوب او منصب و جاه است و مالرا آنقدر محبوب خود نمیداند
عبادات
چنین شخص اگر نمازی ذکر کنند که هر کس آنرا ذکر کرده بگذارد منصب و مرتبه او بلند میشود
و در نظرها عزیز و محترم میشود آن نمازرا با نهایت سعی و کوشش بعمل میآورد و داعی و باعث
و محرک آنشخص باین نماز منصب و جاه و عزت دنیویست و همچنین است سایر اغراض و
بواعث و محرکات فاسده از ریا و سمعت که منافی خلوص نیت و طلب مرضات معبود
حقیقی است و بسا هست که بعضی اشخاص را خوف جهنم غالب میشود و عبادت میکند برای
ایمنی و نجات از عذاب جهنم و بعضی دیگر را اشتیاق بهشت و نعیم آن غالب شده عبادت
نمودن
را برای تحصیل بهشت میکند اگرچه این مسئله خلافی است که آیا عبادت ایشان با این قصد و
نیت صحیح است یا نه امّا حق این است که صحیح است لیکن اینعبادت در درجه
نقصان و معیوب است زیرا که داعی به این نوع عبادت دفع ضرر عذاب جهنم و
جلب منفعت لذتهای بهشتی است پس در حقیقه اینشخص عبادت برنفس خود نموده



در عبادت

تعریف

نه بر معبود مستحق عبادت و چنین شخص اگر عملی و عبادتی را بشنود که احادیث بسیار وارد
گردیده که باعث خلاص از عذابهای دوزخی و وصول به نعمتهای بهشتی است بآن عبادت
با ذوق و شوق میل میکند و اگر بشنود که عبادتی و عملی در شرع انور هست هر کس بعمل آورد باعث
قرب الهی و سبب رضای و خوشنودی باری تعالی میشود هرگز بآن عمل میل نمیکند و نیت
صحیحه معتبره را درجات عالیات مختلفه هست از آنجمله عبادت شاکرین است که ملاحظه و
منظور کردن نعمتهای نامتناهیه الهیه داعی و محرک گشت بر عبادت کردن ایشان جهة اینکه
عقل حکم میکند که شکر منعم حقیقی واجبست و اصل اصیل نعمتها که نعمت وجود است از اوست
و جمیع اعضا و جوارح ظاهری و باطنی از عطیه های اوست و برای تعیش وجود بنی آدم
آسمان و زمین و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و طیور و وحوش و
نباتات آفریده و هر لحظه برای بدن انسانی و تربیت و تغذیه اش چندین هزار نعمتها
بکار فرموده و بر روح هر فردی از افراد انسانی در هر آنی چندان الطاف و مرحمات
از فیوض غیر متناهیه و هدایات و توفیقات فرموده و در عین کفران نعمتها و معاصی
باز منع الطاف خود نمیکند. پس عبادت و بندگی چنین منعم بی منت بر بندگان واجب
و مستحسن است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که جمعی خدا را عبادت
میکنند برای رغبت در ثواب پس این عبادت تاجران است و جمعی دیگر عبادت
میکنند خدا را از ترس عذاب او و این عبادت غلامان است و جمعی که عبادت
کنند خدا را برای شکر گذاری نعمت هایش و این عبادت آزادانست و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که اگر خداوند عالم مردم را به بهشت امیدوار نمیکرد و
از جهنم نمیترسانید هر آینه بر مردم واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان او را ننمایند
برای آن تفضیل و احسانی که نسبت بایشان کرده و برای آن نعمت ها که قبل از استحقاق

عبادت

در عبادت

بر ایشان کراهت فرموده دوّیم عبادت جمعی است که باعث و داعی و محرک
ایشان بر عبادت تحصیل قرب حضرت باری جلّ شانه است و مراد از قرب نزدیکی زمانی
و مکانی نیست زیرا که خدا از زمان و مکان منزه است و قرب الهی را معانی بسیار است
لیکن در این مختصر به بیان دو معنی کفایت میکند یکی قرب بحسب مرتبه و کمالست باین معنی که چون
خداوند واجب الوجود کامل از جمیع الجهاتست و نقص در ذات و صفات او بهیچ جهه راه
ندارد و ممکن که از جملهٔ آنست بنی آدم در تمام نقص و ناتمامی است و از اینجهة نهایت
تباعد و تباین میان واجب الوجود و ممکن الوجود داشته است پس هر نقصی از نقایص خود را که بتوفیق
الهی زایل میکند از طرف فیّاض علی الاطلاق یک کمالی از کمالات بر او فایض میگردد
و فی الجمله قرب معنوی بهم میرسد چنانکه اگر دو کس در کردار و صفات تباین و مخالفت
و تباین داشته باشند مثلاً یکی خوشخلق و خوشعمل باشد و دیگری بدخلق و بدعمل میگویند که این
دو کس از یکدیگر بسیار دورند پس اگر این بدخلق و بدعمل فی الجمله پای بدرجهٔ خوشخلقی و خوشعملی
گذاشت میگویند قدری باو نزدیکشد اگرچه صفات واجب الوجود و ممکن الوجود را بیکدیگر
ربطی نیست و هر نوع کمالات ممکن الوجود بصد هزار نقص و عیب آمیخته شده لیکن
چون متصف باصفات الهیه و افعال حسنه گردید بلا تشبیه فی الجمله ارتباط و مناسبتی بواجب
الوجود برای او پیدا میشود که از آن بتقرب الهی تعبیر میکند چنانکه اگر کسی در تقوی و زهد و نماز
و روزه و تلاوت قرآن تسبیح و تهلیل و اعمال صالحه مجدّ شد و وجود خود را با نها صرف کرد
و از مناهی و مکاره کناره جو شد میگویند که فلان بندهٔ مقرّب الهی است یعنی
دوّیم این است که مراد از قرب تذکر و مصاحبت معنوی است چنانچه اگر کسی در مشرق
باشد و در مغرب دوستی داشته باشد و پیوسته این دوست او را یاد و ذکر نماید و
حقوق او را همیشه در پیش چشم داشته نشر کمالات و صفات حسنه و افعال شایسته او را



کند و با قلب و سایر اعضا و جوارح مشغول کارها و بجا آوردن خواهشها و مقصودهای
او شود طالب باشد و مدام در تحصیل رضای او و ترک خلاف رضای او کردد این
دوست مشرقی باشد دوست مغربی مقرب و محبوبست از دوستان و اقربائی که
در مغرب نزدیک اویند و هم پهلوی ظاهری اویند لیکن خواهش و رضای او را منظور
نمیدارند بلکه بنای خلاف و ایذای او داشته باشند پس هرچند که دوست مشرقی در ظاهر
از او بسیار دور بلکه با یکدیگر امکان ملاقات و حضور ندارند لیکن در معنی و باطن نهایت
قرب و محبوبیت میان ایشان هست پس میگوئیم اگرچه دوری میان ممکن و واجب
علی الظاهر بحدی نیست که به تقریر و تحریر گنجد اما چون ممکن در حال طالب بر رضا و
عامل با وامر و تارک محرمات و نواهی خداوند واجب الوجود گردید و در عبادت
و اطاعت و ذکر و اعمال صالحه مبالغه و کوشش نموده با قانون شرعی در صحت
عبادات خود کوشش کرده غفلت و تسهل انگاری ننمود همین معنی دوم در خصوص او
بحصول آمده از مقربین معنویه معدود و محبوب میشود

سیم عبادت

جمعی است که باعث و داعی حقیقی بر عبادت و بندگی ایشان شرم و حیا از منعم و فیاض
علی الاطلاق باشد و این درجه کسانی است که قلوب ایشان با نوار ایمان منور و
روشن گردیده و بر حسن طاعت و قبح معصیت معرفت رسانیده باشند و پیوسته متذکر این
مطلب باشند که خداوند عالم بر دقایق و خفیات امور بندکان خود عالم و خبیر و بصیر و حاضر
و ناظر است و خداوندیکه اینقدر نعمتهای باطنیه و ظاهریه از ایجاد وجود و جسم و روح و قوای ظاهری و باطنی
و عقل و هوش و حرکت و سکون و اطعمه و اشربه و البسه و مناکح و مناسل و فواکه لطیفه و عناصر و زمین و
و آسمان و کواکب و آفتاب و ماه و گرما و سرما و عزت و دولت و صحت و عافیت و امثال
اینهارا که عقول و افهام از عد و حصر آنها قاصر و عاجز مند مجانا برای بندکان خود کرامت و عطا

در امر بحق

فرموده و مع ذلک چنین خداوند قادر و منعم غیر نیازیکه بجمیع حالات و امور بندگان ناظر
و حاضر است پس شرم و حیا باید کرد که در نظر و حضور چنین خدا قبیح است که مرتکب
قبایح معاصی شده و حسن طاعات و اعمال برا و امرا و سبحانه کردیدن مستحسن و مطلوبست تا ترا
همیشه در اعمال حسنه ببیند و دانند انچه العیاذ بالله در قبیح و بی شرمی و بیحیائی معاصی ببیند و دانند که نهایت
جسارتست چنانکه منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود گفت اگر خواسته باشی که بر خدا معصیت
کنی اول جائی را پیدا کن که خدا ترا نه بیند یعنی اگر در هر جا که معصیت خدا را کنی خدا در آنجا حاضر و بر عمل تو
عالم و بصیر است و بسیار هیچ و بی شرمی است که در حضور خالق و رازق و موجد و پروردگار خود برا او
معصیت کنی و باسانید معتبره از حضرت رسول خدا صلعم منقولست که فرمود از پروردگار خود حیا
کنید حیا و شرمی که لایق خداوندی اوست اصحاب عرض کردند که چگونه کار کنیم که حیا بعمل
آید فرمود که اجل و مرگ را در پیش چشم همیشه بدارید و سر را و آنچه در سر است از نعمتهای الهی از چشم و گوش

و پرهیز

و زبان از معصیت الهی باز دارید و یاد کنید قبر را و پوسیده و پراکنده شدن بدن را در قبر [illegible]
میگوید ای برادران دینی همین اعضاها و جوارح که با آنها در حال زندگانی بر خدای خود معصیت
کرده بودی و میکنی باید یقین بدانی که همه آنها را خدای تو بتو عطا کرده و مهر یکی را قرار گذاشته و تو
بر خلق هیچ یک از آنها قادر نیستی و اگر یکی از آنها فاسد و معیوب شود جمیع مردم روی زمین جمع
شوند که آنرا در حال اولی درست و صحیح نتوانند کرد و اگر جمیع دولتهای دنیا برای تو باشند همه اینها بدهی
یک چشم کور شده واقع ده را نتوانند مثل اول صحیح و بینا کرد اند پس چه غفلت و بیحیائی داری

از معاصی

که جوارح و اعضائی که خدا آنها را درست و سلامت بتو عطا کرده در معصیت و نافرمانی
چنین خدا صرف کنی و حال آنکه یقین بدانی که همین دست و پای و زبان و سایر اعضا که با آنها
نافرمانی خدای خود میکنی در روز قیامت همه بر ضرر تو شهادت خواهند داد چنانکه خداوند
عالم در قرآن مجید در سوره یس میفرماید کلام الیوم نختم علی افواههم

در تکملة

۲۳ وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی در این روز که روز قیامت
باشد مهر میزنیم بر دهانهای ایشان و سخن گوید با ما دستهای ایشان و شهادت میدهد پاهای
ایشان بر آنچه بودند کسب میکردند یعنی در دنیا از عملها و در صفحهٔ چهارصد و چهل چهارم
کتاب کافی روایت کرده از ابی عرفه از حضرت ابی الحسن علیه السلام که فرمود
ان الله عز وجل فی کل یوم ولیلة منادیا ینادی مهلا مهلا عباد الله عن معاصی الله
فلولا بهائم رتع وصبیة رضع وشیوخ رکع لصب علیکم العذاب صبا ترضون به رضا
یعنی بدرستیکه خداوند عز و جل را منادی هست که در هر شب و روز ندا میکند آرام باشید و ساکت
شوید ای بندگان خدا از معصیت کردن بر خدا پس اگر نباشد در میان شما حیوانات چرنده
و اطفال شیرخوار و پیران رکوع کننده هر آینه ریخته شود بر شما عذاب خدا ریخته شدنی چنانچه پامال
وضایع شده میباشید پامال وضایع شدنی مثل کسیکه او را در زیر ناخن اسبان قوی هیکل انداخته
باشند و با سم اسبان اعضای او را لگدکوب نمایند که استخوان و گوشت او نرم و کوبیده
میشود روایت شده در کتاب عین الحیوة بدانکه حضرت امیر المؤمنین فرمود
عجب دارم از کسیکه نا امید میشود از رحمت الهی و حال آنکه محو کننده با او هست عرض
کردند محو کننده گناهان چه چیز است فرمود استغفار و فرمود معطر و خوشبو کنید خود را با استغفار
تا بوهای بد گناهان رسوا نکند شما را و ایضاً در همان کتاب منقول است که هر دردی را
دوائی هست و گناه دردیست که دوای آن توبه و استغفار است و فرمود
هر کس در هر روز صد مرتبه استغفار کند خدا هفتصد گناه او را میآمرزد و خیری نیست در
بنده که هر روز هفتصد گناه کند و مجلسی مرحوم در همین کتاب روایت کرده
که توبه در وقتی نفع میدهد بر تائب که ظهور امور آخرت برای او در حال احتضار
۱۱ نشده باشد پس بعد از آنکه معاینه امور آخرت برای او شد دیگر توبه او فایده ندهد و

در معنی توبه است

و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که شخصی در حضور آنجناب استغفار
کرده گفت استغفر الله آنحضرت فرمود میدانی که استغفار چیست استغفار درجهٔ علیین است و آن اسمی است
که بر شش معنی اطلاق میشود و شش جزو دارد ۱ اول پشیمانی بر گذشته ۲ عازم شدن بانکه دیگر بانگناه
عود نکنی ۳ آنکه حقوق الناس را بصاحبان حق برسانی چنانکه چون بر خدا ملاقات کنی حق احدی
در ذمه تو نباشد ۴ آنکه هر نوع عبادت واجب که از تو فوت شده باشد قضای آنرا بجا آوری
۵ آنکه آن گوشت و خون که بحرام در بدن تو روئیده آنرا بگدازی باحزن و اندوه آنحضرت تا پوست
باستخوان بچسبد و گوشت حلال تازه در میان پوست و استخوان بروید ۶ آنکه بر بدن خود تلخی و الم
عبادت را انقدر بچشانی که بهمان قدر لذت معصیت را برده و چشیده ه در صفحه تمهید دنود دیکم کتاب
مستطاب کافی روایت کرده شیخ بزرگوار شیخ محمد ابن یعقوب کلینی از عبد الله ابن شیبان
از حضرت ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام که فرمود بدرستیکه حیا میکند خدا تعالی از عذاب کردن
برامتیکه امام دانسته و پیروی کرده اند بر امامی که امامت و ولایت او از جانب خدا نیست
هر چند که در اعمال خویش پرهیزکار و نیکوکار باشند و بدرستیکه حیا میکند خدا تعالی از عذاب کردن
برامتیکه نزدیکی کند و کوچکی و تذلل نماید بر امامیکه از جانب خدا بر امامت و ولایت منصوب
شده اگر چه در عملهای خود ظالم و بدکار و مرتکب اعمال زشت باشد ۸ و ایضا در همین جا از جناب
سبحانی از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که خدا میفرماید البته البته عذاب میکنم هر رعیتی که
در اسلام است و بر امامت هر امام جایر قایل است یعنی پیروی امام جایر و جابر کند هر چند
که در اعمال خود صاحب تقوی و نیکوکار باشد ۹ و البته البته عفو میکنم هر آن رعیتی را که در اسلام معتقد
و نزدیک باشد بر امامت هر امام عادل که منصوب از جانب خدا باشد اگر چه در عملهای
خود ظالم و زشت کار باشد ۱۰ ایضا مجلسی مرحوم در همین کتاب روایت کرده که رسول خدا بطریق
موعظه فرمود بجناب ابی ذر غفاری که ای اباذر تو در محل گذرگاه شب و روز و شب و روز



بر تو میکند و از اجل و عمر تو کم میکند و خداوند عالم و ملائکه عملهای تو را حفظ مینمایند و ثبت میکنند
و مرگ بر تو بیخبر و غفلتا میرسد و هرکس تخم خیر و نیکی در دنیا میکارد بزودی در آخرت حاصل و مداخل
نیکی و سعادت برمیدارد و هرکس در دنیا تخم بدی میکارد عنقریب در آخرت حاصل ندامت
و حسرت بردارد و هر زراعت کننده همان تخمی که کاشته حاصل همان را برمیدارد یا اباذر هرکس در
طلب روزی بسیار سعی و کوشش بکند شخص دیگری روزی مقدر او را نتواند برد و کسیکه در طلب روزی
بسیار حریص و ساعی باشد زیاده از آنچه که خدا برای او روزی مقدر کرده نخواهد رسید و از هرکس خیر
بتو میرسد آن خیر را خدا بتو عطا کرده بادست او باید همان خیر را از خدا بداند و کسیکه شری و بدی از او دفع
و رفع شود باید بداند که خدا آنرا دفع و رفع کرده و از آن شر او را محفوظ داشته پس باید در رفع شدن آن شر خدا را
شاکر و حامد باشد   ایضاً مجلسی مرحوم در همان کتاب بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود بدرستیکه روح الامین بر دل من دمید که هیچ صاحب روحی
نمیمیرد تا اینکه روزی مقدر شده خود را تماماً مصرف بکند پس ایها الناس از خدا بترسید و تقوی و
پرهیزکاری را پیشه کنید و در طلب روزی طلب مختصری بکنید و بسیار سعی در طلبش مکنید و اگر از روزی
شما چیزی دیر بشما برسد دیر رسیدن باعث و سبب نشود بر شما که از راه حرام طلب روزی کنید
و نافرمانی و معصیت خدا را وسیله کسب روزی خود بکنید بدرستیکه خدا روزی شما را از حلال قسمت
کرده و از حرام و معصیت قسمت نکرده پس کسیکه تقوی ورزیده گناهرا ترک کند و بر تنگی روزی صبر نماید
روزی او از حلال به او میرسد و کسیکه پرده مستور خدا را بدرد و از وجه حرام تحصیل روزی کند خداوند
عالم تقاص میکند روزی حلال او را در مقابل روزی حرام که تحصیل کرده و علاوه در روز قیامت
حساب و جواب از او میطلبد مجلسی مرحوم میگوید بدانکه احادیث در دعا کردن برای روزی
بسیار است و کسی از مؤمنین چنان گمان نکند که حالا روزی مقدر است سعی و دعا چه فایده
دارد برای اینکه بعضی اشخاص هستند که روزی ایشان با سعی مقدر شده پس اگر این نوع اشخاص

در طلب روزی

در طلب روزی سعی نکند بروزی مقدّر خود میرسند و بعضی دیگر هست که روزی او بی سعی مقدّر شده و بعضی دیگر هست که با دعا مقدّر میشود پس هر شخص باید که موافق فرموده خدا در روزی خود سعی کند بشرطیکه سعی در طلب روزی او مانع عبادت و بندگی خدا نکند و با وجود سعی توکّل بر خدا نکند و بداند که تنها سعی او در طلب روزی نمیتواند کرد تا تقدیر و اعانت خدا شامل حال نشود و بی مشیّت و خواست الهی چیزی را تحصیل نتواند کرد و بزیادتی حرص و سعی و ترک نمودن عبادت الهی چیزی بر روزی مقدّر شده نتوان افزود و باید دعا نیز بکند و از خدا وسعت روزی خود را طلب کند زیرا که از جمله سببهای تقدیر روزیست دعا کردن خصوصاً دعاهائیکه از ائمّه دین در خصوص وسعت روزی وارد شده و باید دانست که ترک نمودن تجارت و صناعت و سعی و کوشش برای روزی خود و کسانیکه واجب النفقه شخص اند مذموم و منهی عنه است بلکه تجارت و صنعت و کار و سعی در طلب روزی از ممر حلال در شریعت غرّا ممدوح و مستحسن است بلکه آواره گی و بیعار و بیکار نمودن و عیال و اولاد را بی برگ و نوا گذاشتن و در عسرت و پریشانی نگه داشتن بسیار مذموم است و فرموده اند چنین کس از ما نیست و ایضاً باید شخص رسیدن جمیع خیرها و نفعها و دفع شدن جمیع شرّها و ضررها را از خدا بداند لیکن اسم مطلب شخص را آن و داع نکند هرگاه مخلوقی نفعی و خیری باو برساند آنشخص را هیچ دعا و ثنائی نکند و حق او را ضایع کند بلکه باید آن احسان کننده و خیر رساننده را نیز شکر و ثنا و دعا نماید لیکن اعتماد برآن شخص و را رازق خود نداند و جهة رضا و خوشنودی او مخالفت پروردگار خود ننموده مرتکب معصیت و گناه هرگز نکند و نیز بداند که خدا آنشخص را واسطه خیر و نفع رسانیدن او گردانیده و اگر خواست خدا نمی بود آنشخص آن نفع و خیر را به او نمیتوانست برساند اما شکر و ثنای همان شخص را باید بر خود لازم داند و حق او را فراموش نکند چنانکه از حضرت سیّد الساجدین علی ابن الحسین ع مرویست که فرمود در روز قیامت حقتعالی به بنده از بندگان خود فرماید که آیا شکر نمودی فلانشخص را گوید که نه بلکه ترا شکر کردم حق تعالی فرماید چون آنشخص را شکر نکردی مرا هم نیز شکر نکردی پس حضرت سیّد الساجدین فرمود که شکر

کننده‌ترین شما انکس است که شکر مردم را بیشتر کند بدانکه شکر یعنی اقرار بنعمت و خیر و احسان ۶۴
صاحب خیر و احسانست یعنی باید انکار حق و خیر و احسان کسانیکه بتو خیر و احسان میکنند نکنی
و باثنای خوب او را ذکر کنی و حق او را کالمعدوم و ناکرده ندانی و او را توصیف و تعریف نمائی
پس اگر چنین نکنی شکر او را بلکه شکر خدا را نکرده و کفران ورزیده زیرا که در خبر دیگر وارد است که لا
یشکر الله من لا یشکر الناس یعنی خدا قبول نمیکند شکر بنده را زمانیکه آن بنده شکر نکند بر مردمانیکه
در حق او احسان و نیکی کرده اند و احسان ایشانرا با کفران مبدل نماید و حضرت صادق (ع) فرمود
که مرد مسلمان درست یقین کسی است که خوشنود و راضی نکند احدی را با معصیت و غضب الهی
و ملامت نکند احدی را بر چیزی که خدا باو نداده بدرستیکه حرص مرد حریص روزی را بسوی او نمیکشد
و کراهت و نخواستن روزی دور و کنار نمیکند روزی را از او و چنانکه اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه
از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را در میابد مجلسی مرحوم در همینکتاب روایت میکند از شیخ
محمد ابن بابویه قمی که بسند معتبر از حضرت علی ابن الحسین سید الساجدین (ع) روایت کرده که در بنی
اسرائیل شخصی بود کارش این بود که قبور مردم را نبش میکرد و کفنهای مردگانرا میدزدید پس یکی از
همسایگان آنشخص بیمار شد و ترسید که بمیرد و آنشخص کفن او را نیز دزدیده او را عریان بگذارد او را
نزد خود طلبیده گفت من با تو چه طور همسایه ام گفت خوب همسایه هستی برایمن گفت من بتو حاجتی
دارم گفت بگو قبول دارم پس دو کفن نزد او گذاشت و گفت هر کدام که خوبتر و بهتر است
برای خودت بردار و دیگری بگذار که بمن کفن کنند چون مرا دفن کنند قبر مرا نبش نموده این کفن را
از تن من بیرون مکن پس مرد نباش از برداشتن کفن خوب ابا و امتناع نمود و بیمار زیاده مبالغه
کرد و تاکید نمود تا اینکه کفن خوب را برداشت و شرط کرد که کفن ترا نمی برم چون آن بیمار مرد و دفنش
کردند نباش با خود گفت که اینهمسایه ام بعد از مردن چه میداند که من کفنش را دزدیدم یا نه
پس شب آمد و قبر او را شکافت خواست که دست بکفنش دراز کند ناگاه صدائی شنید که

قصه مرد نباش

که کسی به او بانگ میزند که با مرده ظلم مکن پس نباش ترسیده کفن را گذاشته برگشت و فرزندان
خود را جمع کرده گفت من چگونه پدری هستم برای شما گفتند نیکو و مهربان بودی اما گفت من حاجتی
بشما دارم میخواهم حاجت مرا روا کنید گفتند بگو گفت میخواهم که چون من بمیرم جسد مرا بسوزانید چون
تمام سوخته شدم آنگاه استخوانهای مرا نرم بکوبید و در وقتیکه باد تندی بوزد نصف خاکسترم را
بجانب صحرا بباد بدهید و نصف دیگر را بدریا افکنید گفتند چنین خواهیم کرد چون نباش مرد آنچه
وصیت کرده بود بعمل آوردند در آنحال خداوند رئوف رحیم حکم کرد بصحرا که آنچه در تو است جمع کن و
فرمود بدریا که آنچه در تو است جمع کن پس آن نباش را زنده کرده بازداشت فرمود ترا
چه باعث شد که چنین وصیتی کردی گفت بعزت تو از ترس تو چنین وصیت کردم حقتعالی فرمود چون
از ترس من چنین کردی خصمان ترا از تو راضی گردانم و خوف ترا با ایمنی مبدل سازم و گناهانت
ترا بیامرزم فاعتبروا یا اولی الابصار ایضاً در همان کتاب از ابن بابویه مرحوم روایت کرده
که روزی حضرت رسول ص در سایه درختی نشسته بود و روز بسیار گرمی بود ناگاه شخصی آمد و جامهای
خود را از تن خویش بیرون کرده با بدن عریان در زمین گرم میغلطید و گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود
و گاهی سایر اعضای خود را بر زمین گرم مینهاد و میمالید و با خود میگفت ای نفس بچش اینکه میرا
که عذاب الهی از این عظیمتر و دشوارتر است و حضرت رسول ص باو نظر میکرد پس آنشخص جامهای خود
را پوشید حضرت رسول ص او را بنزد خود طلبیده فرمود ای بنده خدا امروز از تو کاری دیدم که از دیگران
مثل آنرا ندیده‌ام چه چیز ترا باعث و محرک بر اینکار گردید عرض کرد ترس و خوف الهی مرا باینکار
باعث و محرک گردید و بر نفس خود اینگرمی را چشانیدم تا نفس من بداند که عذاب الهی از این
شدیدتر است و تاب و توانائی آن ندارد حضرت رسول فرمود که از خدا ترسیده بقراریکه
شرط ترسیدنست و بدرستیکه خدایتعالی مباهات کرد بر ملائکه آسمانها بعد باصحاب فرمود که
بنزدیک این شخص بروید تا برای شما دعا کند بعد چون اصحاب نزد او آمدند گفت خداوندا جمع کن امر

قصهٔ عجیبه است

همه را بر هدایت و تقوی را توشه ما گردان و مرجع و بازگشت ما را بسوی بهشت بگردان
در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که گفت شنیدم که رسول خدا فرمود که در زمان گذشته دو پادشاه بود یکی مؤمن یکی کافر پس پادشاه
کافر مریض شد و میل نمود بخوردن ماهی را در غیر اوان آن بجهت اینکه آن قسم ماهی در آن اوان و آن
فصل در لجه‌ها و قعر دریا مأوی و مسکن میگرفت که قدرت بر گرفتن آن ممکن نمیشد پس مأیوس
شدند جمیع اطبا از حیات او و گفتند بآن پادشاه کافر که خلیفه و جانشین برای خود معین نما که تا
قایم باشد بسلطنت که بدرستیکه شفای تو در این صنف ماهی بود و راه یافتن باو ممکن نیست پس
خدا تعالی مبعوث فرمود ملکی را و مأمور نمود او را که حرکت دهد همان صنف ماهی را بمکانیکه
آسان باشد گرفتن او و صید کردن او پس همان صنف ماهی را گرفتند برای پادشاه کافر و چون
خورد او را صحت یافت از آن مرض و بعد از مدتی مریض شد آن پادشاه مؤمن از همان
مرض در وقتیکه همان صنف ماهی در دریا و نهرها مفارقت نمی نمود پس اطبا برای آن پاد
شاه مؤمن وصف نمودند همان صنف ماهی را از برای شفای او و گفتند خوشدل باش که
این وقت موجودی همان ماهیست و گرفتن او ممکن است و چون تهیه‌ای در رفت که آن ماهی را برای
شفای پادشاه صید کنند خداوند عالم مبعوث فرمود همان ملک را و به او امر فرمود که آن صنف
ماهی را حرکت دهد تا داخل شود بقعر دریا بنحویکه ممکن نباشد و مقدور نشود صید نمودن آن پس
تعجب نمود از این واقعه ملائکه‌های آسمانها و اهالی روی زمین بمرتبه که نزدیک شد مفتون شوند و شک
و شبهه باشند از این واقعه عجیبه پس وحی نمود خدا تعالی بملائکه‌های آسمان و همچنین وحی
فرمود بر پیغمبران زمان در زمین اینکه بدرستی منم خداوند کریم صاحب فضل و ظلم نمیکنم
کسی را بقدر سنگینی ذره اما پادشاه کافر این است و جز این نیست که آسان نمودم برای
او گرفتن ماهی را در غیر وقت گرفته شدن آن برای اینکه بوده باشد مقابل و عوض بعض

قصهٔ پادشاه کافر و پادشاه مؤمن

خیری که بعمل آورده آنرا بجهة اینکه حق است بر من که باطل نکنم بر احدی حسنه و عمل خیری را که کند
تا اینکه وارد شود بقیامت در حالیکه عمل خیری در نامهٔ عمل او نیست که بآن جزا و عوض بداده
باشم تا داخل شود باتش دوزخ بعلم خود ومنع نمودیم از پادشاه مؤمن این صنف ما سیرا
بجهة خطائی که از او صادر شده بود و اراده نمودیم با این خلاصی او را از عذاب و ممنوع کردیم
او را از شهوت و معدوم نمودیم شفای او را تا اینکه وارد شود بر من در حالتیکه خطائی
در کردن او نباشد تا داخل شود ببهشت من قصه اصحاب الرقیم ایضاً در همان کتاب از ابن با
بویه از حضرت رسول صلعم روایت کرده که در زمان پیش سه نفر برای سیر رفتند در میان راه
باران ایشان را گرفت پس بغاری پناه بردند ناگاه سنگی از کوه غلطیده فرود آمده در همان غار را
گرفت و راه خروج را بر ایشان بستند و گردید یکی از ایشان گفت که والله از این مهلکه شما را بغیر از
راستی نجات نمیدهد بیائید هر یک از ما عملی که براستی از خوف الهی و طلب رضای اقدس تعالی
کرده ایم بدرگاه خدا با سوز و گداز معروض داریم اگر خدا داند که عمل و عرض ما صحیح و راست باشد نجات
خواهد داد پس یکی از ایشان عرض کرد خداوندا اگر تو میدانی که من مرد مزدوری داشتم که برای
من کار بکند و قدری شلتوک برنج را که اجرت از من بگیرد آن مزدور اجرت خود را نگرفته از
من غایب شد و پیدا نگردید پس من آن شلتوک برنج را که اجرت او بود از برای نفع او زراعت کردم
و حاصل آنرا برای او گاو و ماه خریدم پس بعد از مدتی پیدا شده مزد خود را از من خواست گفتم اینگاوها
مزد تو است همه را ببر گفت من از تو اندکی شلتوک برنج طلب دارم گفتم اینگاوها همه حاصل آن شلتوک
برنج بهم رسیده و همه مال تو است پس همه را بتصرف او دادم خدایا اگر میدانی که اینکار را از خوف تو
کرده ام این بلا را از ما دفع کن پس آن سنگ قدری دور شد و دیگری گفت خدایا اگر میدانی که من
مادر و پدر پیری داشتم و هر شب شیر گوسفندان خود را برای ایشان و عیالم میآوردم شبی دیر آمدم
دیدم پدر و مادرم بخواب رفته اند و اهل و عیالم از گرسنگی فریاد میکردند و هر شب تا پدر و مادرم



از شیر میخوردند بعیالخود میدادند پس نخواستم که ایشانرا بیدار کنم و نه خواستم که پیشتر بفرزندان خود بدهم و از نزد پدر و مادر نرفتم که مبادا بیدار شوند و شیر خواهند من حاضر نباشم پس تا صبح بانحال انتظار بیدار شدن آنهارا کشیدم تا بیدار شدند و بایشان شیر خورانیدم خداوندا اگر میدانی که اینکار را از ترس تو کرده ام مارا فرجی کرامت فرما پس سنگ دیگر باراندکی دور شد رفیق سیم گفت خداوندا اگر میدانی که من دختر عموئی داشتم و بسیار اورا دوست میداشتم خواستم اورا بفریبم گفت تا صد دینار ندهی تن در نمیدهم پس صد دینار بهم رسانیدم و به او دادم راضی شد چون در میان دو پای او نشستم گفت از خدا بترس و مهر خدا را بخلاف شرع مشکن پس من از او برخواستم و از صد دینار گذشتم خدایا اگر میدانی که اینکار را از ترس تو کرده ام این بلارا از ما دور کن پس آن سنگ بالمره تماما دور شد و هر سه بسلامت بیرون شدند «۱۰» و ایضاً مجلسی مرحوم در همین کتاب مذکور از شیخ محمد ابن یعقوب کلینی روایت کرده که شیخ مذکور بروایت و سند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که روزی حضرت امیر المؤمنین ع با جمعی از اصحاب نشسته بودند که شخصی بخدمت آن بزرگوار آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین با پسری عمل قبیح کرده ام مرا پاک کن و حد شرعی را بر من جاری فرما حضرت فرمود برو بخانه ات بلکه جنونی بر تو عارض شده که چنین سخنی میگوئی تا آنکه چهار مرتبه بخدمت آنحضرت آمد و در هر مرتبه چنین اقرار کرد و در مرتبه چهارم که ثابت شد امیر علیه السلام فرمود که حضرت رسول ص در مثل عمل تو سه حکم فرموده هر یک را که میخواهی اختیار کن گفت کدام است آن سه حکم فرمود یا یک ضرب شمشیر گردنت را بزنند یا ترا دست و پا بسته از کوهی بیندازند یا ترا با آتش بسوزانند عرض کرد یا امیر المؤمنین کدام یک دشوارتر است فرمود که با آتش سوزانیدن گفت من آنرا اختیار میکنم که دشوارتر است امیر علیه السلام فرمود مهیا باش که تا حد را بر تو جاری نمایم پس آن شخص برخواست و دو رکعت نماز بگذارد چون از نماز فارغ شد دست بدعا برداشته گفت خداوندا گناهی کرده ام که تو آنرا

اجرای حد شرعی

میدانی در عقوبت و عذاب تو رسیدم و نزد وصی و پسر عم پیغمبر تو آمدم که از او سؤال کردم
که مرا پاک کند پس او مرا مخیر فرمود در میان سه قسم از عذاب حد شرعی خداوند اَمن دشوارترین آنها
را اختیار کردم خداوندا از تو سؤال مینمایم که آنرا کفاره گناه من گردانی و مرا با آتش آخرت نسوزانی
پس گریان برخواست و رفت در میان گودالی که از برای حد سوزانیدنش کنده بودند نشست
پس حضرت امیر علیه السلام و اصحاب بر حال او گریستند و امیر علیه السلام با وفرمود ای جوان برخیز که
ملائکه آسمانها و زمین را بگریه در آوردی و خدا توبه ترا قبول فرمود دیگر چنین کاری نکنی ایضاً

قصه عابد و زن زانیه

مجلسی مرحوم در همان کتاب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود که
زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون کرده بود
روزی بعضی از آن جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور این زن را ببیند قطعاً فریفته او خواهد شد آن زن
چون این سخن را از جوانان شنید گفت والله بخانه نروم تا آن عابد را فریفته خود نکنم پس در همان شب
قصد خانه آن عابد نمود و در را کوبید چون عابد بدر آمد گفت ای عابد امشب مرا پناه ده که در خانه
تو امشب را بروز آورم عابد گفت میان من و تو محرمیتی و مناسبتی نیست دور شو از من زن گفت
ای عابد بعضی از جوانان بنی اسرائیل از پی من میگردند و با من قصد زنا دارند من از ایشان
گریخته ام اگر در را نگشائی و بمن پناه نشوی ایشان بمن میرسند و بمن فضیحت میرسانند عابد چون این
سخن را شنید در را گشود چون زن بخانه در آمد جامه های خود را بیرون کرده افکند چون عابد حسن و جمال او را
دید از شوق ملاقات او بیقرار شد و دست باو رسانید و در حال متذکر عقوبت الهی شد
دست را از او برکشید و دیگی در بار داشت که آتش در زیر آن میسوخت نزد آن دیگ رفته و تمام
دست خود را بر زیر دیگ در آتش گذاشت زن گفت چه کار میکنی گفت دست خود را میسوزانم بجزای
آن خطائی که از او صادر شد پس زن بیرون شده و نزد بنی اسرائیل رفته خبر داد که عابد دستش را
میسوزاند چون بیامدند دیدند ﴿ذَٰلِكَ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ الأَبصار ذِكْرَىٰ لِلْمُتَّقِينَ الأَلباب﴾ که دستش همه سوخته بود



قصه متقیان

مجلسی مرحوم در کتاب مرحوم در محل بیان احوالات معاد از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که آنجناب فرمود روزی حضرت امیرالمؤمنین تفسیر این آیه را از حضرت رسول
پرسید که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا که ترجمه اش اینست روزیکه محشور میکردانیم
پرهیزکاران را بسوی خداوند بخشنده حال گروهیکه وارد شوندگان باشند بر خداوند و خود سواران
باشند رسول خدا فرمود یا علی سواره های اینگروه جماعتی اند که پرهیزکاری از معاصی الهی کرده
پس خدا ایشانرا دوست داشته و مخصوص خود گردانیده و عملهای ایشانرا پسندیده و ایشانرا متقین
نام کرده یا علی بحق آنخدائیکه دانه را شکافته و گیاه را از زمین رویانیده و خلایق را خلق کرده که ایشان
از قبرهای خود بیرون خواهند آمد و رویهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود و جامه های
سفید پوشیده باشند از شیر سفیدتر و نعلهای طلا یعنی کفشهای طلا در پا داشته باشند که بندهای کفشها
نعلین از مروارید درخشان باشد و ملائکه باستقبال ایشان روند و ناقه های بهشتی را که جهاز آنها
از طلا باشد و با مروارید مرصع کرده باشند و جلهای آن ناقها از استبرق و سندس بهشتی و
مهار آنها از زبرجد باشد سوار شوند و آن ناقها ایشانرا در صحرای محشر پرواز کنند و با هریک از
ایشان هزار ملک همراه باشد از پیش رو و جانب راست و چپ و ایشانرا با نهایت احترام
و اکرام بیاورند تا درگاه بزرگ بهشت و در آن درگاه درختی باشد که هر برگی از آن صد هزار کس را
سایه افکند و در جانب راست آن درخت چشمه باشد مطهر و پاکیزه و از آنچشمه شربتی بایشان دهند
که صفا دلهای ایشانرا از حسد و کینه پاک گردانند و از بدنهای ایشان موهای ناخوش و غیر مرغوب را بریزد
چنانچه خدا میفرماید و سقیهم ربهم شرابا طهورا آن شراب پاک کننده را از آنچشمه حیات شان
که تا ظاهر و باطن ایشانرا از بدیها مصفی میگردانند پس بیایند بر سر چشمه دیگر که در جانب چپ آن درخت
و در آنچشمه غسل میکنند و آنچشمه حیاتست که چون در آن غسل کردند هرگز نمیرند بعد از آن ایشانرا نزدیک
عرش بیاورند و حال آنکه از جمیع بلاها و دردها و گرما و سرما ایمن شده اند پس حق تعالی بملائکه میفرماید

بسیار

روز محشر احوال

متقیان

که دوستان مرا به بهشت برید و ایشانرا با سایر خلایق باز مندارید که من همیشه از ایشان خوشنود بودم
و رحمت من برایشان لازم گردیده پس ملائکه ایشانرا به بهشت آورند و چون بدر بهشت رسند
ملائکه حلقه بر درش زنند آوازی از آن در بلند شود که جمیع حوریان که خدا برای ایشان خلق کرده بشنوند
آنحوریان شادیخان شده بیکدیگر مژده دهند که دوستان خدا آمدند پس چون در را بگشایند ایشان داخل
بهشت شوند و حوریان ایشانرا استقبال کنند و در قصرها مشرف سازند و گویند مرحبا خوش آمدید و چه بسیار
مشتاق ملاقات شما بودیم پس دوستان خدا نیز با مثل این سخن جواب ایشانرا گویند پس حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله ایشان کدام جماعتند فرمود که شیعیان خالص تواند و
توئی امام و پیشوای ایشان اللهم اجعلنی منهم واحشرنی معهم ﴿ع﴾ مصنف مجلسی مرحوم در کتاب عین الحیوة
در ذیل همین حدیث روایت کرده از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بابی ذر غفاری فرمود
و ترجمه همین حدیث بفارسی اینست که ای اباذر بدترین مردم و پست ترین مردم نزد خداوند
عالمیان در روز قیامت عالمی است که مردم از علم او نفع بردار نشوند یا اینکه خودش از علم خود
نفع بردار نشود و کسیکه تحصیل علم کند برای اینکه روی مردم را بطرف خود بگرداند یعنی مردم در مسئله
و فتوا و کارهای شرعی باور کنند و متوجه شوند و مرجع مردم باشد چنین عالم بوی بهشت را نشنود
ای اباذر کسیکه تحصیل علم کند برای اینکه مردم را بخود فریب دهد چنین عالمی بوی بهشت را نمی شنود ای
ای اباذر اگر از تو پرسند از علمی که آنرا ندانی بگو نمیدانم تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت
ای اباذر مشرف شوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت بسوی جمعی از اهل دوزخ پس از ایشان میپرسند
که چه چیز باعث شد که بجهنم رفتید و حال آنکه ما با تعلیم و تادیب شما داخل بهشت شده ایم گویند
ما مردم را در دنیا امر بعملهای نیک میکردیم و خود بآن عمل نمیکردیم و با علم خود منتفع نشدیم باین سبب
وارد دوزخ شدیم ﴿ع﴾ مصنف شیخ حسن ابن سلیمان الحلی در کتاب مختصر بصائر سعد از
جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده در قول خدای تعالی ﴿ولئن قتلتم



ق فی سبیل الله ع از آنحضرت سؤال کردم فرمود اینجابرآ یا میدانی که سبیل الله چیست
عرض کردم نه والله مگر اینکه از تو بشنوم فرمود مردن در راه علی و ذریه اوست ق فمن قتل
فی ولایته قتل فی سبیل الله ع یعنی پس هر کسیکه مقتول شود در ولایت او مقتول شده است
در راه خدا ق ولیس احد یؤمن بهذه الآیة الا وله قتلة ومیتة ع یعنی و نیست برای احدی
که ایمان آورده به این آیه مگر برای اوست یک مقتول شدن و یک مردن ق انه من قتل فلینشر حتی
یموت ومن یموت فلینشر حتی یقتل ع بدرستیکه کسیکه مقتول شده باشد زنده میشود
تا اینکه بمیرد و کسیکه مرده شود زنده میشود تا اینکه مقتول شود مترجم گوید یعنی از ایمان آورندگان
به این آیه هر آنکسیکه با اجل خود مرده باشد در ظهور حضرت حجة غائب عجل الله فرجه زنده میشود تا اینکه
در پیش روی آنحضرت مقتول و شهید میگردد و هر آنکسیکه پیش از ظهور موفور السرور آن بزرگوار
مقتول و شهید شده است بعد از ظهور آنجناب زنده میشود و با آن بزرگوار میشود تا اینکه با اجل خود
بمیرد و امید و امر یعنی قتل و مردن به او میرسد تا اینکه درک کند مرتبه شهادت را با قتل و مرتبه قطع علاقه
اختیاریه را یعنی انفکاک نفس از بدن بسبب مردن ع

در معانی ایمان

ق قرة للأبصار فی معانی الایمان کما ورد فی الاخبار وحققها العلماء الاخیار ع

مجلسی مرحوم در کتاب مرقوم در مجلد ذکر فضایل و مراتب علم و علما معانی ایمان را مطابق اصطلاح
شرعی چنین تحقیق نموده رحمه الله بدانکه از آیات و احادیث بسیار ظاهر میشود که ایمان چیزیست
که قابلیت زیادتی و نقصان دارد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که اعمال شرعیه اجزاء
ایمانند و هر عضوی از اعضا را حصه و بهره از ایمان هست و اعتقادات صحیحه ایمان دلست
از جمله اعضاء بدنیه و ایمان سایر اعضاء بدنیه آن است که فرمان بردار خدا را بکند در آنچه
متعلق باوست از تکالیف الهیه و در بسیاری از احادیث معتبره وارد شده چون مومن مرتکب
گناه کبیره میشود روح ایمان از او مفارقت میکند و ایمان را در اصطلاح شرع معانی مختلفه دارد

در ایمانست

یعنی اول چنانکه از اکثر اخبار ظاهر میشود انست که ایمانرا اطلاق میکند بر اعتقادات حقه
مع ترک کبایر و فعل فرایض چنان فرایضیکه ترک آنها از گناهان کبیره است مثل نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و امثال انها یعنی دویم ایمان عبارتست از اعتقادات کامله باقیه با فعل واجبات و
مستحبات و ترک محرمات و مکروهات یعنی سیم ایمان عبارتست از ایمانیکه مرادف اسلام است
که همان محض عقاید ضروریه باشد با عدم انکار ضروریات دینیه و اقرار بحقیت آنها و ظاهر اسلام را برا هم
از این معنی نیز اطلاق میکند که بهمین تکلم بکلمتین شهادتین نماید که منافق باشد و با دل اعتقاد بر آنها نداشته باشد و
از اکثر احادیث ایمان بهمین معنی اول ظاهر میشود از انجمله از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است
که فرمود صاحبان گناهان کبیره نه مؤمنند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند و با احادیث مستفیضه از خود حضرت
امام رضا و از ائمه دیگر علیهم السلام روایت شده که فرمود ایمان اقرار بزبان و معرفت با دل و عمل کردن با
اعضا و جوارحست و بر هر یک از معانی ایمان و اسلام ثمره و نتیجه مترتبست و اما اسلام بمعنی گفتن
کلمتین شهادتین است و اگر با دل اعتقاد نداشته باشد در آخرت ثمره و فایده ندارد و نفعی نمیدهد لیکن در دنیا
ثمره و فایده اش اینست که خونش محفوظ میشود و نکاح ایشان جایز است و میراث از مسلمانان میبرند و
باکند اما عذاب ایشان در آخرت ابدیست مثل کفار و سایر فرقهای اسلام غیر از شیعه اثنی عشریه
داخل همین فرقه اند و ایمان باینمعنی که مجموع عقاید حقه را داشته باشد و اظهار آنها بکند این نوع ایمان
در آخرت ثمر میدهد بر اینکه در جهنم مخلد نمیشود و مستحق مغفرت الهی و شفاعت میباشد و اعمالش نیز صحیح میباشد
و عباداتش باطل نمیباشد و آنچه از آیات و اخبار دلالت میکند بر اینکه مؤمن مرتکب گناهان کبیره
میباشد و مؤمن در جهنم معذب میباشد باینمعنی است که ذکر شد و در بعضی از اخبار وارد شده که مؤمن با ارتکاب
گناهان کبیره از ایمان بیرون میرود محمولست بر معنی اول و در بعضی وارد شده که دلالت میکند بر آنکه با ارتکاب
جمیع گناهان از ایمان بدر نمیرود محمول بر معنی دویم است و آنچه وارد شده از احادیث که دلالت دارد
بر آنکه از صفات مؤمن که در غیر انبیاء و اوصیا جمع نمی شود آنها محمولند بر معنی سیم و تحقیق ایمان نیز



در حقیقت

وسطالب که مشروح کردید انست که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع منهیات
و ازالهٔ جمیع صفات ذمیمه و نقایص همه اینها من حیث المجموع شیٔ چنانست که با نتفاع الجمیع
اجزاء انشیٔ منتفی و معدوم میکردد و بعضی از اجزاء شیٔ چنانست که با نتفاء و انعدام آن جمیع اجزاء ان
منتفی و معدوم نمیکردد مثلاً از جملهٔ اجزاء بدنیه آدمی سر است که با نتفاء و انعدام آن جمیع اجزاء بدنیه منتفی و
معدوم میکردد و کذا قلب از جملهٔ اجزاء بدنیه است که با نتفاء و زوال آن جمیع اجزاء بدن زایل و فانی
میکردد و کذا سایر اجزاء رئیسه بدنیه و بعضی دیگر از اجزا هست که با نتفاء و زوال آن عمدهٔ و زبدهٔ
انتفاعات بدن زایل و برطرف میشود و بعضی از اجزا هست که موجب حسن و کمال بدنیه شخص است
لیکن از انتفاء و زوال آن بدن بالمره زایل و فانی نمی شود مثل کوش و بینی و ابروها که بزوال
این نوع اجزاء نقصی به بدن میرسد لیکن بدن شخص در حال خود باقی باشد پس همچنین است اجزاء
ایمان مثلاً اعتقادات اصولیه صحیحه نسبت بایمان در مقابل آن اجزاء بدنیه است که با نتفاء
و انعدام آن ایمان بالمره منتفی و معدوم میکردد مثل سر و قلب آدمی که با نتفاء آنها بدن بالمره
زایل و منتفی میشود و اما فعل فرایض و ترک کبایر برای وجود ایمان بمنزلهٔ دست است بر بدن چنانچه
اگر دست شخصی را قطع کنند بدن باقی میباشد و بدن فی الجمله در معرض و محل زوال میگردد مع ذلک
آنشخص مقطوع الید را انسان میکویند لیکن انسان ناقص است و کذا اگر مؤمنی ترک فرایض را بکند
و گناه کبیره را هم مرتکب شود مؤمن میکویند لیکن مؤمن ناقص است و همچنین اگر چشم شخصی را بکنند
و زبانش را ببرند بدنش بالمره زایل و منتفی نمی شود اما زیاده نقص در بدنش پیدا شود و ظاهر میگردد
پس کسیکه جمیع فرایض را ترک کند و جمیع کبایر و منهیات را مرتکب شود مانند شخصی میشود که دو چشم او را
کنده و زبانش را هم بریده باشند و گوشها و پاهایش را از بیخ قطع نموده باشند اگرچه این شخص زنده
هم بماند لیکن در حکم مرده است و ایمان شخصیکه واجبات را ترک کند و منهیات را مرتکب شود مثل
حیات و زندگی شخص مرقوم است که ایمانش اگر فی الجمله باقی بعد باشد در حکم بی ایمان است و چنانکه

در حقایق

ایمان است

الایمان

اجزاء [illegible]

حیات آنشخص چندان نفعی وثمری ندارد که بکارش آید ایمان آنشخص نیز آنقدر نفعی ندارد که بکارش
آید وچنانکه حیات آنشخص بسبب قطع شدن آن اعضاها زود برطرف میشود ایمان آنشخص نیز بسبب ترک
واجبات وارتکاب منهیات از صفحه قلبش که محل ثبوت وقیام ایمانست زود برطرف ومحو میشود
وایمان اصلی آنشخص باندک چیزی بالمره زایل میشود بجهة آنکه بجا آوردن فرایض وترک منهیات بمنزله
حصون ودیوارهای حصینه قلعه ایمانند که شیطانرا وکذا ابلاهائیرا که مخرب ومزیل ایمانند مانع وپاسبانانند
پس وقتیکه قلعه ایمان خراب شد لشکر شیطان وآفات ایمان بسهولت جوهر ایمانرا تسخیر وتصرف
شده مغلوب ومقهور خود میکنند چنانکه در حدیث معتبر وارد شده که شیطان از آدمی خایف وترسانست
مادامیکه نمازهای پنجگانه یومیه را مواظبت است وترک نمیکند چون بالمره نماز یومیه را ترک نمود یا سهل
شمرد وچندان اعتنا بشان نماز نکرد آنوقت شیطان براو جری شده مسلط خواهد شد واو را بجاهای
وآفات ایمان مرتکب خواهد گردانید ومثل آنشخص بعینه مثل کسی میشود که درخانه اش را بگشاید
ودزد را خبردار کند که من خفته ام ودرها گشاده است پس دزد البته متاعهای خانه اینکس را یکدفعه
تمام میبرد یا آنچه بنجاصیت صاحب خانه که بلد وعارف شد بتدریج از متاعهای خانه اش میبرد وقتی
صاحب خانه بیدار شود ملاحظه میکند که درخانه چیزی نمانده ودزد همه را برده تماماً وهمچنین است
شیطان که دزد جواهرات ایمانست یا بالمره دریکدفعه مرتکب عملی میگرداند که جواهر
ایمانش را از صندوقچه دلش میبرد یا بتدریج میبرد ووقتیکه در نفخ صور از قبر برخیزد خودرا در زمره بی ایمانان
بیند وصندوقچه دلرا که ملاحظه کند از جواهر ایمان چیزی نیابد که در بازار قیامت در حضور
صرافان جواهر ایمان جلوه گر ساخته به بهای آن از درجات وقصور وغلمان وحوران بهشتی
چیزی بدست آرد پس ارباب معاصی زود فریب شیطان خورده بدام تلبیس آن ملعون
میافتند وبسا میشود که کافر میگردند وبجهنم میروند واعمال مستحبه وسنتی واخلاق حسنه شرعیه زینت
های صورت ایمان آدمی است وغذاهائیست که مقوی روح ایمان میشوند وچنانکه

وزیران

عبادت

روح



روح بدنی از گوشت و لذائذ مأکولات قوت میگیرد همچنین روح ایمان از نماز شب و
اعمال سنتی و مستحبات دیگر قوت میگیرد و ازدیاد پیدا میکند معنی چهارم این است که قائل
بشویم برآنکه ایمان عبارتست از همان عقاید حقه اصولیه و ما جاء به النبی پس اعتقاد و ایمان در مراتب
میباشد و کامل میگردد با اعمال شرعیه از واجبات و مستحبات مع ترک محرمات و مکروهات
تا اینکه بمرتبهٔ یقین میرساند و یقین را نیز مراتب جداگانه است و مرتبهٔ یقین را لوازمات چندی
و گواهان شعدی از اعمال حسنه و عبادات و ترک منهیات هست مثل اینکه یکنفر شخص در خانهٔ
خود نشسته باشد و طفل ممیزی بیاید و به او گوید که ماری متوجه اینخانه است میآید از قول الطفل
رعبی و خوفی بدل آنشخص میرسد اما چندان اعتنا بسخن آنطفل نمیکند پس اگر بعد از آنطفل ممیز دیگری بیاید
و باو گوید چه نشسته ماری رو بخانه ات میآید اعتقادش بآمدن مار بیشتر میشود زیاده از اول
خوفناک و هراسان میشود اگر طفل ممیز دیگری در مرتبهٔ سیم بیاید و همان سخن را با نشخص بگوید اعتقاد
آنشخص بر آمدن مار محکم تر شده و بیشتر در حذر میباشد تا بحدیکه از خوف مار میگریزد و خود را از جاهای
بلند بلیا فکند تا از گزند مار سالم بماند و همچنین است مراتب ایمان پس مؤمنیکه وعدهای بهشتی و وعید
های جهنمی را که مخبرین صادقین از جانب خداوند عالم خبر داده اند اگر اعتقادش بر حقیقت
آنها کامل شود پس لازم میشود که شوق و میل و رغبتش بعملهائیکه باعث ثواب و رسیدن به
درجات عالیات بهشتی باشد زیاده و بسیار گردد و کذا خوف و احترازش از عذابهای
جهنمی و برزخی در مرتبهٔ بالا باشد که اعمال و کردار و واجبات و مستحبات و اجتناب و احتراز
از محارم و منهیات آثار و شواهد ایمانند و ایمان بدون اثر و نشان و شواهد و برهان صورت
نمی پذیرد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله فرمود که ایمان با آراستن خود و با آرزوها درست نمی شود بلکه ایمان آنست که خالص و صاف
شود در دل و عملها تصدیق او ... و گواهی در حصول و ثبوت آن در دل نمایند پس

در حقیقت ایمان است

هر صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات دینیه که در نفس شخص هم و حصول بهم رسید محل مقر و منبعش
دل شخص است و چونکه قلب سلطان و فرمانفرمای سایر اعضا و جوارح بدنیه هست پس از قلب باعضا
و جوارح شخص جاری میشود ایمان که در قلب شخص جاگیر و ثابت شد پس آثار و علامت و نشانهای
آن در اعضا و جوارح ظاهر و نمایان میگردد فلذا هر چند که ایمان بخدا و بما جاء به النبی و عظمت و جلال
الهی و بهشت و دوزخ و نماز و روزه و سایر فرایض و عبادات و حسن و خوبی عبادات و قبح و بدی
محرمات و منهیات در قلب بیشتر گردد یقین صاحب آنقلب کاملتر میشود و بموجب آنها عملش بهتر و
خوبتر خواهد شد و جداول و نهرهای چشمهٔ ایمان که در قلبست باعضا و جوارح زیاده در جریان میکند و
هر قدر که ماء معین ایمان از منبع قلب باعضا و جوارح زیاده جاری شود آب آنمنبع صاف تر و گوارا تر
میگردد و چشمهٔ قلب تابنده تر میشود پس معلوم شد که عمل با وامر و ترک مناهی باعث و علت کمال
و زیادتی علم و ایمانست و کمال و کثرت ایمان نیز موجب کثرت و کمال اعمال است و مؤید
همین مطلب است احادیثی که از حضرت صادق ع روایت شده که فرمود روزی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نماز صبح را در مسجد گذاردند پس نظر انورش بجوانی افتاد که او را حارثه ابن مالک میگفتند رسول خدا
دید که سر آنجوان از کثرت بیخوابی بزیر میآید و رنگ رویش زرد و بدنش ضعیف شده و چشمهایش
فرو رفته حضرت رسول ص و آله از او پرسید چه حالداری و چه نوع صبح کرده ای حارثه عرض کرد یا رسول
الله صبح کرده‌ام با یقین رسول خدا فرمود هر کس که ادعائی کند بر صدق و راستی ادعایش گواهی و مصدقی
باید داشته باشد و گواه و مصدق ادعا بر یقین تو چیست عرض کرد گواه و شاهد راستی ادعائی
یقین من آنست که همیشه مرا محزون و غمگین میدارد و یقین من مرا شبها بیدار میدارد و در روز
های گرم مرا بروزه گرفتن وامیدارد و دل مرا از دنیا برگردانیده و عیش و لذائذ دنیا را بمن مکروه
داشته و یقین من بمرتبهٔ رسیده که گویا می‌بینم روز محشر است و عرش خدا را در محشر برای حساب خلایق نصب
کرده اند و خلایق همه محشور میشوند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که در متنعم





در حقیقت و ایمان

که در نعیم و هم زنده‌اند و بر کرسیها نشسته با یکدیگر صحبت و الفت میکنند و بر کرسیها تکیه کرده اند گویا
می‌بینم اهل جهنم را که در آن معذب اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا از قبر آواز زفیر و شهیق جهنم در
گوش من است پس حضرت رسول ص متوجه اصحاب شده فرمود این بنده ایست که خدا دل او را با
نور ایمان منور گردانیده است بعد فرمود ای حارثه با این حال که داری ثابت باش عرض کرد یا رسول الله
دعا کن که خدای تعالی شهادت را نصیب من کند حضرت رسول دعا فرمود چند روز گذشت حضرت
همین جوان را با جعفر طیار بجهاد فرستاد و بعد از نه نفر شهید شد رحمه الله و نیز از حضرت صادق علیه السلام
روایت است که علم و معرفت شخص مقرون است بر عمل پس هر که علم و معرفت دارد و عمل موجب آن میکند
و هر که عمل کرد عالم است و علم صدا او را میکند عمل را اگر اجابت او کرد و بجانب او آمد علمش در او
میماند و اگر عمل بسوی علم نیاید و اجابت او را نکرد علم میرود یعنی علم بی عمل ثمر و بقائی ندارد چنانچه
حضرت صادق علیه السلام میفرماید و مجلسی مرحوم چند حدیث بعد از نقل مطالب مسطوره روایت
میکند از آنجناب که فرمود طالبان علم بر سه قسمند پس بشناسید ایشان را با صفات و علامات ایشان
قسم اول آنکه علم را طلب و تحصیل میکند از برای بیخردی و جدل و منازعه و مباحثه کردن با مردم
قسم دویم آنکه تحصیل علم میکند برای زیادتی شان خود و تجبر کردن و بلندی ورزیدن و فریب دادن
برمردم قسم سیم آنکه تحصیل علم میکند برای دانستن اوامر و نواهی شرعیه و عمل کردن با آنها پس
قسم اول از اهل علم موذی مردم است که مجادله میکند و معترض گفتگو میشود در مجالس و محافل علم و دانش
خود را بیاد میاورد و خشوع را بر خود می‌بندد و در حقیقت خالی است از ورع و پرهیزکاری پس برای
اینعملش بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند و قسم دویم از اهل علم صاحب مکر و فریب و حیله است
چون بعالی از امثال خود میرسد گردنکشی و استطاله و زیادتی میکند و چون باغنیا و اعیان مردم
میرسد نرمی و تواضع و فروتنی میکند و چرب و شیرین اطعمه و اشربه اغنیا و اعیا را اخذ کرده دین
و ایمان خود را برای ایشان ضایع میکند پس خدای تعالی بینائی ایشان را کور و اثر ایشان را از میان

در علم

عالمان

[illegible]

علما بر طرف میگردانند و قسم سیم پیوسته با اندوه و حزن و دلگیری میشوند و شبها بعبادت
بیدار میگردند و در تاریکی شب بعبادت میایستند و تحت الحنک می بندند و همیشه ترسان میشوند
که مبادا عبادات ایشان مقبول نشود و از عقوبت الهی خائف اند و پیوسته مشغول دعا
و تضرعند و رو بر کار خود نموده متوجه اصلاح کار خود اند و اهل زمان خود را میشناسند و از معتمدترین برادران
و دوستان ایشان در حذرند که مبادا دین ایشانرا ضایع کنند پس خدا ارکان ایشانرا
محکم گردانید و از خوف قیامت ایشانرا امان دهد اللهم اجعلنی منهم بحق محمد و آله اجمعین یارب

تبصرة للابصار من الامثال و الاثار

مجلسی مرحوم در تتمیم دویم کتاب عین الحیوة بیان میکند قصه بلوهر حکیم و شهزاده یوزآسف را میفرماید
مشتمل است این قصه بر حکم شریفه انبیا و مواعظ لطیفه حکما و اینقلیل البضاعة بعضی از انهارا بقید تحریر
در اینمختصر میآورم که ناظرین را مایه عبرت و وسیله رسیدن برحمت و مسرت گردد انشاء الله
از انجمله است که بلوهر به یوزآسف گفت پادشاهی بود که با صفت عدل و خیر و خوبی
معروف و مشهور بود روزی با لشکر خود برای سیر میرفت در اثنای راه دو نفر را دید که لباسهای کهنه پوشیده
و آثار فقر و تنگدستی در ایشان ظاهر بود چون نظر پادشاه بایشان افتاد از اسب فرود آمد و
ایشانرا تحیت و اکرام کرده مصافحه نمود چون وزرا اینحال را از پادشاه مشاهده کردند بسیار غمگین شدند
و نزد برادر همان پادشاه آمدند و برادر پادشاه هر ادر سخن گفتن با پادشاه بسیار جرات داشت
پس باو گفتند که امروز پادشاه خود را خوار و خفیف کرد و اهل مملکت خود را رسوا نمود که برای دو مرد
فقیر کهنه پوش خود را از اسب انداخت و با ایشان ملاطفه و مصافحه نمود سزاوار این است که او را
در اینباب ملامت کنی تا دیگر باره چنین کاری نکند برادر پادشاه با گفته وزرا پادشاه را
ملامتها کرد و رفت پس قانون آن پادشاه آن بود هر کسرا که اراده قتل او داشتی منادی بخانه
او فرستاده ندای قتل او را کردی پس منادی قتل را حکم نمود در خانه برادرش ندای قتل داد



قصه ملوم حکیم

پس از این بنده اصدای نوحه و ناله در خانه برادرش بلند گردید و برادر شاه جامه مرگ را پوشیده بجانب پادشاه آمده میگریست و موی ریش خود را میکند و مینالید چون پادشاه خبردار شد او را بحضور طلبیده گفت ای بی خرد ناله و فریاد میکنی از منادیکه بر در خانه تو ندای مرگ داده باحکم مخلوقی که خالق تو نیست بلکه برادر تو است و خوب میدانی که در نزد من چنان مقصر نیستی که مستوجب قتل گردی و با اینحال مرا ملامت مینمودی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی که منادی خالق و پروردگار خود را دیدم و من خوب میدانم آن تقصیر ترا که نزد پروردگار خود بر و تو را امان دادم و یقین شد که وزرای من ترا بر ملامت من برانگیخته اند و بوده باشند که بر خطای خویشان واقف و مطلع میکردند پس حکم نمود که چهار تابوت از چوب ساختند و امر نمود که ظاهر دو تا را با طلا و جواهر آراستند و جوفش را با فضلات متعفنه و استخوان و موی و سرگین مملو نمود و دو تا را با قیر اندوده و جوفش را با طلا و یاقوت و الماس و زبرجد و سایر جواهرات رنگارنگ پر نموده سر آنها را محکم بستند پس جمیع بزرگان و اعیان مملکت و وزرا را در مجلس عالی احضار فرموده تابوتها را برایشان نشان داده حکم نمود که قیمت کنید این تابوتها را گفتند که این دو تابوت طلا قیمت بسیار دارند و آن دو تابوت قیر لیاقت قیمت در محضر پادشاه و اعیان دولت ندارد زیرا که بسیار پست و غیر مرغوبند پس پادشاه حکم کرد که تابوتهای قیر را گشودند دیدند پر است از طلا و جواهرات براق که مجلس را روشن نمودند بعد حکم کرد تابوتهای طلا را گشودند از بوی گند و عفونت فضلات مجلس پر گردید و اهل مجلس در اذیت شدند از شدت عفونت آنها پس بوزرا گفت مثل اینده و تابوت قیر که میان آنها پر از جواهرات درخشان است مثل آن دو نفر فقیر کهنه پوش است که در نظر شما حقیر و بی قدر بوده و حال آنکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و سایر صفات پسندیده که بمراتب عدیده از این جواهرات پر قیمت و طلا و اندر خور است و مثل اینده و تابوت که ظاهر آنها طلا و باطن آنها فضلات گندیده و مردار است مثل آن اشخاص است که ظاهر خود را با طلا و نقره و حریر و عطر میآرایند و لی باطن ایشان از بوی گندیده اعمال قبیحه و کردار زشت

وکردار زشت از ظلم وشرارت و دروغ ومکر وحیله که بمراتب از خصلات شوم تر وبدتر ومایه
خجلت در محشر در حضور خداوند اکبر واولیاء دین مبین است آنکس وزراء واشراف باتفاق گفتند که منظور
شما را فهمیدیم وبر خطای خود مطلع گردیده پند گرفتیم یوزاسف گفت مثلی برای دنیا بیان کن
بلوهر گفت منقولست که شخصی که سه نفر رفیق داشت وآنشخص یکی از آنرفیقها را چنان برگزیده
واختیار کرده بود که روز وشب در گرما وسرما مرتکب لوازمات وضروریات او بودی وخود را
بمهلکها میانداختی وبکارهای او باجان ودل اشتغال میکردی و رفیق دویم را در شان او دو مرتبه
از رفیق اولش پست تر لیکن او را نیز بسیار دوست میداشت و در مراعات او بذل جهد میکرد
و در انجام کارها ولوازماتش سعی بلیغ داشتی وخدمات او را با دقت تمام بعمل آوردی کوتاهی
نکردی واما رفیق سیم در نظرش حقیر وبعمل آوردن لوازماتش بر خواطر او گران ودر انجام کار
وانمام ضروریاتش زیاده تکاهل وتسهل انکاری مینمودی از قضا روزی موکلی ومأمور قوی از
طرف پادشاه نزد او آمد با حکم شدید او را بحضور پادشاه خواست ومهلت وتاخیر را روا نداشت
که لابد ولاعلاج باید ترا بحضور پادشاه ببرم وکارها وعملهای ترا با میزان عدل وانصاف موازنه
خواهد کرد اگر موافق ومطابق قوانین پادشاه عمل کرده موجب کرامات والطاف بی نهایت پا
پادشاه خواهی گردید واگر برخلاف قوانین ورضای پادشاه کار کرده وصرف عمر در تباهی ومخالفت
پادشاه نموده موجب غضب ومعقوبات شدیده خواهی شد پس آنشخص را زیاده رنجی وخوفی از
اندرسیدن بحضور پادشاه حاصل شده برفیق اول ملتجی شده بازاری وسوز وگداز گفت که چنین امر
مهمی بمن روداده باید امداد واعانتی درحق من کنی گفت من بهیچوجه بحضور شاه راه ندارم واز جا
خود حرکت نمیکنم حالا که بحضور شاه میروی دو لباس میپوشم که پوشیده عازم حضور شاه
بشوی غیر از این اعانتی از من بتو نخواهد رسید پس آنشخص از رفیق اولش مایوس ودلتنگ
شده برفیق دویم پناه برده استمداد واعانت نمود رفیق دویم گفت اعانت ما درحق تو اینست

تو اینست

تو این است که همراه تو تا در [illegible] رفته چون تو داخل شدی آنوقت من مراجعت خواهم کرد
و بعد مرا یک لحظه با تو نتوانم داخل شوم و غیر از این امید اعانت از من مدار که امکان دخول
با تو ندارم و چاره من بمفارقت از تو و مراجعت بمحل خودم است از رفیق دویم نیز برای آنشخص مایوس
حاصل شده ملتجی برفیق سیم شده اظهار حاجت نمود رفیق سیم گفت غم مخور که من در همه حال با تو هستم و از تو
جدا نمی شوم و معین و یاور تو خواهم شد و با تو در حضور پادشاه ایستاده در محل حاجت شفیع و وسیله
نجات تو خواهم شد پس بدان ای شهزاده که آن رفیق اول مال و دولت و ملک و اوضاع دنیوی
شخص است که روز و شب در کار و در سر او چه کوشش و سعیها در تحصیل آنها میشود اعانت او در وقت
رسیدن ملک الموت از طرف شاهنشاه حقیقی بغیر از دو لباس کفن چیز دیگر نخواهد شد و رفیق دوم
عیال و اولاد شخص است که همیشه با جان و دل از حلال و حرام در مقام اصلاح حال و انجام
مرام ایشان جد بلیغ مینماید و رفیق سیم اعمال صالحه و عبادات و طاعات شخص است که در
عمل آوردن آنها بی میلی و تساهل میشود و بجا آوردنش بر شخص دشوار و گران مینماید مع ذلک بموقع
و انیس شخص است در قبر و حشر و نشر و در جنت نیز از شخص جدا نمی شود پس چون آنشخص ملاحظه وفا
و اعتبار رفقای سه گانه خود نمود بی اعتباری و بیوفائی رفیق اول و دویم و ثبات و اعتبار رفیق سیم را
کرد آنوقت آنشخص میگوید نمیدانم هر کدام یک از اینها امر حسرت و تاسف بیشتر کنم آیا بر زحمات
و مشقاتی که در باره رفیق اول و دویم صرف کردم یا آنچه بر تقصیر و کوتاهی هائیکه در باره رفیق سیم کرده او را
سهل شمردم پس حسرت و افسوس شخص زیاده از حد میگردد لیکن فایده بحالش نمیدهد پس مرد هوشیار
عاقل را لازم است که در باره «قرة للابصار» رفیق سیم با دل و جان بکوشد
شیخ محمد ابن یعقوب کلینی در کتاب مستطاب کافی در باب جبر و قدر و امر بین الامرین از علی ابن
محمد و او از سهل ابن زیاد و اسحق ابن محمد و غیر هما مرفوعاً روایت کرده که امیر المؤمنین ع بعد از مراجعت
از صفین در شهر کوفه نشسته بود ناگاه شیخی آمده در پیش روی آنجناب ایستاده عرض کرد یا امیر المؤمنین

قضا و قدر

خبر ده مرا از رفتن ما بطرف اهل شام آیا با قضا و قدر بود فرمود بلی یا شیخ بلند میشوید بر تلی و فرود
نمی آئید بمیان صحرائی مگر با قضائی از خداوند عز و جل و قدر او شیخ گفت در نزد خدا محسوب میکنم
زحمات خود را ای امیر المؤمنین حضرت امیر باو فرمود ساکت باش ایها الشیخ نیست والله هر آینه بزرگ گردانید
خدا اجر شما را در رفتن شما بطرف اهل شام در حالیکه شما رونده بودید و در ایستادن شما در حالیکه ایستاده
و مقیم بودید و در برگشتن شما در حالیکه مراجعت کننده بودید نبوده اید مجبور و مکره با صیغهٔ اسم مفعول
در چیزی از این حالات مذکورهٔ شما مترجم میگوید یعنی در رفتن و ایستادن و برگشتن با اکراه و اجباری
از جانب خدا نبوده اید و مضطر و لاعلاج هم نشده اید در حالات مذکوره شیخ عرض کرد چه طور
مکره و مجبور نشده ایم و حال آنکه میفرمائی که جمیع این حالات ما با قضا و قدر الهی است حضرت امیر فرمود
تو چنین گمان میکنی که این رفتن و برگشتن و ایستادن شما با قضا حتمی و قدر لازمی خدا است چنین نیست زیرا
که اگر با قضا حتمی و قدر لازمی خدا باشد و شما را در آن اختیاری و مدخلیتی نباشد هر آینه ثواب و
عقاب باطل میشود و امر و نهی و زجر خدا لغو خواهد شد و معنی وعده و وعید از درجهٔ اعتبار ساقط خواهد
گردید و گناهکار را ملامتی و ثوابکار را وصفی و تعریفی نخواهد شد و هر آینه گنهکار اولی و احق میشود
بر احسان و اکرام و ثوابکار اولی میشود بر عذاب و عقاب از گنهکار و این عقیدهٔ عبادت
کنندگان اوثان و گروه شیطانست و مذهب طایفهٔ قدریه این امتست که مجوس این امتند
بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی مکلف کرده بندگان خود را با اختیار ایشان و نهی کرده از معاصی بتحذیر
ایشان و عطا کرده در مقابل عمل قلیل اجر کثیر و عصیان کرده نشده در حالیکه عصیان کننده مغلوب
و مقهور باشد در تحت قضا و قدرش و اطاعت کرده نشده در حالیکه اطاعت کننده اش
اکراه و اجبار کرده شده از جانب خدا بر اطاعت و مالک نکرده بندگان را در حالتیکه
امور را با ایشان تفویض کرده باشد که خدا را در آنها امری و نهیی نباشد و آسمانها و زمین
و آنچه در میان ایشان باطل و لغو خلق نکرده و پیغمبران خود را عبث مبعوث نکرده که بشیر و نذیر +



در رد مسئله جبر است

بندگان او باشند این نوع عقیده و اعتقاد اشخاصی است که کافر شدند بر خدا پس دلیل بر آنکه
که کافر شدند پس چون شیخ ابیکلمات هدایت علامات را از آن جمع کرامات شنیدند پس انشا نموده
اند و بیت را خواند ع انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاة من الرحمن غفرانا
یعنی توئی آن امامیکه با اطاعت کردن فرمایش امید داریم در روز نجاة که قیامت است مغفرت
خدارا ع اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک بالاحسان احسانا
یعنی واضح کردی بر ما از دین ما آنچیزیرا که بر ما مشتبه بود جزا دهد خدای تو بر احسان نیکوهای تو جزای
نیک و در همانجا در ذیل حدیث مذکور روایت میکند از علی ابن ابراهیم او از پدرش و او از ا
سماعیل ابن مرار و او از یونس ابن عبد الرحمن گفت که امام رضا فرمود ای یونس میدانی
که مشیت چیست عرض کردم نه فرمود مشیت ذکر اول است بعد فرمود میدانی اراده چیست
گفتم نه فرمود اراده عزیمه است بر آنچه خواسته فرمود میدانی قدر چیست گفتم نه فرمود قدر هندسه
و اشکال و حدود و گذاشتن است از بقا و فنا بعد از آن فرمود قضا ابرام و استحکام قوام اعیان است
راوی میگوید پس اذن خواستم که سر شریف اش را ببوسم و عرض کردم گشادی برای من چیزیرا که در غفلت بودم
از آن ایضاً در همین باب کتاب کافی روایت میکند از محمد ابن ابی عبد الله و او از حسین
ابن محمد و او از محمد ابن یحیی و او از همانکه حدیث را روایت کرده از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که فرمود ع لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین الامرین یعنی خداوند کسانرا مجبور نکرده بر معصیت که معصیترا
با اجبار و اکراه خدا بکنند و تفویض نکرده امور را بر بندگان که هرچه خواهند بکنند یا نکنند و لیکن امر
خدا امریست میان جبر و تفویض راوی میگوید عرض کردم ع که امر بین الامرین چیست فرمود
مثل آن مثل شخصی است که تو او را در معصیتی دیدی پس آن شخص را از آن معصیت نهی کردی پس
آن شخص با نهی کردن تو از آن معصیت دست نکشید و باز نه ایستاده مرتکب شد پس تو او را در
آن معصیت گذاشتی دیگر چیزی به او نکردی و نگفتی پس آن شخص آن معصیت را کرد پس چنین نیست که چون تو او را

نهی کردی واز تو قبول نکرد تو او را بر حال خویش گذاشتی تو او را بر معصیت امر کرده باشی و بحکم
فرمان تو معصیت را کرده باشد **ایضاً فیه** محمد ابن ابی عبدالله و غیر او و سهل ابن زیاد
از احمد ابن ابی نصر روایت کرده اند که احمد مزبور گفت بحضرت امام رضا علیه السلام
که بعضی از اصحاب ما قایل شده بر جبر و بعضی بر استطاعة قایل شده فرمود بنویس آنچه میگویم بتو
بسم الله الرحمن الرحیم قال علی ابن الحسین علیهما السلام قال الله عز
وجل یا ابن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء وبقوتی ادیت الی فرائضی
وبنعمتی قویت علی معصیتی جعلتک سمیعا بصیرا ما اصابک من حسنة فمن
الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک وذلک انی اولی بحسناتک منک و
انت اولی بسیئاتک منی انی لا اسئل عما افعل وهم یسئلون قد نظمت لک کل شیء ترید
یعنی امام رضا علیه السلام چنین فرمود که جدم حضرت سید ساجدین علیه السلام چنین فرمود که
خداوند عز وجل فرموده ای اولاد آدم آنچه تو میخواهی بمشیت وخواستن من میخواهی و با آن
قوتی که من بتو داده ام فرایض و واجبات مرا ادا میکنی و با نعمت من قوت بهم رسانیده بر معصیت
کردن بر من گردانیده ام ترا بیننده و شنونده آنچه از حسنه و اعمال خیر بتو میرسد پس از خداست
وانچه که از سیئه و اعمال زشت بر تو میرسد پس از جانب نفس خود تست یعنی من ترا نهی
و منع کرده ام تو از غلبه نفس و اطاعت بر شیطان مرتکب آن میشوی پس معاصی تو از طرف
نفس تو است اینست که بدرستی من اولی و احقم بر حسنات تو یعنی چونکه با قوت و نعمت من
و امر و حکم من اعمال حسنه را بجا میاوری و تو اولی و احقی بر سیئات خود چونکه با امر و خواهش
نفس خود بجا میاوری و نهی و منع مرا منظور نموده ترک آنها را نمیکنی بدرستیکه من سوال کرده نمی شوم
از آنچه که میکنم و بنی آدم کلا سوال کرده خواهند شد از آنچه بعمل میاورند و در آخر حضرت فخر
الساجدین بیان این فقرات فرمود تحقیق منظم کردم برای تو جمیع آنچه را که اراده میکردی

قرة للابصار فی فضائل الائمة الاطهار

فضایل

در کتاب مستطاب کافی در باب فرض الکون مع الائمة علیهم السلام در صفحه یکصد و چهار نیز روایت
میکند از محمد ابن یحیی او از محمد ابن حسین او از موسی ابن سعدان او از عبد الله ابن قاسم او از عبد القهار
او از جابر جعفی او از حضرت باقر که آنحضرت گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس دوست
دارد و شاد شود بر اینکه زندگی کند مثل زندگی من و بمیرد مثل مردن من و داخل شود بر آن بهشتیکه خدا
بمن وعده فرموده است و آن چنان است که بزند بر عصایکه و بر درختیکه خدا آنرا باید بقدرت خود کشته و غرس نموده
پس باید دوست دارد و ولی خود بداند علی ابن ابیطالب و اوصیاء او را بعد از او پس بدرستیکه علی
و اوصیاء علی داخل نمیکردانند شما را در گمراهی و ضلالت و بیرون نمیکنند شما را از در هدایت و
نجات پس تعلیم نکنید بر ایشان چیزی را پس بدرستیکه ایشان اعلم اند از شما و بدرستیکه من سؤال کرده ام
از پروردگار خودم که میان ایشان و قرآن جدائی نیندازد پس دو انگشت از انگشتان خود را منضم بیکدیگر
نموده فرمود مثل این دو انگشت منضم شده من بیکدیگر تا اینکه وارد شوند بر حوض یعنی تا روز قیامت

ائمه

اوصیاء من و قرآن منضم بیکدیگرند ایشان از قرآن و قرآن از ایشان جدا نمی شوند و انضمام آنحضرت
دو انگشت مبارک خود را بیکدیگر افاده و دلالت میکند بر اینکه فرجه و گشادی در میان اوصیاء آنحضرت
و قرآن نیست که تا غیری میان ایشان داخل تواند شد فرمود که پهنای حوض مثل پهنای مابین صنعا است
الی ایله که دو مکانی اند در عربستان و در حوض است قدحها و کاسه ها از نقره و طلا بعدد ستاره های
آسمان   ایضاً فیه روایت کرده از فضیل ابن یسار که حضرت ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام فرمود ان

علیهم السلام

بدرستیکه روزی و یافتن بهشت و حیات ابدی و راحت و رستگاری و عون و نجات و مطلب رسیدن
و برکت و کرامت و مغفرت و معافات و آسانی کارها و مژده رسیدن ما بهشت و خوشنودی
خدا و نزدیکی رحمت و نصرت و تمکن و امید واری و محبت از خداوند عز و جل برای کسی است
که ولی بداند و دوست دارد علی علیه السلام را و بر امامت او اعتقاد کند و از دشمنان او بری

صنعا

و بیزار باشد و تسلیم و قبول نماید فضیلت آن بزرگوار را و فضایل اوصیای اطهار او را بعد از او که حق و لازم است بر کسی که ایشان را داخل کنم بر شفاعت خودم و همچنین حق و لازم است بر پروردگار من تبارک و تعالی اینکه قبول کند شفاعت مرا در بارهٔ ایشان پس بدرستیکه ایشان تابع شدگان منند و هر کس که بر من تابع شد از من است « ایضا فیه عنه علیه السلام » در صفحه یکصد و پنجم روایت کرده از علی ابن ابراهیم از پدرش از عبد الله ابن مغیره از عبد المؤمن بن قاسم انصاری از جابر از باقر علیه السلام در قول خدا تعالی « هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب » که فرمود الذین یعلمون ماگروه ائمه ایم والذین لا یعلمون دشمنان ما اند و اولوا الالباب شیعیان ما اند الحمد لله « ایضا فیه » در صفحه یکصد و ششم روایت کرده از حسین ابن محمد از معلی ابن محمد از محمد ابن جمهور از حماد ابن عیسی از عبد المؤمن از سالم گفت سؤال کردم از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام از قول خدای عز و جل « ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله » فرمود سابق بالخیرات امام است و مقتصد کسی است که عارف باشد بر امامت امام و ظالم لنفسه کسی است که نشناسد امام را مترجم میگوید « اللهم ارزقنا معرفتهم والعمل باوامرهم والانتهاء عما نهینا عنه واتباع سننهم وآثارهم واحشرنا معهم بحقهم و حرمتهم »

« قرة للابصار فی عرض الاعمال علی الرسول المختار و علی الکرار والائمة الاطهار »

ثقة الاسلام کلینی شیخ محمد ابن یعقوب علیه الرحمه در کتاب مستطاب کافی در صفحه یکصد و ششم روایت میکند از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از حسین ابن سعید از قاسم ابن محمد از علی ابن حمزه از ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله الصادق علیه السلام که فرمود عملهای مردم در هر صباح بحضرت رسول صلی الله علیه و آله معروض میشود هم اعمال نیکوکاران و هم اعمال فاجرین و بدکاران پس بترسید





از اعمال قبیحه وعرض شدنش به آنحضرت اینست که خدا در کلام خود میفرماید «اعملوا فسیری
الله عملکم ورسوله وسکت» یعنی عمل بکنید پس بزودی می بیند خدا عمل شما را ورسول
او وساکت شد یعنی بعد از رسول چیزی نفرمود مترجم میگوید لعل مقام مقتضی فرمایش دیگر بود که
ساکت شد «ایضاً فیه» روایت میکند از یعقوب ابن شعیب که گفت سؤال
کردم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از قول خداوند عزوجل «اعملوا فسیری الله
عملکم ورسوله والمؤمنون» فرمود که المؤمنون در آیه شریفه عبارتند از ائمه علیهم السلام مترجم
میگوید یعنی خدا ورسول او وائمه علیهم السلام اعمال بندگان را می بینند «ایضاً فیه»
روایت میکند از سماعه که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود که
«ما لکم تسوئون رسول الله صلی الله» یعنی چه چیز باعث شما میگردد که بدی میکنید بر رسول خدا
پس شخصی عرض کرد چه طور بر رسول خدا بدی میکنیم ومیرنجانیم او را فرمود «اما تعلمون ان
اعمالکم تعرض علیه فاذا رئی فیها معصیة سائه ذلک فلا تسوئوا رسول الله وسروه»
یعنی آیا نمیدانید بدرستیکه عملهای شما معروض میشود بر رسول خدا پس زمانیکه در عملهای شما خلاف ومعصیتی دید
میرنجاند وغمگین میکند آنجناب را پس نرنجانید او را وشاد کنیدش یعنی با اعمال صالحه
که موجب خوشنودی وشادی آن بزرگوار است «ایضاً فیه» روایت میکند
از عبدالله ابن ابان زیات که مکان گرفته بود در نزد حضرت رضا علیه وآبائه وابنائه الاف
التحیة والثناء میگوید عرض کردم بحضرت رضا علیه السلام دعا کن برخدا از برای من واز برای
اهل خانهٔ من پس فرمود «اولست افعل والله ان اعمالکم لتعرض علی فی کل یوم ولیلة»
یعنی آیا نیستم من که دعا کنم بر شما قسم برخدا که بدرستی عملهای شما در هر روز وشب معروض میشود بر من
«قال فاستعظمت ذلک» راوی میگوید که این مطلب بر من بزرگ آمد «فقال لی
اما تقرء کتاب الله عزوجل وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون

درعمال

خلایق

﴿ قال هو والله امیر المؤمنین ﴾ یعنی در مؤمنین آیا کتاب خداوند عز و جل را منیجوانی که میفرماید
بگو عمل بکنید پس بزودی میبیند خدا عملهای شما را و رسول او و مؤمنون و فرمود قسم بخدا مراد
از مؤمنون امیر المؤمنین علیه السلام است مترجم عرض میکند از سیاق الحدیث و فحاوی عباراتش
دو مطلب حاصل میشود مطلب اول اینکه امام حی و ناطق در زمان حیات خود که صاحب ولایت کلیه است
در هر روز و شب اعمال مردم معروضش میشود چنانکه از تفاسیر سوره مبارکه انا انزلناه فی لیلة القدر نیز
همین مطلب دستگیر میشود و هر کس شبهه داشته باشد بکتب تفاسیر تفصیلا باید رجوع کند تا رفع شبهه اش شود مطلب
دوم اینکه حضرت رضا علیه السلام مؤمنون را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام تفسیر کرد و نقل مراد و نظر آن
بزرگوار برآن است چونکه باخبار صحیحه معتبره ثابت و محقق شده که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از نبوت
وارث جمیع علوم و مراتب حضرت رسول است و کذا حضرت امام حسن علیه السلام وارث جمیع
علوم و مراتب و درجات ولایتیه از حضرت امیر علیه السلام و کذا ائمه هدی علیهم السلام فردا
بعد فرد لاحق ایشان وارث جمیع مراتب و علوم و ولایت سابق ایشانست پس معلوم شد که دیدن
امیر المؤمنین علیه السلام اعمال مردم را از جمله شؤون ولایت آنحضرتست پس این ولایت و این
شأن در هر فردی از افراد ائمه اثنی عشر علیهم السلام ثابت و محقق است فلهذا حضرت رضا علیه
السلام امیر المؤمنین علیه السلام را در کلمه مؤمنون آیه شریفه ذکر و بیان نمود و الله اعلم بحقایق الامور
و رسوله و اولیائه الصافی ایضا در صفحه یکصد و نهم روایت میکند از یحیی ابن مساور که گفت ذکر
نمودم این آیه شریفه را ﴿ فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون ﴾ در خدمت حضرت
ابی جعفر باقر علیه السلام فرمود ﴿ هو والله امیر المؤمنین ﴾ یعنی قسم بخدا که او امیر المؤمنین است
ایضا فیه روایت کرده از احمد ابن محمد از وشا گفت شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که
فرمودی ﴿ ان الاعمال تعرض علی رسول الله ابرارها و فجارها ﴾ یعنی بدرستی
عملهای مردم معروض میشود بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله اعمال نیکوکاران و فاجران مردم



مترجم عرض میکند که ایزد آیت بطریق اطلاق وارد شده و در اطلاقش دلالت دارد که هر روز
و شب معروض شود یا اینکه در هر هفته از ایام اسبوع دو مرتبه معروض میشود چنانکه در کتب تفاسیر
در تفسیر همین آیه مذکور شده الصافیه روایت کرده از یونس بن یعقوب از کسیکه ذکر کرده حدیث را
از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام در قول خدا تعالی «وان لو استقاموا علی الطریقة
لاسقیناهم ماءً غدقا» یعنی و اینکه هرگاه مستقیم و قایم باشند
در طریقه هر آینه می آشامانیم بر ایشان آب بسیار از باران بزرگ قطره فرمود یعنی هرگاه قایم
و مستقیم باشند در ولایة امیر المؤمنین علیه السلام و در ولایت اوصیاء او از اولادش علیهم السلام
«و قبلوا طاعتهم فی امرهم و نهیهم لاسقیناهم ماءً غدقا» یعنی و قبول نمایند طاعت ائمه علیهم السلام را
در امر و نهی ایشان هر آینه میآشامانیم بر ایشان آب کثیر باران بزرگ قطره «یقول لاشربنا
قلوبهم الایمان والطریقة هی الایمان بولایة علی علیه السلام والاوصیاء»
یعنی مراد این است که میآشامانیم بر قلوب ایشان ایمان را و مراد از طریقه ایمان است بر
ولایت علی علیه السلام و اوصیاء طاهرین او الصافیه روایت کرده از ابی ایوب از محمد
ابن مسلم که گفت سؤال کردم از ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام از قول خدای عز و جل که فرموده
«الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا علی الطریقة الخ» یعنی کسانیکه گفتند پرورد
گار ما خدا است بعد از آن قایم و مستقیم شدند در طریقه پس فرمود ابو عبد الله علیه السلام
یعنی «استقاموا علی الائمة واحداً بعد واحد تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا
ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون» یعنی قایم و مستقیم شدند در
امامت ائمه علیهم السلام فرداً بعد فردٍ نازل میشود بر ایشان ملائکه بر اینکه خوف
مکنید و محزون نشوید و مژده باد شما را بر بهشتیکه بودید شما وعده داده شده اللهم ارزقنا و والدینا و معلمنا
«قرة للابصار فی التفویض الی الرسول و اوصیائه الاخیار الابرار الاطهار»

عنوان

دربیان تفویض

ابو اسحق

در کتاب مذکور در صفحهٔ یکصد و سی و دویم در باب التفویض روایت میکند شیخ ثقة الاسلام کلینی
اعلی الله درجته از جمعی از اصحاب شیخ مزبور از احمد ابن محمد از ابی نجران از عاصم ابن حمید از ابی اسحق گفت
شنیدم از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام میفرمود « ان الله عز و جل ادب نبیه علی محبته
فقال انك لعلی خلق عظیم » یعنی بدرستیکه خداوند عز و جل ادب داد پیغمبر خود را
بر محبت خویش پس فرمود بدرستیکه هر آینه صاحب خلق عظیمی « ثم فوض الیه فقال عز و جل وما
اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا » که ماحصل منطوق کلمات صدق آیات
این است که بعد از آن تفویض کرد خدا بر پیغمبر خویش فرمود خداوند عز و جل و آنچه پیغمبر بشما
داد یعنی بچیزی امر نمود و با مری شما را مأمور و محکوم نمود بگیرید آنچیز را یعنی بموجب امر و حکم او عمل کنید و آنچه
که شما را از آن نهی کرد پس باز ایستید از آن و مرتکب آن نشوید « وقال عز و جل من یطع
الرسول فقد اطاع الله » یعنی و فرمود خداوند عز و جل هر کس را طاعت و فرمان بردار
کند بر پیغمبر خدا پس بتحقیق که اطاعت کرده و فرمان بردار شده خدا را یعنی فرمان بردار پیغمبر محض فرمان
برداری خداست « ثم قال ان نبی الله فوض الی علی و ائتمنه فسلمتم وجحد الناس »
یعنی از فقرات مذکوره حضرت باقر علیه السلام فرمود بدرستیکه پیغمبر خدا تفویض کرد بر علی علیه السلام
و امین کرد او را پس شما مخلصین قبول کردید یعنی تفویض خدا را بر رسول خود و تفویض رسولخدا را بر علی
علیه السلام و انکار نمودند مردم « فوالله لنحبکم ان تقولوا اذا قلنا وان تصمتوا اذا صمتنا »
پس قسم بخدا هر آینه دوست میداریم شما را بآنکه قایل شوید بآنچه زمانیکه ما قایل شویم و صامت
و ساکت باشید زمانیکه ما صامت و ساکت میشویم « ونحن فیما بینکم وبین الله عز و جل
و ماییم در میان شما و میان خدای عز و جل « ما جعل الله لاحد خیراً فی خلاف امرنا »
یعنی نگردانیده و قرار نکرده برای احدی خیر و خوبی را در مخالفت امر ما یعنی کسیکه با مر ما گروه ائمه
مخالفت کند از خدا خیر نمی بیند « ایضاً فیه عنه وعن ابی عبد الله صلوات الله و سلامه علیه



و در همان کتاب و بهمان مضمون که مذکور شد روایت میکند شیخ مزبور که جمعی از اصحاب ما روایت کرده اند
از احمد ابن محمد از حجال از ثعلبه از زراره که گفت شنیدم از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام
که هر دو فرمودند ان الله عز و جل فوض الی نبیه امر خلقه لینظر کیف طاعتهم یعنی بدرستیکه خداوند
عز و جل تفویض کرد بر پیغمبر خود امر دین مخلوق خود را تا به بیند که خلق چه طور اطاعت و فرمان برداری در امور
پیغمبر خدا را میکنند بعد از آن این آیه را خواندند ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا و بعد از ذکر این حدیث روایت میکند از علی ابن ابراهیم از پدرش از پسر ابی عمیر
از عمر ابن اذینه از فضیل ابن یسار گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که به بعض اصحاب
قیس الماصر فرمود قیس الماصر بنا بتقریر شارح مرحوم از جمله متکلمین بود که کلام را تعلیم گرفته بود از حضرت
علی ابن الحسین ع و مصاحبت کرده بود با حضرت صادق علیه السلام و از جمله اهل مجلس شامی آنحضرت
بود ان الله عز و جل ادب نبیه فاحسن ادبه فلما اکمل له الادب قال انک لعلی خلق عظیم
بدرستیکه خداوند عز و جل تادیب نمود پیغمبر خود را پس خوب و زیبا نمود ادبش را پس زمانیکه کامل دین
گردانید ادب آنحضرت را فرمود بدرستیکه تو ای پیغمبر من در خلق بزرگی ثم فوض الیه امر الدین
والامة لیسوس عباده بعد از آن تفویض کرد بر پیغمبر خود امر دین و امت را تا پیغمبر
امر و نهی کند و مالک شود امور امت را فقال عز و جل ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
پس فرمود خداوند عز و جل آنچه بیاورد یا بدهد بر شما رسول خدا از امر و حکم پس بگیرید آن امر و حکم را
و آنچه نهی کند شما را از آن پس باز ایستید از آن یعنی نهی او را امر تجنب شوید و بود رسول خدا موفق
و مؤید بروح القدس چنانچه در چیزی لغزش و خطا نمیکرد از او امر و نواهی که در آنها مالک و حاکم
امور خلق بود پس با آداب خدا مؤدب بود ثم ان الله عز و جل فرض الصلوة رکعتین رکعتین
عشر رکعات بعد از آن خداوند عز و جل واجب کرد بر خلق نماز را دو رکعت دو رکعت
که مجموع نمازی پنجگانه ده رکعت بوده باشد فاضاف رسول الله صلعم الی الرکعتین رکعتین

والی المغرب رکعة» پس اضافه کرد رسولخدا بهر دو رکعت نماز ظهر وعصر وعشا دو رکعت د-
نماز مغرب یکرکعت «فصارت عدیل الفریضة لا یجوز ترکهن الا فی سفر»
پس دو رکعتهای که رسولخدا اضافه کرده بود مثل واجب کرده خدا گردید و ترک آنها جایز نیست مگر در سفر «و
افرد الرکعة فی المغرب فترکها قائمة فی السفر والحضر» وفرد وطاق یکرکعت بنماز مغرب اضافه کرد و آنرا
قایم بگذاشت در سفر وحضر «فاجاز الله ذلک کله فصارت الفریضة سبع عشرة رکعة» پس اضافه های
حضرت رسول را خداوند عالم اجازه کرد پس فرایض یومیه هفده رکعت گردید مترجم میگوید که اجازه کردن خدا
یعنی مثل فرض حتم گردانید که ترکش جایز نیست چنانچه در کتب فقه محقق شده الا در سفر که اضافه رسولخدا در
رباعیات ساقط میشود و یکرکعت مغرب در سفر وحضر ساقط نمیشود «ثم سن رسول الله النوافل
اربعا وثلثین رکعة مثلی الفریضة فاجاز الله عز وجل له ذلک» بعد از آن سنت نمود
رسولخدا نافلههای یومیه را سی وچهار رکعت دو مقابل فریضه یومیه پس خدای عز وجل اجازه کرد برای
آنحضرت نوافل را و فریضه ونوافل جملتانش پنجاه ویکرکعت است واز جمله نوافل «رکعتان
بعد العتمة جالسا تعد برکعة مکان الوتر» دو رکعت نافله است بعد از نماز عشا که نشسته گذارده شود
وشمرده میشود به یکرکعت ایستاده بعوض نماز وتر که بعد از نماز شفع گذارده میشود مترجم میگوید از احادیث
چنین مستفاد میشود «ان الله تعالی لاهتمامه بصلوة الوتر وضع الوتیرة لیکون بدلا عن
الوتر فی حق من یفوته الوتر بنوم او غیره» بدرستیکه خدایتعالی برای آن اهتمام وتاکیدی
که در خصوص نماز وتر فرموده بگذاشت ومقرر واجازه نمود دو رکعت نافله نشسته را بعد از نماز عشا
که نامیده شده بنماز وتیره تا اینکه عوض شود از نماز وتر در خصوص کسانیکه نماز وتر از آنها فوت میشود
بسبب خوابیدن وعذر دیگر و باید دانست که حضرت رسول نماز وتیره را اصلا نگذارد و برای آنحضرت
سنت نبود گذاردن آن «لعلمه بانه لا یفوته اصلا» برای اینکه خدا میدانست
که نماز وترش از حضرت رسول اصلا فوت نمی شود فلذا برای او آنرا مستحب و سنت مقرر نکرد و آنکها



بدین انکه اصل هر شیئ از بدلش خوب و مستحسن و مرغوب و معتبر است پس نماز وتر اصل است و نماز وتیره بدل آنست و با امکان اصل میل و رغبت به بدل در نزد هر ذیعقل نامناسب و غیر محبوبست «وفرض الله فی السنة صوم شهر رمضان وسنّ رسول الله صوم شعبان وثلثة ایام فی کل شهر مثلی الفریضة فاجاز الله له ذلک» و واجب نمود خدا در هر سال روزهٔ ماه رمضان را و سنت کرد رسولخدا در هر سال روزهٔ ماه شعبان را مع سه روز از هر ماه که دو مقابل فریضه خداست پس اجازه فرمود خدا سنت رسولرا در خصوص روزهٔ شعبان و از ماههای دیگر در هر ماه سه روز که جملتانش سی روز میشود و با روزه تمام شعبان دو مقابل روزهٔ واجب میشود «وحرم الله عز وجل الخمر بعینها وحرم الرسول المسکر من کل شراب فاجاز الله ذلک» و حرام کرد خداوند عز وجل خمر را بعینه و حرام کرد رسولخدا جمیع مسکرات را از جمیع نوشیدنیها پس اجازه کرد خدا برای آن بزرگوار حرام شدن جمیع آنها را «وعاف رسول الله اشیاء وکرهها ولم ینه عنها نهی حرام انما نهی عنها نهی اعافة وکراهة ثم رخص فیها فصار الاخذ برخصة واجبا علی العباد کوجوب ما یاخذون بنهیه وعزائمه» و زبون و مکروه داشت رسولخدا چیزهائی را و نهی نکرد از آنها مثل نهی حرام نیست جز این نیست که نهی کرد از آنها نهی زبونی و مکروهی بعد از آن رخصت داده مرخص کرد در آنها پس گرفتن و بعمل آوردن آنها با رخصت رسولخدا بر بندگان واجب شد مثل واجب شدن آن اشیاء که میگیرند و بعمل میآورند با نهی و عزیمت آن بزرگوار «ولم یرخص لهم رسول الله فیما نهاهم عنه نهی حرام ولا فی ترخیص فیه» مرخص نکرد و رخصت نداد رسولخدا بر بندگان در اخذ و عمل آوردن آنچه از آن نهی و حرام کرده و به احدی از آحاد بندگان رخصت نداده که نهی حرام کرده آن بزرگوار را مباشرت کند «ولا فیما امر به امر واجب لازم» و نیز رخصت نداده در آن چیکه با آن امر واجب و لازمی کرده تا در ترک و فعل آن مرخص باشند بلکه تارک واجب و لازم آنحضرت را عتاب و عقاب مقرر داشته مرخص نکرده رسولخدا احدیرا به تقصیر دو رکعت چنان دو رکعتی که نماز

ظهر و عشا و عصر اضافه کرده بلکه لازم کرده بر بندگان الزام وجبی که احدی ترک و قصر آنها مرخص نیست مگر در سفر آن نیز برخصت آنحضرت «و لم یرخص لأحد الا برخص ما لم یرخص رسول الله» و نیست برای احدی از عباد که مرخص کند در آنچه رسول خدا او را مرخص نکرده «فوافق امر رسول الله امر الله عز وجل و نهیه نهی الله عز وجل و وجب علی العباد التسلیم له علیه السلم کالتسلیم لله تبارک و تعالی» پس موافق و مطابق شد امر و حکم رسول خدا با امر و حکم خداوند عز وجل و نهی آن بزرگوار با نهی خدای عز وجل و واجب شد بر بندگان تسلیم و قبول کردن امر و نهی رسول خدا مثل تسلیم و قبول نمودن امر و نهی خداوند تبارک و تعالی ایضاً فیه روایت کرده از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از محمد ابن سنان از اسحق ابن عمار از ابی عبد الله الصادق علیه السلام که فرمود بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی تادیب کرده مؤدب گردانید پیغمبر خود را «فلما انتهی به الی ما اراد» یعنی زمانیکه بنهایت رسانید آنحضرت را در آنچه اراده کرد خدا یعنی در کمالات انسانیه و اخلاق نفسانیه تا اینکه حاصل شد برای آنحضرت اتصال معنوی و رسید بنهایت قرب و مشاهده نور الهی نمود فرمود در حق آنحضرت «انک لعلی خلق عظیم» بدرستیکه تو در خلق بزرگی «ففوض الیه دینه» پس تفویض کرد براو دین خود را «فقال و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا» پس فرمود خداوند عالم آنچه آورد و بدهد بر شما حضرت رسول خدا از امر و حکم پس بگیرید آنرا و آنچه نهی کند شما را از آن پس باز ایستید مرتکب آن نشوید «و ان الله عز وجل فرض الفرایض و لم یقسم للجد شیئا» و بدرستیکه خداوند عز وجل واجب کرد فرایض میراث را از میت برای وراث او و قسمتی از متروکات میت برای جد میت با پدر و مادر میت چیزی فرض نکرد مترجم میگوید یعنی درصورتیکه جد میت با ابوین میت جمع شدند خداوند عالم برای جد میت فرض نفرمود «لان الابوین یمنعان اباهما عن الارث» زیرا که ابوین میت مانعند از ارث بردن جد میت «و ان رسول الله صلی الله علیه و آله اطعمه السدس



«ولجنا الله عزّ وجلّ ذکره له ذلك» وبدرستیکه رسول خدا صلعم کرد درجه سُدس را یعنی سُدس
برای جدّ میّت مقرر کرد و خداوند عزّ وجلّ ذکره اجازه کرد برای رسول خدا یا برای جدّ میّت سدس مقرر
کرده رسول خود را «وذلك قول الله عزّ وجلّ هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغیر حساب»
یعنی این عطیّه ما است نسبت بتو پس منّت بگذار یعنی عطا و بخشش کن یا امساک
کن بحساب یعنی حسابی در روز قیامت بر عطا و امساک تو نخواهیم گرفت و مراد از قول خدا که فرمود و دادیم لک
مترجم میگوید یعنی تفویض دین بر پیغمبر خویش تفویض منّ و امساک است از جانب خدا بر حضرت سلیمان و در
صفحه سیصد و سی و چهارم همین کتاب روایت میکند از زید شحام میگوید که سؤال کردم از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام از قول خدا تعالی «هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغیر حساب» فرمود که خداوند
عالم عطا کرد بر سلیمان ملك و سلطنت عظیمی بعد از آن جاری شد این آیه در حق رسول خدا زیرا که عطا کرد
بر رسول خدا تفویض امر دین و منع و عطا را چنان منع و عطائیکه هر دو متعلقند بر ریاست دینویّه
«فکان له ان یعطی ما شاء من شاء و یمنع من یشاء» پس بود برای رسول خدا این نوع ریاست
که میداد هرچه میخواست بر هرکس که میخواست و منع میکرد هرکس را که میخواست «واعطاه الله
تعالی افضل مما اعطی سلیمان» و عطا کرد بر رسول خدا افضل از آنچه بر سلیمان عطا کرده بود «لقوله
تعالی ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا» یعنی هر آنچه آورد بشما رسول خدا این بگیرید از او
و هرچیکه نهی کرد پس باز ایستید از آن «قرّة للابصار فیما یعرف به الامام»
در صفحه یکصد و چهل سیم کتاب مستطاب کافی روایت کرده از احمد ابن مهران از محمد ابن علی از
ابی بصیر گفت عرض کردم بابی الحسن علیه السلام مترجم گوید ابو الحسن سه نفرند از ائمه که با کنیه مکنّی شده
اند یکی حضرت امام موسی کاظم دوّم حضرت امام رضا سیّم حضرت امام علی نقی و در حال اطلاق
کانه مراد حضرت کاظم علیه السلام باشد فدایت شوم بچه چیز معروف میشود امام فرمود با صفات
چندی که در امام میباشد اوّلش آنست که پدرش در وقت رحلت از دنیا و پیش از رحلت با امامت

در معرفت امامت

او اشاره و تصریح میکند تا اینکه برای مردم حجة باشد و از جملهٔ صفات اینست از هر چیکه سؤال ۳۷۳
کنند پس جواب شافی و کافی بدهد و اینست که خبر بدهد بهر آنچیز را که فردا واقع و حادث خواهد شد و اینست
که تکلم مینماید با مردم با هر زبان بعد از آن فرمود پیش از آنکه از نزد من بیرون روید علامتی بتو مینمایم راوی
گوید آنقدر از این فرمایش نگذشت که داخل شد بخدمت آن بزرگوار مردی از اهل خراسان و
بعضی مطالب از آنحضرت سؤال کرد آنحضرت جوابش را با زبان فارسی ادا فرمود آنخراسانی عرض
کرد فدایت شوم قسم بخدا امکه با زبان فارسی از تو سؤال نکردم مانع بر من این بود که شاید جناب تو
زبان فارسی را خوب نتوانی حرف بزنی فرمود سبحان الله درصورتیکه من زبان شما را خوبتر و بهتر و
فصیح‌تر از شما تکلم نتوانم بکنم پس فضل و زیادتی من بر تو چه چیز است بعد از آن فرمود بدرستیکه بر امام
مخفی و مستور نمی‌شود کلام و سخن احدی از مردم و نه سخن پرنده از طیور و نه سخن چهارپائی از بهائم و نه سخن
آنچیکه در او روح باشد پس هر کسیکه در او این صفتها نباشد او امام نیست ﴿۲﴾ ایضاً فیه روایت
میکند از محمد ابن یحیی از محمد ابن اسمعیل از علی ابن حکم از معاویة ابن وهب گفت عرض کردم بحضرت
ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام چه چیز است علامات و نشانهای آن امام لاحقی که بعد از امام
سابق امام است فرمود طهارة الولادة مترجم میگوید طهارة الولادة با معنی است که طعنی و عیبی در نسب
او نباشد از طرف پدر و مادرش یا اینکه مراد از طهارة الولادة این است که امام آنست که مختون و
مقطوع السره یعنی ناف بریده و غیر ملوث بخون و سایر کثافات و متصف باصفات کمالیه از مادر
متولد میشود یعنی از حین طفولیت با عقل و کمال و علم و ادب میشود ﴿۳﴾ لقوة عقله و نبلش برای
قوت عقل و پاکی ذاتش و فرمود منشاء امام خوب و مستحسن باشد ﴿۴﴾ ولا یلهو ولا یلعب
میکند مترجم گوید که مراد از لهو و لعب اینست که امام غافل نمی‌شود از حق و مشغول نمی‌شود از حق بغیر او
و عملی نمیکند که نفعی با لغو مترتب نشود و رضای حق در آن نباشد و اما در بعضی اوقات مزاح و ظرافت
که از امام صادر شود آن نیز از کرایم اخلاق و الطاف طبیعت است نه لهو و لعب ایضاً فیه

امام



در معرفت

روایت میکند از محمد ابن یحیی از محمد ابن حسین از یزید ابن شعر از هارون ابن حمزه از عبدالاعلی گفت عرض
کردم بحضرت ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام که کسیکه ادعای امامت کند حجت و دلیل بر امامت
او چه چیز است فرمود که سؤال کرده میشود مدعی امامت از حلال و حرام پس ترجمه گوید یعنی از جمیع
مسائل و احکام حلال و حرام سؤال میکنند اگر همه آنها را جواب متقن و محکم داد امام است راوی
میگوید بعد از آنحضرت متوجه من شده فرمود سه چیز برای مدعی امامت حجه قاطع و دلیل واضح است
که در هیچکس آن سه حجت جمع نمی شود مگر در امام اوّل اینکه باید اولی و احق مردم باشد بامام سابق
دوم اینکه سلاح رسول خدا ص در او باشد سیم اینکه وصیت ظاهره باهره از امام سابق بر امامت امام
لاحق باشد چنانکه اگر تو بمدینه درآئی از جمیع و عموم اهل مدینه حتی از کودکان بپرسی که امام سابق بر
امامت که وصیت کرد در جواب گویند بفلان ابن فلان الصافیه در صفحه یکصد و چهل و چهارم
بسند صحیح روایت کرده از علی ابن ابراهیم از محمد ابن عیسی از یونس از علی ابن محمد از سهل ابن زیاد
و ابی سعید از محمد ابن عیسی از یونس از ابن مسکان از ابی بصیر گفت سؤال کردم از حضرت ابی
عبدالله یعنی جعفر صادق علیه السلام از قول خداوند عزّوجلّ ﴿اطیعوا الله واطیعوا الرسول و
اولی الامر منکم﴾ در شان کدام کس است فرمود نازل شده در حق علی ابن ابی طالب
و حسن و حسین ع عرض کردم جمعی از مردم میگویند چرا خداوند عالم نام علی و حسن و حسین را در آیه شریفه
ذکر نفرموده و کذا نامهای سایر اهل بیت را در قرآن فرداً بعد فرد بیان نفرموده است آنحضرت فرمود
که بایشان بگو که نازل شد بر رسول خدا آیه صلوة و خداوند عالم در قرآن بیان نفرمود که نماز چند رکعت است
و در چه صورت و هیأت باید گذارده شود تا اینکه حضرت رسول ص بیان نمود رکعات و کیفیت
آنرا در اوقات خمسه و تفسیر و شرح نمود قواعد نماز را و همچنین آیه زکوة نازل شد و خداوند عالم در آن
بیان نفرمود که از چهل درهم یکدرهم زکوة است تا اینکه رسول خدا تفسیر و شرح نمود جمیع احکام زکوة را
و همچنین آیه حج نازل شد و خداوند عالم در آن نفرمود که هفت مرتبه طواف و شوط کنید تا اینکه رسول خدا

تفسیر وشرح نمود قواعد طو افراوشنا براحکام حج را و هم چنین نازل شد آیه ﴿اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم﴾ و نازل شد این آیه در حق علی و حسن و حسین و رسولخدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام فرمود ﴿من کنت مولاه فعلی مولاه﴾ و قال صلی الله علیه و آله ایضا اوصیکم بکتاب الله واهل بیتی فانی سئلت الله عزوجل ان لا یفرق بینهما حتی یوردهما علی الحوض فاعطانی ذلک ﴿یعنی وصیت میکنم شما را درخصوص کتاب خدا واهل بیت من پس بدرستیکه من سئوال کردم از خدا که میان کتاب خود واهل بیت من تفرقه وجدائی نیندازد تا اینکه هردو را وارد کند بر من در حوض وخدا تعالی این سئوال مرا بمن عطا فرمود یعنی قبول کرده وبخشش نموده بمن مترجم میگوید از همین وصیت رسولخدا صلی الله علیه و آله که مردم را بکتاب خدا واهلبیت خود وصیت فرموده بنا با احادیث معتبره منقوله از عامه وخاصه دلالت واضحه هست برنص و برخلافت علی علیه السلام زیراکه شریک کرده رسولخدا صلی الله علیه و آله اورا با قرآن پس چنانچه بر جمیع ایمان آورندگان بر خدا و بر رسول تمسک نمودن وحق دانستن قرآن واجب است ولکذا تمسک نمودن وحق دانستن علی علیه السلام در ولایت ووصایت وامامت واجب است واگر در حق علی شبهه و اشکالی بکند پس تفریق وجدائی انداخته میان او وقرآن وترک کرده وصیت پیغمبر خدارا و برعکس مقصد فرمایش رسولخدا صلی الله علیه و آله از اینکه پیغمبر فرماید من از خدا سئوال کردم که تفرقه نیندازد میان قرآن واهلبیت من و خدا قبول فرموده وعکس کننده وتفرقه اندازنده میان اینها ومکذب خدا ورسول است زیراکه در آیه دیگر خدا پیغمبر فرماید ﴿وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی﴾ ومکذب خدا ورسول بی شک ملعون ولا مذهب است واهل سقر است چنانچه از احادیث معتبره دیگر معلوم میشود وایضا حضرت صادق در ذیل همین خبر به ابا بصیر گفت که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود درخصوص اولوا الامر از اهلبیت خود ﴿که لا تعلموهم فانهم اعلم منکم﴾ یعنی تعلیم نکنید چیزی را بایشان که ایشان اعلم ودانا ترند از شما ﴿وقال انهم لن یخرجوکم من باب هدی ولن یدخلوکم فی باب ضلالة﴾ یعنی ایشان ابدا بیرون نمیکنند شمارا از در هدایت وابدا داخل نمیکنند شمارا بر در گمراهی پس ای ابا بصیر اگر رسولخدا صلی الله علیه و آله اهلبیت خود را تفسیر و بیان نفرموده

سکوت میکرد هر آینه ادعای اهلبیت رسول بودن میکرد فلان و اولاد فلان ولیکن خداوند عز و جل
نازل کرد اهلبیت رسولخدا را در آیه دیگری و مصدق گردید بر رسولخدا در خصوص اهلبیت او که فرموده
﴿ انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ﴾ یعنی این نیست و جز این نیست که اراده
میکند خدا که اذهاب و ازاله نماید از شما اهل بیت رجس را یعنی شک و آلودگی و دنس را و طاهر و طب
گرداند شما را اطاهر گردانیدنی پس بود در حین نزول آیه تطهیر علی علیه السلام و حسن و حسین و فاطمه ع
پس داخل کرد رسولخدا آنها را در زیر عبا در خانه ام سلمه بعد از آن رسولخدا دعا نموده گفت ﴿ اللهم
ان لکل نبی اهلا و ثقلا و هؤلاء اهل بیتی و ثقلی ﴾ یعنی خداوندا بدرستیکه هر پیغمبر را از پیغمبران
تو اهل بیتی و چیز گرانی بود و اینها اهلبیت و چیز گران منند پس ام سلمه عرض کرد آیا من از اهلبیت تو نیستم
فرمود ﴿ انک علی خیر و لکن هؤلاء اهلی و ثقلی ﴾ یعنی تو ای ام سلمه مرجع تو بخیر و
و خوبی است لیکن اهلبیت و ثقل من اینها اند شرح جمیل البضاعه میگوید از قراریکه علما رضوان الله
علیهم تقریر و بیان نموده اند همین آیه را چنین مستفاد میشود که خداوند عالم جلت عظمته در این آیه شریفه زیاده
تاکید در ازاله و اذهاب رجس از اهل بیت رسولخدا فرموده و بمبالغه کثیره نفی رجس از ایشان علیهم
السلام کرده بچند وجه که همه از آیه شریفه مستنبط میشود وجه اول اینکه لفظ انما در آیه شریفه دلالت میکند بر حصر
و تاکید دوم اینکه لام تاکید در کلمه لیذهب دلالت دارد بر تاکید اذهاب رجس سیم اینکه کلمه لیذهب
مؤول بمصدر است که اذهاب باشد دلالت دارد بر ازاله رجس بالکلیه چهارم کلمه رجس را معرف به لام جنس
کرده که تا دلالت کند نفی جمیع جزئیات جنس رجس را پنجم اتیان به لفظ مضارع نموده که لیذهب باشد
که دلالت میکند بر استمرار و دوام ازاله رجس از اهل بیت ششم ظرف را بر مفعول مقدم داشته در آیه
شریفه که دلالت دارد بر کمال عنایه و اختصاص که کمال عنایة اللهیه مخصوص بر اهلبیت آنحضرت هفتم
اتیان نموده اهلبیت را اسامی ایشان را فردا بعد فرد ذکر نکرده تا دلالت کند بر تعظیم و تکریم الهی نسبت
بایشان علیهم السلام هشتم ندای الهی است بر ایشان بر وجه خصوصی نهم اتیان فرموده در آیه شریفه

علیهم السلام

بالتطهیر که دلالت میکند بر تنزیه ایشان از جمیع رذایل دویم آنکه ایشان بکلمهٔ طیب امر نموده که مصدر آیت که دلالت دارد بر تأکید الهی در طهارت ایشان علیهم السلام والصلوة والتحیات الزاکیات الطیبات

﴿ قرة للابصار وقوة للانظار لمن یوالی الائمة الاطهار ﴾

در کتاب مستطاب کافی در باب ﴿ ما یفصل فیه بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة ﴾ روایت کرده از علی ابن محمد و محمد ابن الحسن از سهل ابن زیاد و ابو علی الاشعر از محمد ابن حسان جمیعا از محمد ابن علی از نصر ابن مزاحم از عمرو ابن سعد از جراح ابن عبد الله از رافع ابن سلمه گفت بودم با علی ابن ابیطالب در روز نهروان در حالیکه آن بزرگوار نشسته بود ناگاه سواره آمد و گفت ﴿ السلام علیک یا علی ﴾ حضرت فرمود ﴿ وعلیک السلام ﴾ چه شده است بر تو مادرت بماتمت نشیند چرا بر من سلام ندادی بالقب امیر المؤمنین سواره گفت بلی بزودی خبر میدهم بر تو از این پس آنرا مانیکه من در صفین با تو بودم چون حکمین را حکم کردی از تو برشده و بتو مشرک نام گذاشتم پس گردیدم نمیدانستم که ولایت خود را به کدام کس منصرف کنم قسم بخدا اگر هدایت ترا از ضلالت تو بدانم همه مطلب محبوب بهتر است بر من از دنیا وما فیها پس علی علیه السلام با و فرمود مادرت بعزایت نشیند نزدیک بمن بایست تا بنمایم بر تو علامات هدایت خود را از علامات ضلالت پس آنسواره نزدیک بآنحضرت ایستاد در آن اثنا ناگاه سواره دیگری آمد که اسب خود را بسرعت میراند تا اینکه نزد آنحضرت و عرض کرد یا امیر المؤمنین مژده باد بر فتح و خدا چشمهای ترا روشن کند قسم بخدا که جمیع قوم بقتال شما آمده بودند همه کشته شدند حضرت امیر فرمود در پشت نهر کشته شدند یا نهر را گذشتند بعد کشته شدند سواره گفت بلکه بعد از گذشتن از نهر کشته شدند حضرت امیر فرمود دروغ میگوئی قسم بآنخدائیکه دانه را شکافت و نهرها را رویانید عبور نتوانند کرد ابدا تا اینکه کشته شوند سواره اولی میگوید فی الجمله بصیرت من زیاده شده پس سواره دیگری با سرعت آمد تا بآنحضرت رسید و گفت مثل گفتن سواره مژده دهنده سابق پس امیر علیه السلام سخن آنسواره را نیز مثل سابق رد کرده تکذیب نمود سواره اولی میگوید وقتیکه حضرت امیر سخن هر دو



سواره سرده آورنده را رد و تکذیب نمود من قصد کردم که حمله کنم بر علی علیه السلام و با شمشیر خود سرش را
بشکافم که ناگاه دو نفر سواره دیگر با سرعت آمدند بنوعیکه اسبهای ایشان غرق عرق شده بودند
چون بحضور رسیدند عرض کردند مژده باد ترا یا امیرالمؤمنین که قوم مجموعا کشته شدند فرمود در پشت نهر
یا کشته شدند از نهر هر دو عرض کردند که در پشت نهر جهة اینکه چون آنقوم اسبهای خود را باکدو زور داخل آب کردند
آب نهر بر زمین انداخت ایشان را چنان رعب بر ایشان غالب شد که از آب بیرون نشده و مراجعت کردند
و شروع بقتال شد همگی کشته شدند امیر علیه السلام فرمود راست میگویند آنسواره اول گوید که چون اینگرامات را
دیدم نازل شدم از اسب خود و پس گرفتم از دست و پای امیرالمؤمنین علیه السلام بوسیدم پس آن
بزرگوار بمن فرمود اینکه از من دیدی برای تو آیه و علامت است یعنی بر حقیت و هدایت من ایضاً
فیه در صفحه یکصد و نود و ششم آن در باب موالید الائمه علیهم السلام حدیثی از علی ابن حمزه از ابی
بصیر از حضرت ابی عبدالله جعفر صادق روایت کرده که مجمل ما حصل مضمونش این است که آنحضرت فرمود وقتیکه
مشیت الهی قرار گرفت بر اینکه نطفه امام از صلب امام بر بطن مادر امام منتقل گردد می آید از جانب خدا
آینده و میاورد با خود کاسه که در آنجا است باشد شربتی که آن شربت رقیق تر باشد از آب و نرم تر باشد
از مسکه و شیرین تر باشد از عسل و سرد تر باشد از برف و سفید تر باشد از شیر پس میاشامد از آن پدر امام
که مولود خواهد شد و امر میکند او را بمجامعت پس جماع میکند و از آن شربت نطفه امام منعقد شده و
منتقل برحم مادر میگردد و نطفه همه امامان واحد ابعد واحد از همان شربت منعقد میشود که بتفصیل مذکور
بر پدر هر امام میاشامد و مأمور بر جماع میکند و چون چهار ماه از انعقاد نطفه امام منقضی میشود انشاء میشود
در آن روح خداوند عالم مبعوث میکند ملکی را که او را حیوان میگویند پس مینویسد بر بازو راست امام
این آیه را ﴿وتمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم﴾ یعنی تمام شد کلمه
پروردگار تو یعنی در غایت محکمی از حیثیت صدق در اخبار حق در احکام و غیر آن و از حیثیت عدل
در فتاوی و احکام نیست تبدیل کننده بر کلمات خدا یعنی نیست احدی را که تبدیل دهد چیزی از

معجزه

حضرت

آنرا بخیریکه اصدق واعدل باشد از قول وحکم امام وبنا به تفسیر علما کلمهٔ تامه عبارت از امام است
که حکم الهی تعلق میگیرد بوجود عینی او وتمامیت او عبارتست از بودن وجود عینی امام مطابق وموافق
با وجود علمی الهیه ومراد از صدق مطابقت وجود عینی امام است با وجود علمی که در علم ازلی الهی بهمرسیده ومراد
از عدل منتفی شدن جور وظلم است در حکم وتقدیری که خدا در وجود عینی امام علیه السلام کرده بلکه وجود
امام محض عدل وانصافست ومراد از سمیع شنیدن خداست هر انچیزیرا که در حق امام میگویند ومراد از علیم
دانستن خداست آنچه را که در حق امام بان معتقد میشوند والله اعلم بالصواب پس حضرت ابی عبدالله
علیه السلام به ابی بصیر فرمود چون امام واقع میشود از بطن مادرش درحالیکه بلند کند سر خودرا بطرف آسمان
وبگذارد هر دو دست را بر زمین اما گذاردن دستهایش بر زمین پس بدرستیکه قبض میکند ومیگیرد جمیع
آنعلمهارا که خدا از آسمان بر زمین نازل کرده واما بلند کردن سرش بطرف آسمان پس بدرستیکه از
طرف خدا منادی ندا میکند امام را از بطنان عرش از افق اعلی باسم امام مولود واسم پدرش ومیگوید
ای فلان ابن فلان ثابت باش ثابت باشی پس برای بزرگی انچیکه خلق کردم من ترا تو برگزیدهٔ منی از
مخلوقات ومحل سر منی وعیبهٔ علم منی وامین منی بر وحی من وخلیفهٔ منی در زمین من برای تو وبرای موالیان
تو واجب گردانیدم رحمت خودمرا وبخشش کردم عطوفت وبرکت خودرا وحلول گردانیدم شمارا بر
جوار رحمت خود بعد از آن قسم بعزت وجلال خودم هر آینه در آتش میسوزانم هر آنکسی راکه دشمنی وعداوت
کند با تو شدیدترین عذابهای خودم اگرچه در دنیا اورا وسعت رزق داده باشم پس زمانیکه صوت آن منادی
تمام میشود جواب گوید امام بان منادی بانیکه سر خودرا بلند کند بطرف آسمان وگوید آیه شهد الله انه
لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم آیه یعنی شهادت
داده خدا بانیکه معبود بر حقی نیست مگر او وملائکه واولوا العلم درحالیکه خدا قائم است بقسط وعدل در
تقسیم ارزاق وآجال وبیان قضایا واحکام معبودی بر حق نیست مگر او واین صفت دارد که صاحب
قوت وغلبه وحکیم است در جمیع امور خود وچون انچه را امام داد عطا میکند خدا براو علم اول وآخر یعنی

علوم انبیاء سابقین و علوم احوال المبدء و اسرار التوحید و قوانین شرایع و علم آخر یعنی حضرت
خاتم الانبیاء و علوم احوال المعاد و الحشر و النشر و البرزخ و سر آنچه بعد از موت میشود و تحقیق این میشود
که در بیان قدر روح او را زیارت میکند راوی گوید گفتم فدایت شوم روح جبرئیل نیست فرمود روح
بزرگتر است از جبرئیل و بدرستیکه جبرئیل از ملائکه است و بدرستیکه روح مخلوقی است که اعظم از ملائکه است
آیا نیست چنین که خدا میفرماید ﴿تنزل الملائکة والروح﴾ مترجم میگوید یعنی خدا میفرماید
که نازل میشود ملائکه و روح در شب قدر بر امام علیه السلام و جبرئیل رئیس الملائکه است که نازل
بر امام میشوند و روح غیر از جبرئیل است زیرا که روح را خدا در کلام خود عطف میکند بر ملائکه پس ملائکه
معطوف علیه میشود و روح معطوف و مغایرت میان معطوف و معطوف علیه در علم نحو معتبر است و بنا بر روایت
مجلسی مرحوم در فصل اول باب سیزدهم جلاء العیون که نقل کرده از کتاب بصائر الدرجات از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود چون حقتعالی خواهد که امام را خلق کند قطره آبی از زیر عرش بر زمین میفرستد
آن قطره بر میوه یا بر گیاهی قرار گیرد پس پدر آن امام آن میوه یا گیاه را تناول میکند و از آن قطره آب
عرش نطفه آن امام منعقد میشود و چون به بطن آن امام منتقل میگردد بعد از چهل روز صدای مردم را سخن
ایشان را میشنود و چون چهار ماه بر او میگذرد بر بازوی راستش این آیه را مینویسند ﴿وتمت کلمة ربك﴾
تا آخرش و چون بر زمین فرود آید حقتعالی کنوز حکمت را به او عطا فرماید و او را به حلیه علم و وقار
زینت می بخشد و خلعت مهابت را بر او پوشاند و چراغی از نور در دل او می افروزد که آنچه در دلهای
مردم است میداند و با آن نور اعمال را میداند و بر کرده های ایشان مطلع میشود   ایضا فیه
روایت کرده از محمد ابن یحیی از محمد ابن حسین از احمد ابن حسن از مختار ابن زیاد از محمد ابن سلیمان از
پدرش مثل الحدیث السابق الذکر را از ابی بصیر بطوریکه مذکور گردید   ایضا فیه در صفحه یکصد و
نود و هشتم روایت کرده از محمد ابن یحیی از محمد ابن حسین از موسی ابن سعدان از ابی عبدالله ابن قاسم از
حسن ابن راشد که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام فرمودی بدرستیکه

ونجف

رحمت

عباد

امام علیه السلام

خداوند تعالی زمانیکه دوست داشت که امام را خلق کند امر میکند ملکی را پس آن ملک اخذ میکند شربتی از آنچه در تحت عرش است پس میآشامد آن آب را امام علیه السلام پس از آن شربت آب خلق میکند امام را پس مکث میکند امام در بطن مادر چهل روز و شب نمی شنود صوت را بعد از آن می شنود کلام را مترجم گوید چنین ظاهر میشود که اعضای امام بعد از چهل روز درست و ممیز میگردد و روح با و علاقه میگیرد و می شنود کلام کسی را که در نزد مادرش حاضر گردیده تکلم نماید یا آنچه می شنود کلام ملکی را که اسرار و غیر اسرار بامام القا میکند پس زمانیکه امام متولد گردید خداوند عالم همان ملک را مبعوث گرداند که مینویسد در میان دو چشم امام علیه السلام آیه «وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم» «و چون امام سابق بگذشت یعنی از دنیا رحلت فرمود «رفع لهذا منار من نور ینظر به الی اعمال الخلائق» یعنی مرفوع و بلند میشود برای امام لاحق مناره از نور نظر میکند امام لاحق بآن مناره نور بر عملهای مخلوقات «فبهذا یحتج الله علی خلقه» یعنی باین امام لاحق احتجاج میکند خدا بر مخلوقات خود مترجم میگوید که منار جمع مناره است علی غیر القیاس زیرا که وزن مفردش «مفعلة است» و قیاسش اینست که بر مفاعل جمع بسته شود و لعل مراد از مناره نور در اینجا نور و ضیاء اعمال صالحه است که صعود میکند بر جانب آسمان زیبا و نورانی و نظر میکند امام بر آنها و میداند که عملهای خلق چیست والله اعلم ایضا فیه روایت کرده از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از علی ابن حدید از منصور ابن یونس از یونس ابن ظبیان گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود بدرستیکه خداوند عز و جل زمانیکه اراده کرد که خلق کند امام را از امام مبعوث میکند ملکی را پس اخذ میکند آن ملک شربتی از زیر عرش الهی بعد از آن میدهد آن شربت را به امام پس امام از آن می نوشد پس مکث میکند در رحم مادر چهل روز نمی شنود کلام را بعد از چهل روز می شنود کلام را پس زمانیکه مادرش او را وضع نمود مبعوث میکند خدا همان ملک را بر امام مولود شده و آیه «وتمت کلمة ربک» را الخ در میان دو چشم امام مولود شده می نویسد پس زمانیکه امام سابق از دنیا رحلت نمود مرفوع و بلند میشود برای او مناره

تفصیل ولادت

ائمه اطهار

علیهم السلام

از نور



از نوری که نظر میکند با آن منارهٔ نور بر اعمال خلایق و با این امام احتجاج میکند خدا بر خلق خود   ایضاً فیه
روایت میکند از یونس ابن ظبیان گفت که شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام بقراریکه در روایت سابق
مذکور است لیکن با زیادتی این لفظ در آخر حدیث که آن ملک بر بازوی راست امام تازه مولود آیهٔ
مزبوره را مینویسد و وقتیکه قایم شد بامر امامت ﴿رفع الله له فی کل بلدة منارا ینظر به الی
اعمال العباد﴾ یعنی برپا میکند برای امام در هر شهر منارهٔ از نور و نظر میکند امام با آن منارهٔ
بر عملهای بندگان خدا   ایضاً فیه بروایت محمد ابن مروان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مثل
آنچه که مذکور شد با زیادتی اینکه چون امر امامت با و رسید ﴿جعل الله له عمودا من نور یبصر به
ما یعمل اهل کل بلدة﴾ یعنی قرار میکند خدا برای او عمودی و ستونی از نور که با آن می بیند آنچه را که اهل
هر شهر میکنند   ایضاً فیه روایت کرده از علی ابن ابراهیم از محمد ابن عیسی ابن عبید گفت که بودم من و ابن
فضال نشسته بودیم که ناگاه یونس آمد و گفت داخل شدم بخدمت حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام
و عرض کردم فدایت شوم تحقیق بسیار گفتگو هست در میان مردم در خصوص عمود نور فرمود یا یونس
چه چیز می بینی آن عمود را یعنی چه اعتقاد میکنی در خصوص آن عمود نور آیا میدانی که عمودیست از آهن که بلند
میشود برای امام تو عرض کردم من نمیدانم فرمود که آن ملکی است که موکل است بر هر شهر که بلند میکند
خدا با آن ملک عملهای اهل آن شهر را پس ابن فضال از جای خود برخواست و بوسید سر یونس را و گفت
خدا رحمت کند بتو یا ابا محمد همیشه تا بحال در اینکار که حدیث حق را بما میاوری چنان حدیثی
که فرج میدهد خدا ما را با آن حدیث   ایضاً فیه روایت میکند از علی ابن محمد از بعض اصحاب
ما از ابن عمیر از جریر از زراره از ابی جعفر علیه السلام که فرمود امام را ده علامت است   اوّلش اینکه
متولد میشود مطهّر و ختنه کرده شده یعنی از دم و کثافات حیض وغیره مطهّر و پاک و پاکیزه و ناف
بریده متولد میشود یا اینکه مراد از مطهّر مسرور است یعنی ناف بریده و مراد از مختون ختنه کرده شده است
که مقطوع الغلفه باشد چونکه غلاف و ناف را در سایر مردم می برند اما امام علیه السلام را غلاف

و ناف نمیباشد تا صدق قطع کردن بر آن لازم باشد بلکه بی‌غلاف و بی ناف متولد میشود چنانکه کانه
غلاف و نافش را در باطن بریده‌اند و بروایت حکیمه خواتون از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
در خصوص تولد حضرت حجة غایب عجل الله فرجه آن بزرگوار بحکیمه خواتون فرمود که حمل ما گروه ائمه در شکم
مادر نمیباشد بلکه در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی‌آئیم بلکه از ران مادر بیرون می‌آئیم زیرا که ما نورهای خدای تعالی
ایم و شرک و نجاست و کثافت را از ما دور گردانیده دویم از محل استقرار خود بر زمین آید و دو کف دست
خود را بر زمین میرساند و سر خود را بطرف آسمان بلند کرده شهادتین را با صوت بلند میگوید سیم امام
جنب نمی شود چهارم اینکه چشم امام میخوابد و اما قلب مبارکش بیدار میشود مترجم میگوید یعنی جایز نیست
که خواب بر قلب امام غلبه کند و در حالت خواب محفوظ میشود از حدث چنانکه در حدیث دیگر وارد
شده که امام علیه السلام چشمش میخوابد چنانکه غطیط یعنی آواز دمیدن خفیف ازو شنیده میشود لیکن نماز
میگذارد و از خواب وضو میگیرد یعنی حدث خوابیکه در سایر مردم میشود و موجب وضو است
در امام نمی شود زیرا که در حقیقه بیدار است پنجم تثاءب نمی شود یعنی کسالت و سنگینی حالت خواب
و سستی و تکاهل و گرانی بدن بر طاعات و عبادات و بعمل آوردن اعمال خیر در امام علیه السلام نمی
شود زیرا که اینها از تسلط شیطان است در بندگان موجود میشود و ثابت و محقق است که شیطان را بر امام
تسلطی نیست ششم اینکه تمطی در امام علیه السلام نمیباشد یعنی کشیدن و دراز کردن دو دست و قدیکه
شخص از غلبه خواب که بیدار شد تمطی میکند و باصطلاح ترک گرنشمه گویند و امام علیه السلام را غلبه خواب
نمیباشد تا تمطی نماید هفتم امام علیه السلام از طرف پشت سر می بیند چنانکه از طرف پیش روی خود
می بیند مترجم گوید که مراد دیدن با چشم است و دو معنی دارد یکی اینکه خدای تعالی ادراک مبصرات
در چشم جمیع بشر و غیره خلق فرموده پس چنین ادراک مبصرات در قفا و ظهر امام علیه السلام نیز خلق
فرموده دویم اینکه در سایر مردم و غیر چشم درک میکند چیزیکه در مقابل و پیش چشم باشد و هر چیکه میان
دو چشم مقابل نیست چشم آنرا درک نمیکند و نمی بیند اما خداوند عالم بر چشم مبارک امام علیه السلام

در صفت امام



فرموده که این باب معجزه با همان چشمهای ظاهری هم مقابل و هم غیر مقابل را می‌دید ایشان هم از جمله
معجزات باهرات امام علیه السلام است هشتم اینکه هیچگاه از امام علیه السلام در وقت قضای حاجت
خارج و کنار میشود و بوی مشک میدهد و زمین از جانب خدا مأمور است که اثر را بلع کند و مستور گرداند از چشم
مردم نهم اینکه امام علیه السلام واحد بعد واحد هر وقت که درع رسول خدا صلی الله علیه وآله را میپوشد
مطابق و موافق میباشد با قامت امام علیه السلام و غیر از امام هر کس آن درع را بپوشد یا بلند قامت
باشد یا متوسط القامت یا کوتاه قامت بقدر یکشبر از قامت آن غیر کس زیاده میشود و مطابق نمی
شود دهم اینکه امام علیه السلام محدث است مادامیکه ایام امامت او منقضی نشده یعنی از دنیا رحلت
نکرده حدیث میگوید از خدا و رسول در هر چه که باشد از امور و احکام «قرة للابصار وقوة للانظار»
الصافیه در صفحه دویست وسی ویکم روایت کرده که معدود چندی از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد
ابن محمد از علی ابن سیف از پدرش از عمرو ابن حریث گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام از قول خدا تعالی «کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء» یعنی مثل درخت
پاکی که بیخ آن ثابت است و شاخ آن در آسمانست مراد چیست فرمود که رسول خدا فرموده که اصل شجره
طیبه منم و شاخ آن امیر المؤمنین است و شاخه های آن ائمه علیهم السلام اند که از اولاد پیغمبر و امیر المؤمنین
علیهما و آلهما السلام اند و ثمره آن علم ائمه علیهم السلام است و برگهای آن شیعیان است که ایمان آورده
اند بخدا و رسول و ائمه و پیروی ایشان شده اند پس فرمود قسم بخدا بدرستیکه مؤمنی که متولد میشود برگی
در آن شجره میروید و بدرستیکه مؤمنی که میمیرد برگی از آن می افتد الصافیه در صفحه دویست وسی
و دویم روایت کرده از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از سماعه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
از قول خدا تعالی «واوفوا بعهدی اوف بعهدکم» یعنی وفا کنید بر عهد من
وفا میکنم بر عهد شما فرمود مراد خدا تعالی اینست که وفا کنید بعهد من بولایت امیر المؤمنین علیه السلام
وفا میکنم بعهد شما یعنی وفا میکنم برای شما بهشت را «والسلام علی من اتبع الهدی»

ایضاً فیه درصفحهٔ دویست وسی وهفتم روایت کرده از محمد ابن یحیی از صالح ابن سهل از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام که فرمود مردی بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و آن بزرگوار با اصحاب
خود بود پس بآنحضرت سلام کرد و گفت بدرستیکه قسم بخدا من ترا دوست میدارم و بر تو تولا دارم حضرت
امیر علیه السلام فرمود دروغ میگوئی در آنچه میگوئی آنشخص عرض کرد بلی قسم بخدا من ترا دوست میدارم
و تولا دارم فرمود دروغ میگوئی نیستی تو بقراریکه میگوئی بدرستیکه خداوند عالم خلق کرد ارواح را پیش
از خلق اجسام بدو هزار سال و بعد از آنکه ارواح را خلق نمود معروض و اظهار کرده شد بما ارواح
دوستان و موالیان ما پس قسم بخدا روح ترا در آنوقت درمیان ارواح دوستان و موالیان ما ندیدم
پس تو در آنوقت در کجا بودی پس آنشخص ساکت شد دیگر با سخن خود مراجعه نکرد ایضاً فیه درصفحهٔ
سیصد و پنجم روایت کرده از سهل از احمد ابن المثنی گفت حدیث کرد بمن محمد ابن زید طبری گفت
نوشت شخصی از تجار فارس از بعضی دوستداران حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام بخدمت
آن بزرگوار و سؤال کرد از آنحضرت که اذن مرحمت نماید در تصرف کردنش در خمس و ترک دادنش
بمستحق آن پس آن بزرگوار در جواب سؤالش نوشت بسم الله الرحمن الرحیم بدرستیکه خداوند
عالم واسع و کریمست و ضامن شده بر عمل ثواب دادنرا و ضامن شده بر تنگی نفس در طاعت
و انقیا و نفع را برایشان و بروایت کتاب تهذیب ضامن شده بر خلاف کردن احکام خود عقاب
و عذاب کردنرا و حلال نمیشود مال الا از وجه و طریقی که خدا آنرا حلال کرده و بدرستیکه خمس
عون و مدد ما است بر دین ما و عیالهای ما و غلامان ما و خمس چیزیست که ما بذل و خرج میکنیم
آنرا و اشترا و خریدن میکنیم با آن عرض و آبروی خود را از کسیکه میترسیم از سطوت او پس
منع و دور نکنید خمس را از ما و محروم نکنید نفسهای خود تانرا از دعای خیر ما مادامیکه قادر هستید بر آن
پس بدرستیکه اخراج کردن و دادن خمس کلید ارزاق است و تمحیص و پاک و خالص کردنست
از گناهان شما و کلید آنچیزیست که ممهد و آماده میکنید برای روز فاقه و احتیاج شما و مسلمان آنکست



آنکس است که وفا کند بعهد خدا در آنچه عهد گرفته شده در آن و مسلمان نیست آنکسیکه اجابت
عهد خدا کند بزبان خود و مخالفت عهد خدا کند با قلب خود والسلام ایضاً فیه بعد از همین حدیث
مذکور روایت میکند باسنادم قوم از محمد ابن زید گفت آمدند جمعی از خراسان یعنی از اهل خراسان
بخدمت حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام و سؤال کردند از آنحضرت که ایشان را از خمس فرماید
در حلال کردن خمس بر ایشان یعنی خمس را بر ایشان حلال کرده اند فرمود چه محال چیز است این یعنی
حلال کردن من بر شما خمس را و فرمود خالص میکنید بزبان خودتان مودت و دوستی را بر ما و منع می
کنید از ما حق ما را چنان حقیکه خدا قرار کرده آنرا برای ما و مقرر فرموده بما اخذ و گرفتن آنرا که عبارت
باشد آنحق از خمس حلال نمیکنیم حلال نمیکنیم خمس را برای احدی از شما ایضاً فیه در صفحه سیصد و
ششم روایت کرده از علی ابن ابراهیم از پدرش گفت که بودم در خدمت حضرت امام محمد تقی
که ناگاه داخل شد بخدمت آن بزرگوار صالح ابن محمد ابن سهل که از جانب آنحضرت متولی بود
در شهر قم به اموری که موقوف بآنحضرت بود پس عرض کرد ای سید و مولای من مرا از ده هزار حلال
کن که بدرستی آنده هزار را در نفقه و مصارف خود صرف کرده ام پس فرمود تو در حلی یعنی حلال کردم
چون صالح از نزد آنحضرت بیرون شد و رفت فرمود یکی از ایشان بر اموال حق آل محمد و ایتام
ایشان و مساکین ایشان و ابناء سبیل ایشان پس اخذ کند آنحق را بعد از آن بیاید و بگوید که مرا
حلال کن آیا چنان می‌بینید او را که ظن میکند اینرا که من با او بگویم که حلال نمیکنم قسم بخدا که هر آینه که
سؤال میکند از ایشان خداوند عالم در روز قیامت سؤال حثیثی یعنی ((ایضاً))

((قرة للابصار ودرة للابرار))

کذا فی نسخة المؤلف [illegible]

ایضاً فیه روایت کرده از حسین ابن محمد از معلی ابن محمد از حسن ابن علی الوشا از علی ابن میسره گفت
که فرمود ابو عبدالله علیه السلام بدرستیکه نطفه مؤمن هر آینه در صلب کافر میشود و لیکن از شر کفر و شرک
چیزی بآن نطفه نمیرسد تا اینکه برحم مشرکه و کافره منتقل میشود باز از شر شرک مشرکه چیزی به نطفه نمیرسد

خمس

نطفه مؤمن در صلب [illegible]

تا اینکه او را وضع میکند و زمانیکه وضع نمود او را جاری میشود بر او قلم قدرت الهی و حضرت ابی عبد الله
علیه السلام برابی الحسن موسی فرمود که مثل مؤمن در صلب کافر مثل سنگریزه است در میان خشت خام
چون باران باران ببارد گل آن خشت را میشوید و میبرد و سنگریزه را هیچ ضرر نمیرسانید ؎ الصافیه
روایتکرده از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از ابن فضال از ابراهیم ابن مسلم حلوانی از ابی اسمعیل الصیقل
الرازی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود بدرستیکه در بهشت شجره هست که مسماة است بمزن
پس زمانیکه اراده کرد خدا که مؤمنی را خلق کند قطره از آن شجره متقاطر میشود و بهر سبزی و تره و میوه که آن قطره
رسید خواه مؤمن و خواه کافر آنرا میخورد خداوند عالم از صلب او مؤمن را بیرون آورد و مترجم میگوید یعنی
نطفه مؤمن از آن قطره منعقد میشود که از درخت مزن چکیده شده و مزن بمعنی ابر سفید و الجمع مزنه است
و شجره مذکوره مسماة بمزن شده زیراکه مثل ابر جامع آب کثیر است که مثل ابر از آن متقاطر میشود
الصافیه در باب دعائم الاسلام در صفحه سیصد و چهاردهم روایتکرده از ابی علی الاشعری از حسن ابن
علی الکوفی از عباس ابن عامر از ابان ابن عثمان از فضیل ابن یسار از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود
که بنا شده است اسلام بر بالای پنج چیز ؎ اول نماز ٢ زکواة ٣ حج ٤ صوم ٥ ولایة الائمه علیهم السلام
و ندا کرده نشده بچیزی از اینها چنانکه ندا کرده شده است بر ولایت پس مردم چهار را
اخذ کردند و ترک کردند پنجمی را یعنی ولایت ائمه علیهم السلام را مترجم گوید قول آن بزرگوار که فرمود ندا
کرده نشده بچیزی مثل ندا کرده شدن بر ولایت یعنی اهتمام خدا تعالی در باب ولایت زیاده است از
اهتمام در نماز و زکواة و حج و روزه رمضان زیراکه در یوم غدیر خم چه نوع تاکیدها از جانب خدا بر حبیب خود
واقع گردید تا حضرت رسول تبلیغ امر ولایت کرد و بعد از فراغ آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد
که در تبلیغ هیچ یک از فرائض مزبوره این نوع تاکیدات محکمه نشده بود و کامل شدن دین خدا با ولایت
ائمه علیهم السلام شد ایضا فیه در صفحه سیصد و شانزدهم روایتکرده از علی ابن ابراهیم از محمد ابن عیسی
از یونس از حماد ابن عثمان از عیسی ابن السری گفت عرض کردم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام



حدیث فرما بمن از آنچه که بنا کرده به آن ستونهای اسلام زمانیکه من اخذ کردم و اعتقاد نمودم بر آنها پاک شود عمل من و ضرر نرساند بر من ندانستن آنچه که ندانم آنرا بعد از اینکه معتقد شوم بستونهای اسلام فرمود ستونهای اسلام شهادت است براینکه ﴿لا اله الا الله محمد رسول الله﴾ و اقرار کردن بجمیع آنچه که پیغمبر آنرا از طرف خدا آورده است و حقیکه در اموالست از زکوة و ولایت چنان ولایتیکه امر کرده است خدا بر آن که ولایت آل محمد باشد پس بدرستیکه رسول خدا فرمود هر کس بمیرد و امام خود را نشناسد مرده است مردن ایام جاهلیت و خدای عزوجل فرموده ﴿اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم﴾ یعنی اطاعت کنید بر خدا و اطاعت کنید بر رسول او و صاحبان امر از شما اول اولو الامر علی علیه السلام بود بعد از آن امامت و ولایت منتقل شد بحضرت امام حسن علیه السلام پس بعد از آن بر حضرت امام حسین پس بعد از آن بر حضرت علی ابن الحسین پس بعد از آن بر حضرت محمد ابن علی بعد از آن همچنین میشود امر امامت و ولایت بدرستیکه زمین صلاحیت نمی پذیرد مگر با وجود امام و هر کس بمیرد و امام خود را نشناسد مرده است مردن جاهلیت و امامت محتاج ترین آنچیز است که یکی از شما محتاج بمعرفت آن زمانیکه روح او میرسد باینجا اشاره فرمود با دست مبارک خود بسینه مبارک خود میگوید در آنزمان تحقیق بودم من در امر زیبا و سخن مترجم میگوید یعنی در وقت جان دادن

فیه الفضل در صفحه سیصد و نوزدهم روایت کرده معد و چندی از اصحاب ما از احمد ابن محمد ابن خالد از حسن ابن محبوب از ابی الصباح کنانی گفت عرض کردم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام که ایمان افضل است یا اسلام بدرستیکه جماعتی پیش از ما بودند که میگفتند اسلام افضل از ایمانست پس در جواب فرمود ایمان بلند مرتبه تر است از اسلام عرض کردم بفهمان بمن افضلیت ایمانرا فرمود چه میگوئی در حق کسیکه عمداً در مسجد الحرام حدثی بیرون آورد عرض کردم ﴿یضرب ضرباً شدیداً﴾ یعنی زده میشود زدن با شدت فرمود راست گفتی پس فرمود چه میگوئی در حق کسیکه در خانه کعبه عمداً حدثی بیرون کند عرض کردم ﴿یقتل﴾ یعنی کشته میشود فرمود راست گفتی آیا نمیدانی که بدرستی خانه کعبه افضل است از مسجد الحرام از اینکه خانه

کعبه شریکست با مسجد الحرام لیکن مسجد الحرام شریک نیست با خانهٔ کعبه همچنین ایمان شریکست با اسلام اما اسلام شریک نیست با ایمان مترجم گوید یعنی کسیکه ایمان وارد اسلام هم دارد نه بر عکس ایضا فیه در صفحهٔ سیصد و بیستم روایت کرده از علی ابن ابراهیم از عباس ابن معروف از عبد الرحمن ابن ابی نجران از حماد ابن عثمان از عبد الرحیم القصیر گفت که نوشتم بمصاحبت عبد الملک ابن اعین بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام و سؤال کردم از ایمان که چیست پس جواب نوشت آنحضرت بمن با همین عبد الملک ابن اعین که سؤال کردی خدا ترا رحمت کند از ایمان پس الایمان هو الاقرار باللسان و عقد فی القلب و عمل بالارکان والایمان بعضه من بعض یعنی ایمان اقرار کردن است با زبان و اعتقاد کردنست در قلب و عمل کردنست با ارکان و ایمان بعض آن از جمله بعض از آنست و ایمان خانه ایست و هم چنین اسلام خانه ایست و کفر خانه ایست پس گاه میشود که شخص مسلم میشود پیش از آنکه مؤمن باشد و مؤمن نمیباشد تا اینکه مسلم باشد پس اسلام پیش و مقدم است بر ایمان پس زمانیکه بنده خدا مرتکب شد بعمل آورد گناه کبیره را از گناهان کبیره یا صغیره را از صغایر معاصی چنانکه خداوند عز و جل از ان نهی کرده پس در انحال خارج میشود از ایمان و اسم ایمان و مؤمنی لیکن ثابت میشود در او اسم اسلام پس هرگاه توبه کرد از آنگناه و استغفار نمود باز عود میکند بدار ایمان و از دار ایمان و اسلام بدار کفر خارج نمیکند مگر انکار و حلال دانستن حرام خدا یا اینکه بحلال خدا گوید حرامست و بحرام خدا گوید که حلالست و با همین معتقد باشد پس با این اعتقاد خارج میشود از ایمان و اسلام و داخل میشود بدار کفر و میباشد در منزله کسیکه داخل شود بمسجد الحرام و بعد از ان داخل شود بخانهٔ کعبه و در خانهٔ کعبه حدثی واقع کند پس بهمین حدث در خانهٔ کعبه بیرون کرده میشود از خانهٔ کعبه و از مسجد الحرام پس زده میشود گردن او و میرود باتش جهنم مترجم گوید مراد حدث بول و غیر آنست عمدا که موجب کفر است و مؤید بعضی فقرات این حدیث است حدیثی که نیز در کافی از حضرت رسول روایت کرده که آنحضرت فرمود در کتاب لبس عیزرایه فهم اهل العلم انه قال لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن و لا یسرق حین

یسرق



«لیسرق وهو مؤمن فانه اذا فعل ذلک خلع الله عنه الایمان کخلع القمیص» یعنی شک نمیکند صاحب علم در اینکه زناکار در حین زنا و دزد در حین دزدی مؤمن نیستند قطعا حتی اینکه اگر در آن حالت بمیرند میباشند مخلد در آتش مثل سایر کفار و بعضی از علما این حدیث را تاویلات بسیار کرده اند و اقرب تاویلات این است که کامل الایمان نیستند و بعضی تاویل کرده بر اینکه زانی و سارق را در حین زنا و دزدی مؤمن صدق نمیکند بلکه زناکار و دزد صدق میکند و از ابن عباس نقل کرده اند که زانی و سارق در حین زنا و سرقت مؤمن نیستند یعنی صاحب بصیرت نیستند زیرا که اگر بدی و قبح و سوء عاقبت زنا و سرقت را ببینند مرتکب چنان عمل قبیح در شرع نخواهند شد

«قرة للابصار وقوة للانظار»

در صفحهٔ سیصد و سی و نهم کتاب منتخبات کافی روایت کرده از یحیی ابن ابراهیم ابن ابی البلاد از عاصم ابن حمید از ابی حمزه ثمالی از حضرت علی ابن الحسین علیه السلام که فرمود صبر کردن و راضی شدن از خدا بتعالی سر طاعات خدا است و هر کس صبر کند و راضی شود از خدا در آنچه که حکم کند برای او در چیزی که دوست دارد آنرا یا مکروه دارد قضا و حکم نمیکند خدا برای او در چیزیکه دوست دارد و یا مکروه دارد مگر آنچه را که خیر او است یعنی خیر و منفعت بنده در آن است اگر چه مکروه دارد بنده او را یعنی الحکم را یا دوست دارد زیرا که نمیکند خدا برای بنده مگر اصلح را

الصافیه روایت کرده از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد ابن عیسی از ابن محبوب از داود رقی از ابی عبیدة الحذاء از حضرت ابی جعفر ع که آن بزرگوار گفت که رسول خدا فرمود که خداوند عز و جل فرموده از بندگان مؤمنین من بندگانی هست که صلاحیت پذیر نمی شود امر دین ایشان مگر با غنی شدن و وسعت معاش و صحت بدن پس امتحان میکنم ایشانرا با اینکه عطا میکنم برایشان غنی و وسعت و صحت را پس باصلاح میآید برای ایشان امر دین ایشان و بدرستیکه از بندگان مؤمنین من بندگانی هست که صلاح پذیر نمی شود برای ایشان امر دین ایشان مگر با فاقه و تنگدستی و مسکینی و مرض در بدن ایشان

در امامت

در ایمان

پس مبتلا میکنم ایشانرا بر فاقه و مسکنت و بیماری در بدن ایشان پس صلاح پذیر شود برای
ایشان امر دین ایشان من داناترم بر آنچه صلاح می پذیرد امر دین بندگان مؤمنین خود بدرستیکه از
بندگان مؤمنین من هر آینه کسی هست که جد و کوشش میکند در طاعت من پس بر میخیزد از خواب خفت و لذت
بالش خود را ترک میکند در نماز تهجد شبها پس برحمت میاندازد خود را در عبادت من پس من غالب
میکنم خوش آیند بیدارم برای او خواب را یکدو شب از جهة نظر رحمت خود تا بکشی و جهة باقی گذاشتن
او پس میخوابد تا اینکه صبح میکند پس بیدار میشود در حالتیکه خود را ملامت میکند و دشمن میدارد نفس خود را
جهة فوت عبادت پس اگر من خالی کنم میان او و میان آنچه که او اراده میکند از عبادت من هر آینه
عجب و غرور بقلب او داخل میشود پس بر میگرداند او را عجب او بر فتنه در عملهای خویش پس میاید برای او از این
رهگذر آنچه که هلاکت او در آنست و از نفس خود راضی میشود و گمان میکند که او زیادتی دارد بر جمیع عبادت
کنندگان و در عبادت خود از حد تقصیر تجاوز کرده پس دور میشود از من و حال آنکه او چنان گمان
میکند که بر من مقرب و نزدیکست پس باید اعتماد نکنند عمل کنندگان بر عملهائی که بعمل میآورند برای
ثواب از من پس بدرستیکه عمل کنندگان اگر جد و کوشش نمایند و جان خودشانرا بر تعب
و رنج اندازند مدت عمر خودشانرا در عبادت و بندگی من بکنه عبادت و بندگی من نخواهند
رسید بلکه مقصر خواهند شد در آنچه طلب میکنند از کرامات من و نعیم جنات من و بلندیهای درجات
در جوار من و لیکن باید وثوق و اعتماد کنند بر فضل من و شاد شوند بر حسن ظن خودشان بر من و
مطمئن گردند بر حسن ظن خود که در اینصورت رحمت من بر ایشان میرسد و منّ و احسان من
میرساند ایشانرا بر رضوان من و مغفرت من میپوشاند بر آنها خلعت عفو مرا که منم خداوند رحمن
و رحیم و برحمانیت و رحیمیت موسوم شده ام ایضاً فیه در صفحه سیصد و چهلم روایت کرده از ابی
علی الاشعری از محمد ابن عبد الجبار از صفوان ابن یحیی از فضیل ابن عثمان از ابی یعفور از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام که فرمود تعجب میکنم بر شخص مسلم که قضا نمیکند خداوند عز و جل برای او قضائی



مگر اینکه خیر و نفع است برای او و اگر بریده شود با مقراضها باشد خیر برای او و اگر مالک شود بر مشارق و مغارب میباشد خیر برای او مترجم میگوید که ما حصل مضامین این اخبار آنست که هر قضائی که خدا در حق شخص مسلم میکند خیر او در آنست خواه ضرر و خواه نفع خواه عزت خواه ذلت و خواه تنگدستی و خواه وسعت بالجمله مفاتیح امور در قبضه قدرت الهی است و هر نوع قضائی جاری شود صلاح شخص در آنست پس رضا بقضا باید داد و در مقام تسلیم ایستاد اللهم وفق

قرة للابصار وقوة للانظار

ایضاً فیه روایت کرده از احمد ابن محمد از علی ابن حدید از منصور ابن یونس از حارث ابن مغیره یا از پدرش از حضرت ابی عبدالله علیه السلام گفت عرض کردم باتحضرت که چه بود وصیت لقمان به پسرش فرمود در وصیت لقمان عجایبها بود و اعجب آنها اینکه به پسرش گفت بترس از خدا چنان بترس که اگر ثواب ثقلین را بیاوری هر آینه عذاب خواهد کرد تو را و امیدوار باش بخدا چنان امیدوار که اگر بیائی بر او با گناه ثقلین هر آینه رحم خواهد کرد تو را بعد از آن فرمود پدرم میگفت که نیست بنده مؤمنی مگر اینکه در قلب او دو نور هست یکی نور خوف و دیگری نور رجا هرگاه وزن کرده شود نور خوف زیاده از نور رجا نمی شود و اگر وزن کرده شود نور رجا زیاده از نور خوف نمی شود مترجم میگوید یعنی لازم است که خوف و رجاء شخص برابر یکدیگر شود بی زیاده و کم ایضاً فیه روایت کرده از محمد ابن حسن از سهل ابن زیاد از یحیی ابن مبارک از عبدالله ابن جبله از اسحق ابن عمار گفت که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود یا اسحق بترس از خدا گویا که تو او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی پس بدرستیکه او ترا می بیند و اگر تو اعتقاد کنی که او ترا نمی بیند پس تحقیق کافر شده و اگر اعتقاد کنی که او ترا می بیند بعد از این اعتقاد گناه کنی و ظاهر کنی برای او معصیت را پس تحقیق گردانیده خدا را از ذلیل ترین و خوار و بی مقدار ترین نگاه کننده و بیننده کان بخود ایضاً فیه روایت کرده از ابن ابی نجران از کسیکه ذکر کرده این حدیث را از حضرت ابی

ورع بهشت

افعال خدا

صلاح عباد و رحمت

عبد الله علیه السلام که با حضرت عرض کردم که قومی و گروهی هستند که معصیتها را عمل مینمایند و میگویند
امیدواریم بخدا پس با همین احوال مرتکب معاصی میشوند تا میمیرند پس فرمود آن گروه قومی اند که ترجیح میدهند
امیدها و آرزوهای خود را دروغ میگویند ایشان امیدوار بخدا نیستند که هر کس امیدوار چیزی شد طلب میکند
آنچیز را و هر کس از چیزی بترسد میگریزد از آنچیز   در صفحه چهارصد و شصت و چهارم کتاب کافی روایت
میکند از معاویة ابن وهب بسند صحیح گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود ﴿ان
آیة الکذاب بان یخبرک خبر السماء والارض والمشرق والمغرب فاذا سئلت عن حرام الله و
حلاله لم یکن عنده شیء﴾ یعنی علامت و نشان کذاب آنست که خبر میدهد بتو از خبر
آسمانها و زمینها و خبر مشرق و مغرب را و چون سؤال میکنی از او از حلال و حرام خدا چیزی از
علم حلال و حرام در نزد او نمیباشد و در حدیث دیگر از حضرت صادق روایت شده که فرمود بدرستیکه
مخلد میشود اهل جهنم در جهنم از جهة آنکه   نیات ایشان در دنیا آن بود که اگر در دنیا مخلد بوده باشند همیشه
عصیان خدا را کردندی و بدرستیکه مخلد میشوند در بهشت اهل بهشت بجهة اینکه اگر مخلد در دنیا می
بودند همیشه اطاعت میکردند خدا را و بسبب نیت خوشان مخلد میشوند اهل بهشت در آن بعد از آن
این آیه را خواند ﴿قل کل یعمل علی شاکلته﴾ یعنی بگو هر یک از اهل بهشت و اهل
جهنم عمل میکند مطابق و مقابل نیت خود   الصافیه   روایت کرده از علی ابن محمد گفت عرض
کردم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام بدرستیکه گروهی از موالیان و محبان شما با شر معاصی میشوند و میگویند
ما امیدواریم   مترجم گوید یعنی برحمت و عفو شما و شفاعت ائمه هدی فرمود دروغ میگویند ایشان
موالیان ما نیستند ایشان گروهی اند که بمقام ترجیح آورده ایشان را امیدهای ایشان و کسیکه امیدوار
چیزی باشد برای آنچیز عمل و سعی میکند و کسیکه بترسد از چیزی از آنچیز میگریزد مترجم میگوید یعنی رجا
و امید بستن بچیزی و کذا ترسیدن از چیزی مثل اینکه چیزیکه مطلوب شخص شد باید بهر نوع که
ممکن او باشد اسباب تحصیل مطلوب را بعمل آورده درست کند تا بوسیله آن اسباب مطلوب

خود برسد مثلا کسی مطلوبش این است که در صحن خانه اش گلهای رنگارنگ و میوه های گوناگون باشد پس باید باجاب حصول آنها عمل و سعی کند مثل تحصیل تخم و سپردن زمین و آبیاری آن و تحمل زحمات آن و اگر بی تحصیل اسبابش رجا و امید بندد که در صحن خانه اش گلهای رنگارنگ و میوه های گوناگون بهم رسد این رجا پیدا شود چنین شخص را مغرور و احمق میگویند که تخم را نکاشته اما آمده دوی گل و ثمر میکند و این در نزد عقلا صورت پذیر نمیشود الصافیه در صفحه ششصد و چهل و چهارم روایت کرده از احمد از ابن محبوب از داود الرقی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در قول خدا تعالی ﴿ولمن خاف مقام ربه جنتان﴾ یعنی برای کسیکه بترسد از محل ایستادن در نزد پروردگار خود دو بهشت فرمود کسیکه عالم باشد بر اینکه بدرستیکه خدا او را می بیند و میشنود آنچه را که میگوید و میداند آنچه را که او میکند از خیر و شر پس این علم دور میکند او را و مانع او میشود از کردن اعمال قبیحه پس او دوست ﴿الله خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی﴾ یعنی کسیکه بترسد از ایستادن در مقام محاسبه پروردگار خود و نهی کند نفس خود را از هوای نفس الصافیه در صفحه ششصد و چهل و پنجم روایت کرده از جابر از حضرت ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام که فرمود ای جابر البته نبرد ترا مذهبها بسوی ضلالت و از روی محال آیا کفایت میکند شخص را که بگوید من دوست میدارم علی را و تولا دارم به او بعد از آن باوجود اینقول فعال نمی شود برای امر و نواهی پس هرگاه چنین شخص بگوید که بدرستیکه من دوست میدارم پیغمبر را پس پیغمبر بهتر از علی است بعد از اینقول تابع نشود بر سیرت و طریقه پیغمبر و عامل نشود به سنتهای او نفع نمیدهد به او محبت چیزی را پس بترسید از خدا و عمل کنید برای آنچیزیکه در نزد خدا است که نیست میان خدا و میان احدی خویشی و قرابتی محبوب ترین بندگان بسوی خدا عز و جل با تقواترین و عامل ترین ایشان است با طاعت و پرستش خدا ای جابر قسم بخدا نزدیکی نتواند شد بسوی خدا مگر با طاعت و نیست با ما برائت از آتش جهنم و نیست بر خدا حجتی برای احدی هر کسیکه مطیع خدا باشد پس او دوست دار ما و دوست ما و هر کسیکه عاصی باشد بخدا پس او دشمن ما است و بمقام ولایت ما درجه

ورع

حب اهل بیت

ثمر ندارد

محبت ما اهل بیت نتوان رسید مگر با عمل و پرهیزکاری مترجم میگوید خدا در پیغمبر میفرماید ان اکرمکم عند الله
اتقاکم «و گذا اکرم و احسب خلق در نزد رسول و ائمه علیهم السلام اتقی و اورع ایشان
و اقرب ایشان مقرب خدا نشد و بالعکس و رسول خدا فرموده «اعمل بفرائض الله تکن اتقی الناس» یعنی
و اجبات خدا را بعمل آور تا از جمله اتقی ترین مردم باشی مترجم گوید یعنی تقوی عبارتست از عمل باوامر
و نواهی است ایضاً فیه در صفحه سیصد و چهل و ششم روایت میکند از محمد ابن یحیی از احمد
ابن محمد ابن عیسی از علی ابن نعمان از ابی اسامه گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
میفرمود که بر شما باد تقوی کردن بر خدا و پرهیزکاری و کوشش در عمل و راستی و اداء امانت و
خوبی خلق و خوبی بر همسایگان و باشید دعوت کنندگان بر طرف نفس خود بغیر از زبان و باشید زینت
و نباشید عیب و بر شما باد طول دادن بر رکوع و سجود پس اگر احدی از شما برکوع و سجود خود طول بدهد
صدا میکند شیطان از پشت سر آن ساجد و نعره زده گوید ای وای بر من این شخص اطاعت کرد خدا را و خود را
با سجده کردن و من عاصی شدم و منع خود نمودم از سجده که مامور شدم مترجم گوید خوبی کردن بر همسایه
آنست که او را اذیت نکنی و ضرری نرسانی و خیری باو برسانی و اگر از او ضرری و بدی بتو برسد
عفو کرده متحمل شوی و دعوت کردن بغیر از زبان یعنی چنانچه تا مردم را با زبان دعوت کنی بر
اعمال خیر و نهی کنی از اعمال قبیحه پس باید عملهای تو آنچنان عمل باشد که مردم عملهای ترا که میبینند که همه موافق
شرع و سنت است عمل تو داعی میشود مردم را که مثل عمل تو عمل کنند و قول زینت باشید و عیب نباشید
یعنی آنچنان با اعمال حسنه متصف باشید که مخالفان شما اوصاف و اعمال حسنه شما را چون ببینند گویند
مسلمانی چه خوب شریعت و چه محبوب طریقتیست آمده میل کنند باسلام نه اینکه با وجود اسلام و ایمان
عملهای زشت و قبیح را آنقدر مرتکب شوی که مخالفین بسبب اعمال زشت تو بر اهل اسلام و ایمان
عیب گو و سرزنش و ملامت کننده باشند و به این سبب شرع و اسلام را معیوب گردانی
«ایضاً فیه در صفحه سیصد و شصت و یکم روایت کرده از سهل ابن زیاد از ابی عبیدة الحذاء

از حضرت

از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة یعنی حیا
از ایمان است و ایمان در جنت است مترجم میگوید که ایمان در جنت است دو معنی دارد یکی آنکه صاحب
ایمان در جنت است دویم اینکه بنابه تجسم اعمال خود ایمان هم در جنت است چنانکه علماء رضوان الله علیهم
اکثرشان به تجسم اعمال قائلند ایضاً فیه روایت کرده از حسن الصیقل که حضرت ابو عبدالله فرمود
الحیاء والعفاف والعی اعنی عی اللسان لا عی القلب من الایمان یعنی حیا و عفت و کندی زبان
یعنی گرفته شدن زبان از بیان مقصود از ایمان است مترجم میگوید حیا عبارت است از انقباض و بسته
شدن زبان از تکلم به قبایح و دروغ و سرخ شدن نفس است از چیزهایی که خلاف ادب باشد
بجهه ترسیدن از مذمت و نیز انقباض نفس مؤمن است از کردن معاصی و مناهی بجهه خوف از خدا
و مؤاخذه روز جزا پس اینست که حیا جزء شده از ایمان چنانکه ایمان مانع نفس شخص است
از ارتکاب معاصی و مناهی حیا نیز مانع نفس است از قبایح و مناهی که حیا میکند از فعل چیزهایی که خدا حرام
و نهی کرده اما شخص بیحیا باک ندارد از خدا و مذمت مذمت کنندگان ایضاً فیه روایت کرده
از بعضی از چند از اصحاب ما از حسن ابن علی ابن یقطین از فضیل ابن کثیر از کسیکه شنیده از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام که فرمود لا ایمان لمن لا حیاء له یعنی ایمان نیست در کسیکه حیا نیست
در او ایضاً فیه روایت کرده از محمد ابن یحیی از علی ابن ابی علی اللهبی از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چهار چیز است هر کس که این چهار چیز در او باشد از سر
تا قدمهایش در میان گناه باشد خدا گناهان او را بدل کند بر حسنات یکی راستی در سخن و یکی حیا
و یکی حسن خلق و یکی شکر خدا کردن ایضاً فیه روایت کرده از علی ابن ابراهیم تا سند را
رسانیده بعبدالله ابن سنان که حضرت ابی عبدالله علیه السلام گفت که رسول خدا فرمود در خطبه خود
ایها الناس آیا خبر ندهم شما را بخوبترین و بهترین مخلوقات دنیا و آخرت عفو کنی کسی را که بتو ظلم
کند و صله کنی بکسی که از تو قطع صله خود کرده و احسان کنی بر کسیکه بر تو بدی کرده و عطا و بخشش کنی بر کسیکه

کرده باشی

ترا از عطا و بخشش خود محروم ساخته   ایضا فیه روایت کرده از فضل ابن شاذان تا سند را
رسانیده بابی حمزه ثمالی که گفت حضرت علی ابن الحسین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود خداوند
تبارک و تعالی مخلوق اولین و آخرین را در صعید واحد جمع میکند بعد از آن منادی از جانب خدا ندا میکند
کجااست اهل فضل فرمود پس جمعی برخیزند پس ملائکه با ایشان ملاقات کرده گویند چه بود فضل شما جواب
دهند که بودیم در دنیا صاحب انصفت که صله میکردیم بکسیکه او از ما قطع صله خود میکرد و عطا میکردیم بکسیکه
او از عطای خود ما را محروم میکرد و عفو میکردیم کسی را که بما ظلم میکرد   ایضا فیه روا میکرده از اسمعیل
ابن ابی زیاد سکونی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که گفت رسولخدا فرمود بر شما باد بعفو بدرستیکه
عفو زیاده میکند برای بنده مگر عزت را پس عفو کنید عزیز کند خدا شما را   ایضا فیه در صفحه سعید دهقان
دیگم روایت کرده از جابر جعفی که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود زمانیکه اراده کردی که بدانی در تو
خیری هست یا نه پس نظر کن بر قلب خود اگر قلب تو دوست میدارد کسانی را که طاعت و بندگی خدا را
میکنند و دشمن میدارد کسانیرا که اهل معصیت اند پس در تو خیری هست و خدا ترا دوست میدارد
و اگر قلب تو دشمن میدارد اهل طاعت خدا را و دوست میدارد اهل معصیت را پس خیری نیست
در تو و خدا دشمن میدارد ترا و شخص با دوست خود است   ایضا فیه روا میکرده از حضرت ابی جعفر
علیه السلام که فرمود اگر شخصی دوست دارد شخصی را برای رضای خدا هر آینه خدا ثواب میدهد او را برای
دوست داشتن آن شخص اگرچه دوست داشته او در علم خدا از اهل عذاب باشد و جهنمی باشد و اگر کسی
دشمن دارد کسی را برای خدا هر آینه ثواب میدهد خدا او را بجهة دشمن داشتنش اگرچه دشمن داشته او در علم
خدا از اهل بهشت باشد   ایضا فیه روا میکرده در صفحه سعید و شصت و چهارم از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام که فرمود صله رحم و نیکو رفتاری با همسایگان آباد میکند خانه ها را و میافزاید بر عمر
ایضا فیه   روا میکرده از حضرت ابی جعفر علیه السلام که گفت رسولخدا فرمود که ثواب صله
رحم از جمیع خیرات زودتر بشخص میرسد و حضرت ابی عبدالله علیه السلام گفت که رسولخدا فرمود



در صلهٔ رحم

هرکس دوست دارد که اجلش دیر رسد و تاخیر در اجلش باشد و روزیش زیاده شود پس باید صلهٔ
رحم بعمل آورد و نیز از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود نمیدانم چیزی را
که عمر شخص را زیاده کند مگر صلهٔ رحم حتی اینکه اگر از اجل شخص سه سال مانده باشد چون صلهٔ رحم را موجب شده و
بعمل آورد خدا اجل او را باخیر انداخته سی و سه سال میکند و اگر اجل او سی و سه سال مانده باشد چون قطع صلهٔ
رحم کند پس خدا ناقص میکند اجل او را سی سال پس اجلش سه سال میشود و نیز روایت کرده از ابی عبدالله
علیه السلام گفت که رسول خدا فرمود قومیکه فاجر و فاسق باشند مع ذلک صلهٔ ارحام کنند پس نمو
و زیاده بهمرسانند مالهای ایشان و طول میشود عمرهای ایشان پس چگونه میشود اگر نیکوکار و خوش عمل باشند
و نیز روایت کرده بسند صحیح از صفوان جمال که میانهٔ حضرت ابی عبدالله علیه السلام و عبدالله ابن حسن
کلامی واقع شد تا اینکه صداها بلند شد و مردم جمع شدند پس از یکدیگر جدا شدند و آنشب را صبح کرده ناگاه
من دیدم حضرت ابی عبدالله علیه السلام بر در دروازهٔ عبدالله ابن حسن ایستاده میفرمایند ای کنیز بابو محمد بگو
بیرون آید پس بیرون آمده گفت یا ابا عبدالله در این وقت صبح چه چیز ترا نزد من آورده فرمود امشب آیهٔ از کلام الله
تلاوت کردم آن آیه قلب مرا باضطراب انداخت گفت آنکدام آیه است فرمود قول خداوند عز و جل

الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب

یعنی کسانیکه صله میکنند به آنچه که امر نموده خدا به اینکه صله کرده شود و میترسند از پروردگار خود و از بدی حساب
او یعنی این آیه باعث آمدن من شده گفت راست فرمودی گویا هرگز من این آیه را از کتاب
خدا نخوانده ام پس هر دو دست بگردن یکدیگر انداخته و معانقه کرده گریستند و نیز روایت
کرده از جهم ابن حمید که عرض کردم بحضرت ابی عبدالله علیه السلام من اقوامی دارم که در دین من نیستند
آیا ایشان را در ذمهٔ من حق صلهٔ رحم دارند فرمود بلی حق صلهٔ رحم را هیچ چیز قطع نمیکند یعنی حق صلهٔ رحم دارند
و اگر در دین تو میبودند دو حق داشتند یکی حق الرحم و دیگری حق الاسلام و روایت کرده از اسحق ابن
عمار که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود بدرستیکه صلهٔ رحم و نیکوکاری و احسان

در صله ارحام است

بر برادران دینی آسان میکند حساب آخرت را و نگاه میدارند از معصیتها پس صله رحم کنید
واحسان نمائید و نیکوئی کنید بر برادران دینی خود هر چند بگفتن سلام نیکو بی و نیکو بی رد کردن جواب سلام ایشان
باشد و نیز روایت کرده از عبد الصمد ابن بشیر که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که صله رحم در روز
قیامت حساب را آسان میکند و از هلاکتهای بد نگاه دارد و تصدق دادن در شب غضب خدا را منطفی
میسازد و نیز فرموده که صله رحم عملها را پاک میکند و مالها را افزون مینماید و بلا را دفع میکند و روز را آسان
میسازد

قرة للابصار وقوة للانظار

الاضافیه

روایت کرده از حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که یکی از اصحاب رسولخدا را امر تنگ شد
و بشدت عسرت مبتلا گردید پس زن آنشخص باو گفت اگر بخدمت حضرت رسول بروی و از شدت
تنگی خود بآن بزرگوار اظهار کنی شاید فرجی برای تو شود پس آنشخص بخدمت حضرت رسول شرفیاب شد
زمانیکه حضرت رسول او را دید فرمود کسیکه از ما سؤال کند به او عطا میکنیم و اگر سؤال نکند استغنا اختیار
کند خدا او را غنی میکند شخص اینخبر را که از رسولخدا شنید در نفس خود گفت که حضرت رسول در این
فرمایش مرا قصد کرده و در حق من اینخبر را فرموده پس آنشخص دیگر پیش بدون سؤال مراجعت کرد نزد
زوجه اش و احوالات را باو گفت زوجه اش گفت که رسولخدا بشر است باز بخدمتش برو و سؤال
کن و اظهار شدت و عسرت خود بنما پس آنشخص نیز بخدمت حضرت رسول آمد بمجرد اینکه رسولخدا
او را دید دوباره فرمود هر کس از ما سؤال کند ما به او عطا میکنیم و اگر استغنا نموده سؤال نکند خدا او را
غنی میکند باز همان شخص به نزد زوجه اش مراجعت نموده و سؤالی از آنحضرت نکرد باز زوجه اش
او را برگردانید بخدمت رسولخدا دفعه سیم نیز چون رسولخدا او را دید همان سخن را فرمود و آنشخص سؤال
نکرده برگشت و از شخصی تیشه عاریه گرفت و بجانب کوه رفته قدری هیزم بریده جمع کرده آورد
و بفروخت و بمقدار نصف مدی آرد گرفته برد و با عیال خود آنرا خوردند چون صبح روز دیگر شد باز
بکوه رفته هیزم جمع کرده بفروخت بزیاده از سابق و باینقرار مدتی مداوم شد تا اینکه روز بروز هیزم را



در قناعت

زیاده جمع میکرد و بقیمت زیاده میفروخت و زیادتی از قوت خود را جمع میکرد تا اینکه شتر سفیدی و غلامی
خرید و در کار دیگر هم سعی میکرد تا اینکه غنی و متمول گردید پس روزی بخدمت رسولخدا صلعم مشرف شد
و معروض داشت پریشانی خود را بقصد سؤال بخدمتش رسیده بود جواب آنحضرت را چنانکه مذکور شد
پس رسولخدا ص و آله فرمود بر تو گفتم که هر کس از ما سؤال کند عطا میکنیم او را و هر کس استغنا کرده سؤال
نکند خدا او را غنی میکند مترجم عرض میکند که مقصود آنحضرت باین شخص آن بود که فرموده ما قصد ورا
است هر کس از ما سؤال کند محرومش نمیکنیم و هر کس استغنا کند خدا او را غنی میکند چنانکه ترا غنی کرد ایضا
فیه روایت کرده از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که در توراه موسی علی نبینا و آله و علیه السلام مکتوب
است که ای اولاد آدم باش هر طور که خواهی چنانکه جزا میدهی همچنانکه جزا داده میشوی هر کس راضی شود
بروزی قلیلی که خدا باو روزی میدهد قبول میکند خدا از او عمل قلیل او را و هر کس راضی شود بروزی حلال
اندک پس سبک و خفیف میشود مشقت و زحمت او و پاک میشود آنچه او را کسب و تحصیل میکند و بیرون
میشود از حد فسق و فجور ایضا فیه روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود هر کس
قناعت نکند بروزی قلیل و طالب بسیار روزی شود کفایت نمیکند برای آنشخص عمل قلیل بلکه
باید نیز عملش بسیار شود و هر کس که قناعت کند بروزی قلیل پس بدرستیکه کفایت میکند برای او عمل
قلیل ایضا فیه روایت کرده از حمزه ابن حمران که شخصی بحضرت ابی عبدالله علیه السلام شکایت
کرد که من طلب روزی میکنم و روزی بمن میرسد لیکن نفس من با من منازعه میکند و به آنچه بمن میرسد
قناعت نمیکند بلکه روزی را بسیار میخواهد پس چیزی بمن تعلیم فرما که نفع بردار شوم به آنچه بمن تعلیم میفرمائی
پس آنحضرت باو فرمود اگر آنچیکه از روزی اندکت که بقدر کفاف بتو میرسد ترا غنی میکند پس کمتر از آن
نیز ترا غنی میکند و اگر آنچیکه بقدر کفاف بتو میرسد ترا غنی نکند پس جمیع آنچیکه در دنیا است ترا غنی نمیکند
ایضا روایت کرده که رسولخدا ص فرمود خوشا بحال کسیکه در مقام تسلیم باشد و روزی او بقدر کفاف باو برسد
و رسولخدا ص دعا کرده که اللهم ارزق محمدا و آل محمد و من احب محمدا و آل محمد العفاف و الکفاف

طلب روزی

و قناعت

وارزق من ابغض محمداً وآل محمد المال والولد یعنی خداوندا روزی کن بر محمد و آل محمد و بر کسیکه دوست دارد محمد و آل محمد را حیا و عفت و روزی نقدر کفاف و روزی کن بر کسیکه دشمن دارد محمد و آل محمد را مال بسیار و اولاد بسیار الصافیه روایت کرده از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که خداوند عزوجل میفرماید محزون میشود بنده مومن هر وقت که روزی او را تنگ میکنم و حال آنکه تنگ روزی بوئش نزدیکتر میکند او را بمن و شاد میشود بنده مومن من وقتیکه وسعت میدهم بر روزی او و حال آنکه وسیع بودن روزیش ورا از من دور میکند قرة للابصار در صفحه ۵۸ هشتاد هفتم کافی روایت کرده از ابن محبوب از خالد بن نافع بجلی از محمد بن مروان گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که گفت شخصی بخدمت رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله وصیتی برای من بکن فرمود بخدا شریک قرار مده هر چند که ترا باتش بسوزانند و عذاب کنند مگر اینکه قلب تو مطمئن بر ایمان باشد و اطاعت کن بر والدین خود و احسان و نیکی کن برایشان خواه زنده باشند خواه مرده باشند و اگر والدین تو بتو امر کنند که بیرون شو از اهل و مال خود پس امر ایشان را بعمل آور چه بدرستیکه بعمل آوردن امر ایشان از ایمان شخص است الصافیه حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود افضل اعمال اگذاردن نماز است در وقت آن و نیکی بر والدین است و جهاد کردن است در راه خدا الصافیه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام گفت که شخصی از حضرت رسول سؤال کرد که حق پدر در ذمه اولاد چیست فرمود اینکه او را بنام نخواند و در پیش روی او بمقدم از او براه نرود و پیش از او نه نشیند و چیزی نکند که پدرش را بسبب دشنام گویند الصافیه حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود چه چیز منع میکند شخص را از شما که احسان و نیکی کند بر والدین خود خواه زنده باشند خواه مرده و نماز گذارد از طرف ایشان و تصدق کند و حج نماید و روزه بگیرد از طرف ایشان پس میباشد ثواب انعمها برای والدین او و میباشد مثل همان ثواب برای او و نیز پس خدا میافزاید برای احسان کردنش بر والدین خود و صله کردنش برای والدین خود برای او خیر بسیاری الصافیه

در اطاعت

مومن

و جهات

بر والدین

در اطرف ایشان

در اطرف والدین

اطاعت

معمر ابن خلاد روایت کرده که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم در صورتیکه والدین من
حق را نشناسند باز دعا کنم برای ایشان فرمود دعا کن برای والدین خود و تصدق بکن از طرف ایشان
و اگر زنده باشند و حق را نشناسند پس مدارا کن با ایشان پس بدرستیکه رسولخدا ص فرمود بدرستیکه
خدایتعالی مرا مبعوث کرده برای رحمت نه برای عاق کردن ایضاً فیه هشام ابن سالم وبر
روایت کرده از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که مردی بخدمت رسولخدا ص آمد عرض کرد بکدام کس احسان
و نیکوئی بکنم فرمود بمادر خود بعد عرض کرد بعد از مادر بکه احسان و نیکوئی بکنم فرمود بمادر خود باز عرض کرد
بعد از مادرم بکدام کس بر و احسان بکنم فرمود بمادر خود دفعه چهارم عرض کرد بکدام کس احسان و نیکوئی
بکنم بعد از مادرم فرمود به پدرت ایضاً فیه روایت کرده از جابر از حضرت ابی عبدالله
که گفت شخصی بخدمت رسولخدا ص آمد و عرض کرد یا رسول الله من خیلی میل و شادی دارم بر جهاد کردن
در راه خدا پس رسولخدا ص باو فرمود پس جهاد کن در راه خدا پس بدرستیکه اگر تو در جهاد کشته شوی پس
در نزد خدا زنده و مرزوق باشی و اگر باجل خود در جهاد بمیری پس بتحقیق که اجر شما با خداست و اگر از جهاد با
سلامتی مراجعت کنی از گناهان بیرون باشی مثل روز که از مادر متولد باشی آن شخص عرض کرد یا رسول واحسان
الله من والدین دارم که پیر و معمر شده اند و گمان هر دو ایشان بر این است که با من انس بگیرند و باید ببینند
پس خوشحال میشوند و دوست نمیدارند که من از نزد ایشان بجائی بروم و به ندیدن من دلگیر میباشند
پس رسولخدا ص فرمود پس قرار بگیر در نزد والدین خود قسم بآنکسی که مرا بحق برسالت خود مبعوث فرمود
که یکروز انس گرفتن ایشان با تو خوب و بهتر است برای تو از جهاد کردن یکسال در راه خدا ایضاً
فیه روایت کرده از زکریا ابن ابراهیم که گفت من نصرانی بودم پس مسلمان شدم و سال حج رفتم و بخدمت
حضرت ابی عبدالله علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که پدر و مادرم در دین نصرانیت اند و مادرم
کور شده چشمهایش معیوب گردیده آیا با ایشان باشم بخورم در ظرف ایشان پس فرمود که گوشت والدین
خوک میخورند گفتم نمیخورند بلکه دست هم نمیزنند فرمود باکی نیست بر تو و نظر کن بر مادر خود و نیکوئی

وخدمت خوب کن برای مادر خود و زمانیکه ما در بستر بمیرد او را بعهدهٔ دیگران مگذار و خودت با مو باو
مباشرت کن و خبر مده بکسی که تو بخدمت من آمده تا اینکه نزد من در منی بیائی انشاء الله زکریا میگوید چون
در منی بخدمت آنحضرت رسیدم دیدم مردم اطراف آن بزرگوار را گرفته اند و هر یک مسئله از او
میپرسند و آن بزرگوار مثل معلم اطفال به ایشان مسائل دینیه را تعلیم میکند و چون مراجعت کرده در کوفه
وارد خانه شدم بسیار مهربانیها بمادر خود میکردم و با او خوراک میخورانیدم و سر و لباسهایش را پاک
میکردم تا از اذیت شپشها راحت و آسوده میشد روزی بمن گفت ای پسر تو آنوقت که در دین ما
بودی این نوع مهربانی و محبت بمن میکردی پس چه باعث اینمهربانی تو گردیده از آنوقت که با ما
در دین اسلام بوده و از نزد من سفر کرده پس در جوابش گفتم در این سفر بخدمت یکی از اولاد پیغمبر رسیدم
او مرا حکم فرموده که بتو محبت و مهربانی کنم گفت آنمرد پیغمبر است گفتم نه بلکه پسر پیغمبر است گفت ای پسر
آنمرد باید پیغمبر بوده باشد زیرا که اینصفت از اوصاف پیغمبر است که پیغمبران چنین وصیت میکنند که بپدر
و مادر مهربانی کنید گفتم اما در بعد از پیغمبر ما محمد المصطفی صلی الله علیه و آله پیغمبری نباشد و لیکن آنمرد پسران پیغمبر است
گفت ای پسر این دین تو از جمیع دینها خوب و بهتر است دین خود را بمن تعلیم کن پس دین و طریقهٔ اسلام
را بمادر خود تعلیم کردم قبول نمود اسلام آورد و نماز ظهر و مغرب و عصر و عشا را با قانون مسلمانی بگذارد و
بعد از نماز عشا مرضی به او عارض شده در میان شب وفات کرده و مسلمانان جمع شده او را غسل دادند
و من با او نماز گذارده و بقبرش داخل شده او را بقبر گذاشته با قانون مسلمانی او را دفن کردم
ایضاً فیه روایت میکند جابر که شنیدم مردی بحضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد پدر و مادرم
هر دو مخالفند فرمود با ایشان بنیکوئی و مهربانی کن چنانچه احسان و نیکوئی میکنی برو الدین خود اگر ما را دوست
سید مشهد و مسلمان بودند ایضاً فیه روایت کرده از عنبسه ابن مصعب که حضرت ابی جعفر علیه السلام
فرمود سه چیز است که خداوند عز و جل رخصت نداده بکسی که خلاف و ترک آنها را بکنند یکی ادای امانت
بر صاحب آن خواه صاحب آن امانت نیکوکار باشد یا فاسق یا فاجر دوم وفا کردن بر عهد و پیمان

خواه



در حقوق والدین

خواه آن عهد و پیمان برای نیکوکار بکنی یا برای فاسق و فاجر سیم بر والدین است خواه والدین نیکوکار
باشند یا فاسق و فاجر ایضاً فیه روایت کرده از معلّی ابن خنیس که حضرت ابی عبدالله علیه السلام گفت
شخصی بخدمت رسولخدا آمد و سؤال کرد از بر والدین رسولخدا به او فرمود نیکوئی و احسان کن بر مادرت
بر مادرت بر مادرت سه دفعه تکرار فرمود بعد فرمود نیکوئی و احسان کن بر پدرت بر پدرت بر پدرت
بار سه مرتبه تکرار فرمود و ابتدا کرد به بر مادر بعد از آن بر بر پدر ایضاً فیه روایت کرده از خالد ابن بدیر
از پدرش گفت که سؤال کردم از حضرت ابی جعفر علیه السلام که آیا پسر جزا و عوض می‌دهد بر پدر خود که جزا
و عوض حقوق پدری او باشد فرمود با هیچ نوع نیکوئی و احسان جزا و عوض برای پدر خود نمی‌تواند کرد مگر با
دو چیز یکی آنکه اگر پدر عبد مملوک باشد پدر شرا از مولای او خریده و آزاد کند دیگری آنکه اگر پدر قرضدار
باشد پسر قرض و دیون او را داده پدر را از مشغول ذمه استخلاص و نجات دهد که باید دو چیز حقوق
پدری پدر را می‌تواند جزا و عوض نمودن بغیر از این دو ایضاً فیه روایت کرده از محمد ابن مسلم که
حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود بدرستیکه شخص هر آینه بار و الدین خود می‌باشد در حیات
ایشان بعد چون بمردند قرضهای ایشان را نمیدهد و طلب مغفرت برای ایشان نمیکند پس خدا تعالی
او را عاق والدین می‌نویسد و گاه میشود که فرزند که پدر و مادرش عاق والدین میشود در حیات
ایشان و چون وفات نمودند قرضهای ایشان را میدهد و طلب مغفرت برای ایشان میکند پس خداوند
عز و جل او را بار والدین می‌نویسد ﴿قرة للابصار و مودة للابرار﴾ در صفحه سیصد و
نود و یکم کتاب مستطاب مسطور است روایت کرده که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود که رسولخدا فرمود
از جمله اجلال و تعظیم خدا تعالی است اجلال و تعظیم پیر و معمر که مسلمان باشد و نیز حضرت ابی عبدالله
علیه السلام فرمود که از ما نیست کسیکه تعظیم و احترام نکند بر پیران ما و رحم نکند بر صغیران ما و فرمود که تعظیم و احترام
کنید بر پیران و بزرگان خود و صله و احسان کنید بر اقربا و خویشان خود و با چیزی به ایشان صله و احسان
میکنید که افضل باشد از اینکه ایشان را ایذا و آزار و ناراحت نکنید ایضاً فیه در صفحه سیصد و نود و

وسیم روایت کرده از معلی بن خنیس که گفت عرض کردم بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام که حق مسلمان در ذمه مسلمان چه چیز است فرمود هفت حقوق واجبه است هرگاه ضایع کند یکی از آنها را خارج شود از ولایت خدا و طاعتش و نمیباشد خدا را در آن نصیبی عرض کردم فدایت شوم بیست آنهفت حقوق فرمود یا معلی از تو میترسم که ضایع کنی و محافظت ننمائی آنها را و بدانی آنها را و عمل نکنی عرض کردم فدایت شوم بفرما آنها را فرمود آسانترین آنها این است که دوست داری برای برادر مسلمان خود چیزی را که برای خود دوست میداری و مکروه بداری برای او آنچه را که برای خود مکروه میداری و حق دویم آنکه اجتناب کنی از غضب او و تابع شوی برضای او و اطاعت کنی بر امر او حق سیم آنکه اعانت کنی او را با جان و مال خود و زبان خود و دست و پای خود حق چهارم آنکه بوده باشی چشم او و آئینه او حق پنجم آنکه سیر نباشی در حالتیکه او گرسنه باشد و سیراب نباشی در حالتیکه او تشنه باشد و ملبس نباشی در حالتیکه او عریان باشد حق ششم آنکه هرگاه تو خدمتکار داشته باشی و او خدمتکار نداشته باشد پس واجب است که خادم خود را بفرستی تا جامه های او را بشوید و طعام او را درست کند و رختخواب او را بگستراند و بچسبند حق هفتم آنکه باور کنی بر قسم او و دعوت او را اجابت کنی و در مرضش عیادت کنی او را و حاضر باشی در حمل جنازه او و هر وقت دانستی که او را حاجتی هست مبادرت کنی بر روا کردن حاجت او و او را ملجا نکنی که اظهار کند بتو حاجت خود را و پیش از سئوال حاجت او را بعمل آوری پس چون عامل شدی باینها وصل کرده ولایت خود را بر ولایت او و ولایت او را بر ولایت خود است

ایضا فیه در صفحه سیصد و نود و ششم روایت کرده از ابی المعزا که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود مسلمان برادر مسلمان است باید ظلم نکند بر او و ذلیل نکند او را و خیانت نکند به او و سزاوار است بر مسلمانان که جد و جهد و کوشش نمایند در صله کردن بیکدیگر و اعانت نمودن بر یکدیگر با مهربانی و مواسات کنند برای اهل حاجت مسلمانان و عطوفت نمایند و بر یکدیگر مهربان باشند تا اینکه باشید آنچنان که خدا بر شما امر فرموده ﴿رحماء بینکم﴾ یعنی رحم کنندگان باشید در میان خودتان بر یکدیگر و مترحم باشید یعنی هر یک بر آن دیگری رحم کنید و غمگین باشید برای آنچه از شما

دوست

قوت میشود از اصلاح کار ایشان چنانچه بودند طایفه انصار بر رسول خدا صلی الله علیه و اله ایضا
فیه روایت کرده از شعیب عقرقوفی گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود باصحاب
خود تقوی کنید برای خدا و بترسید از خدا و باشید با یکدیگر برادران نیکوکار و خوشخو و دوست دارنده
یکدیگر در رضای خدا و صبر و احسان کننده بر یکدیگر و رحم کننده بر یکدیگر و یکدیگر را زیارت کنید و بر یکدیگر
ملاقات کنید و ذکر کنید امر و احکام و احادیث ما را و زنده دارید امر ما را ایضا فیه روایت
کرده از جابر که حضرت ابی جعفر علیه السلام گفت که رسول خدا فرموده هر کس زیارت کند برادر
مؤمن خود را در خانه اش خدا وند عز و جل میفرماید به آنکه زیارت کننده که تو مهمان منی و زایر
منی هستی و بر منست انعام و ضیافت تو و بتحقیق واجب کردم بر تو بهشت خود را برای دوست
داشتن تو آن مؤمن را ایضا فیه روایت کرده از بکر ابن محمد که حضرت ابی عبد الله علیه السلام
فرمود هر آن مسلمانی که زیارت کند برادر مسلمان خود را از برای رضای خدا و برای تقرب بخدا ندا کند
او را خدا وند عز و جل که پاک شدی تو و پاک شد برای تو بهشت من ایضا فیه روایت کرده
محمد ابن قیس که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود که خدا را جنتی است که داخل نمی شود به آن جنت
مگر سه کس یکی آنکسی که حکم کند برای نفس خود با حق یعنی در حکم کردن برای نفس خود از حق نگذرد و حکم را
موافق حق کند دویم کسیکه زیارت کند برادر مسلمان خود را طلبا لمرضاة الله سیم کسیکه برادر
مسلمان خود را به نفس خود اختیار کند یعنی اگر چیزی باشد که هم خودش به آن احتیاج دارد و هم
برادر مسلمانش پس خود را ترک کرده احتیاج برادر مسلمان خود را رفع کند و نیز همین بزرگوار فرموده
است چون دو مؤمن بیکدیگر ملاقات میکنند و مصافحه مینمایند خداوند عالم دست خود را میان
دستهای ایشان داخل میکند و هر کدام از آن دو مؤمن که محبتش با دیگری زیاده باشد پس خدا
با او مصافحه میکند مترجم میگوید که از فحاوی اخبار دیگر معلوم میشود که مراد از داخل کردن
خدا دست خود میان دست آن دو مؤمن عبارتست از داخل کردن دست ولی و حجه غایب

در حقوق

سه چیز

مصافحه

احترام مؤمن

عجل الله فرجه دست خود را میان دست ایشان چنانچه در حدیث من زار الحسین کان کمن
زار الله فی عرشه که مراد زیارت رسول الله است در عرش و امثال این در اخبار زیاد است
و با اینکه داخل کردن خدا از رحمت خاص و احسان مخصوص خدا است خود را میان دست تنگیه اشد
جدا است با دیگری   ایضاً فیه روایت کرده از ابی عبیده از حضرت ابی جعفر علیه السلام میگوید شنیدم
این بزرگوار فرمود زمانیکه دو مؤمن با یکدیگر ملاقات نمایند و مصافحه کنند خداوند عالم بنظر رحمت خود
متوجه ایشان گردد و ریخته میشود گناهان ایشان از طرف روی ایشان تا وقتیکه از یکدیگر جدا شوند   ایضاً
فیه روایت کرده از علی ابن ابراهیم از محمد ابن عیسی از یونس ابن رفاعه گفت شنیدم از آن بزرگوار
که فرمود مصافحه مؤمن افضل است از مصافحه ملائکه   ایضاً فیه روایت کرده از ابی عبیده که حضرت
ابی جعفر علیه السلام فرمود که سزاوار است بر مؤمنان که چون از یکدیگر بفاصله شجره دور و پنهان گردیدند
چنانکه آن شجره میان ایشان حایل گردید و یکدیگر را ندیدند چون بیکدیگر ملاقات کردند مصافحه نمایند   ایضاً
فیه در صفحه سیصد و نود و نهم روایت کرده از ابی حمزه که بودم در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام در سفری
پس بار از پا پایین گذاشتم پس آن بزرگوار قدری راه رفت بعد از آن آمد دست مرا بعنوان مصافحه
گرفت و سخت فشار داد از روی محبت من عرض کردم فدایت شوم آیا من در محفل با اصحاب
تو بودم فرمود آیا ندانسته که چو مؤمن جولانی کرد جولانی بعد از آن بگیرد از دست برادر مؤمن خود
نظر بکند خدا بر ایشان و زایل نمی شود توجه خدا بر ایشان و فرماید بگناهان ایشان فرو ریخته شوید
از آنها و مؤمن پس ای ابا حمزه گناهان ایشان ریخته شود چنانچه برگها از درخت ریخته شود و جدا شوند از
آنها و مؤمن و باقی نماند برای ایشان گناهی   ایضاً فیه در صفحه چهارصد و چهارم روایت کرده
از ابی حمزه ثمالی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از پدر بزرگوارش از حضرت علی ابن الحسین علیه السلام گفت
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه محبوب ترین عملها در نزد خداوند عزوجل داخل کردن
سرور و شادیست بر قلب مؤمن   ایضاً فیه روایت کرده از عبدالله ابن سنان که حضرت



ادخال سرور

ابی عبدالله علیه السلام فرمود که خداوند عزّ و جلّ وحی کرد بحضرت داود که بنده از بندگان من حسنه ۸
بیاورد پس بباح میکنم به او بهشت آنحسنه نهشت عفو را حضرت داود عرض کرد آلهی آنحسنه چیست فرمود که
داخل میکند سرور را بر قلب مؤمنی اگرچه با خرمائی باشد داود عرض کرد خدایا سزاوار است کسیرا که بتو
معرفت رساند اینکه امید خود را از تو قطع نکند ایضاً فیه روایت کرده از مفضل ابن عمر که حضرت
ابی عبدالله علیه السلام فرمود چنین نه بیند احدی از شما که زمانیکه سرور داخل میکند بر قلب مؤمنی اینکه
سرور را بر قلب آنمؤمن داخل کرده است بلکه آنسرور را بر قلب ما داخل کرده بلکه بر قلب رسولخدا داخل
کرده ایضاً فیه روایت کرده از سدیر صیرفی که حضرت ابی عبدالله علیه السلام در حدیث
طویلی فرمود چون خداوند عزّ و جلّ مؤمن را از قبر برانگیزاند بیرون میشود با آنمؤمن از قبر او شالی،
وصورتی خوش و در پیش روی مؤمن میباشد و چو مؤمن هر هولی از اهوال روز قیامت را می
بیند آنصورت به او گوید مترس و محزون مباش و مژده دهد با آنمؤمن از جانب خدای تعالی با شادی
و کرامت تا اینکه در موقف حساب خدای تعالی می ایستد پس حساب کند خدا با او آسانی و امر
کند او را به بهشت و آنصورت در پیش روی او میباشد پس مؤمن به او گوید کیستی تو خدا ترا رحمت
کند چه خوب خارج شونده تو که با من از قبر من خارج شدی و متصل بمن مژده میدهی با سرور
و شادی و کرامت از جانب خدا تا اینکه دیدم این شادیها را از تو پس میگوید من همان سرورم
که تو داخل میکردی در دار دنیا بر قلب برادر مؤمن خود خداوند عالم مرا از آنسرور خلق کرده تا اینکه در
اینعالم بتو مژده و بشارت داده مسرورت نمایم ایضاً فیه در صفحه چهار صد و پنجم روایت
کرده از محمد ابن جمهور که نجاشی شخصی بود از بزرگان و رایسان و حاکم بود در اهواز و فارس یکی از
کارگذاران او بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام رفته معروض داشت که در دیوان نجاشی
در ذمه من خراجی هست اگر مرحمت فرمائی تعلیقه به او بنویسی که اگر خبر از من بگیرد که او از جمله دوست
داران و اهل دین و مذهب تو میباشد پس آن بزرگوار به او نوشت بسم الله الرحمن الرحیم سرّحامی

در فشار

مؤمنین

يسرك الله يعني دلشاد كن برادر ديني خود را خدا ترا دلشاد ميكند پس نوشته را از آنحضرت گرفته آمد
تا وارد مجلس نجاشي شده نوشته آن بزرگوار را باو داد نجاشي كاغذ آنحضرت را بوسيده و بر بالاي دو چشم
خود گذاشته باو فرمود گفت چه حاجت داري بمن گفت در ديوان تو خراجي دارم گفت خراج تو چه قدر است
گفت ده هزار درهم است پس كاتب خود را طلبيده حكم كرد كه ده هزار خراجش را از مال مخصوص من
بردار و او را معاف كن و بعد حكم كرد كه بنويسيد در سال دويم نيز وصول خراجش را و در سال آينده
نيز از او خراج مگير بعد از آن متوجه آنشخص شده گفت با بذل خراج دو سالهات شاد كردم ترا گفت بلي
فدايت شوم بعد از آن حكم كرد يكراس اسب و يكنفر غلام و يكنفر كنيز باو دادند بعد گفت شاد كردم ترا
گفت بلي فدايت شوم بعد حكم كرد يكصندوق لباس به او دادند و باز گفت شاد كردم ترا گفت بلي
فدايت شوم بعد بآنشخص گفت فرشهاي همين مجلس را كه در آن نامه مولاي خود را بمن دادهٔ بتو بخشيدم
و هر وقت حاجتي كه بمن داشته باشي اظهار كن تا روا كنم پس آنشخص با دلشادي تمام از نزد او رفت
و بعد از مدتي باز مشرف باب شد حضور مبارك ابي عبدالله عليه السلام و حكايت احوالات نامه و مرحمتهاي
نجاشي را عرض نمود همين شخص ميگويد ديدم كه آن بزرگوار خيلي دلشاد و مسرور گرديد عرض كردم يا ابن
رسول الله مرحمتهائي كه نجاشي بمن كرده كانه ترا مسرور گردانيد فرمود بلي قسم بخدا هر آينه خدا و رسول خدا را
مسرور كرد ايضاً فيه روايت كرده از ابان ابن تغلب گفت سؤال كردم از حضرت
ابي عبدالله عليه السلام از حق مؤمن در مؤمن فرمود كه حق مؤمن اعظم است از آن كه حديث
و بيان كنم شما كافر باشيد پس فرمود كه چون مؤمن از قبر خود خارج شود خارج گردد با او مثالي از قبر او و به
آن مؤمن گويد مژده باد ترا بسرور و كرامات خدا براي تو مؤمن باو ميگويد مژده خير باد از خدا تو
بعد از آن همان مثال با مؤمن ميرود و هميشه او را خاطر جمع ميكند از آنچه مؤمن از آن ميترسد و
مژده ميدهد به او با آنچه محبوب اوست تا اينكه با مؤمن در موقف حساب مي ايستد در پيش
خدا بجاي و وقتيكه مؤمن از جانب خدا مامور ميشود به بهشت آنمثال باو ميگويد مژده ميدهد



مؤمن که خدا ترا مأمور بهشت فرموده پس مؤمن باو گوید کیستی تو خدا ترا رحمت کند که از آ
نوقت بار که از قبر بیرون شده ام تو نیز با من بیرون شده رفیق و مونس من شده بهر جا که رفته ام
و خبر داده بمن از کرامات پروردگار من گوید که من همان سروری ام که در دنیا بر قلب برادران مؤمنین
خود داخل کرده اشیا را سرور داشته که مخلوق شده ام از همان سرور تا اینکه مژده دهم بتو و مونس
تو باشم در وحشتهای تو در این روز   مترجم میگوید که اکثر علماء رحمهم الله از آنجمله شیخ بهائی
علیه الرحمه و اعلی الله درجه قائل شده اند بر تجسم اعمال در روزهای عالم برزخ و در روز قیامت و بعض
از اخبار نیز دلالت بر تجسم عقاید حقه و باطله میکند که عقاید حقه مجسم میشوند بصورتهای نورانیه حسنه زیبا
که باعث کمال سرور صاحب خود میباشند و عقاید باطله مجسم میشوند بصورتهای قبیحه موحشه که صاحبش
از آن خوف و سرخر میگردد و جمعی از مفسرین علما رضوان الله علیهم در تفسیر آیه ﴿یوم تجد کل
نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا﴾
و ایضا در تفسیر آیه ﴿یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا
یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره﴾ قائل شده اند بر تجسم اعمال از خیر و شر و بعضی
از علما که ضمیر یره را راجع میدانند بجزای اعمال از قواعد دور است و حق آنست که راجع
بنفس عمل است نه بر جزای آن و فقره ﴿لیروا اعمالهم﴾ مؤید این است و فقره کلمات
حدیث مزبور نیز دلالت دارد بر تجسم نفس عمل که عبارت عربیه حدیث این است که آنمثال
بمؤمن میگوید ﴿که خلقنی الله منه﴾ یعنی که خلق کرده خدا مرا از آن سروری که بر دل برادر
مؤمن خود در دنیا داخل کرده و همچنین اخبار دیگر نیز دلالت دارند بر تجسم نفس عمل چنانچه وارد
شده وقتیکه مؤمن را بقبر میگذارند نماز و روزه و حج و بر والدین و ادخال سرور بر قلب مؤمن
هر یک بصورتی مصور شده انیس و مونس میت باشند و کذا قرآن در صورت زیبائی مصور
شده تلاوت کننده اش گوید ﴿اقرء وارفع درجة﴾ یعنی بخوان و بلند شو درجه

پس هر آیه که میخواند بدرجه بلند میشود و که اخصوصیت قرآن و مسجد در روز قیامت بتارکین تلاوت
آن و تارکین نماز و رآمد بیکرد و بمطالبه حقها در اخبار کثیره وارد شده که این مختصر محل تفصیل آن اخبار نیست
و هر یک از آن اخبار در محلش مفصلاً مذکور گردیده پس تجسم اعمال و عقاید صحیح و معتبر است
ایضاً فیه در صفحه چهارصد و نهم روایت کرده از ابی ایوب خراز که حضرت ابی عبدالله فرمود
هر کس سعی کند در قضاء حاجت مؤمنی طلباً لرضاء الله مینویسد خدا برای او هزار هزار حسنه و می بخشد در آن
حسنه‌ها اقارب و خویشان او را و همسایگان او را و کسانی را که او احسان بایشان شده و کسانی را که نسبت او
احسانی و نیکوئی کرده باشند و چون روز قیامت شود گفته شود باو داخل شو بجهنم و از اهل جهنم هر آنکه احسانی
و نیکوئی بتو کرده است از جهنم خلاصش کن باذن خدا تعالی مگر آنکه آن احسان کننده ناصبی باشد
که او را ادوزن نیستی   ایضاً فیه روایت کرده از ابی بصیر که حضرت ابی عبدالله علیه السلام
فرمود هر کس سعی کند در قضاء حاجت برادر مؤمن خود پس جد و جهد در انجام و حصول حاجتش نماید و خدا
جاری کند قضاء حاجت آن مؤمن را بدست او مینویسد خدا تعالی برای او ثواب یک حج و یک عمره و ثواب
اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام مع روزه داشتن آن دو ماه و اگر جد و جهد و کوشش نماید لیکن خدا
قضاء حاجت آن مؤمن را بدست او جاری نکند مینویسد خدا برای او ثواب یک حج و یک عمره محض برای
سعی و کوشش او اگر چه حاجتش انجام پذیر نشود   ایضاً فیه روایت کرده از ابان ابن تغلب
گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود هر کس هفت مرتبه طواف کند بر بیت الله
مینویسد خدا تعالی برای او شش هزار حسنه و محو میکند از او شش هزار سیئه و بلند میکند برای او شش هزار
درجه و بر آورده کند خدا تعالی برای او شش هزار حاجت بعد از آن فرمود که قضاء حاجت مؤمن
افضل است از هفت طواف بیت خدا تا اینکه فرمود افضل است از ده مرتبه طواف بیت خدا
ایضاً فیه روایت کرده از اسماعیل ابن عمار صیرفی که گفتم بحضرت ابی عبدالله علیه السلام فدایت شوم
مؤمن رحمت است بر مؤمن فرمود نعم عرض کردم چه طور رحمت است فرمود هر مؤمنی که حاجتی بیاورد

برادر



در قضاء حاجت

برادر مؤمن خود پس این حاجت آوردنش رحمتی است از جانب خدا که آن رحمت را فرستاده
به نزد آن مؤمن دیگر و سبب فرموده آن رحمت را برای او پس هرگاه حاجتش را روا کرد پس قبول کرده
رحمت خدا را و اگر آن مؤمن را بدون قضاء حاجتش از خود رد کند با وجود اینکه بر قضاء حاجت او
توانست قوت و قدرت و امکان داشت پس رد کرده از خود رحمتی را که خدا فرستاده بود به نزد او و
شده بود برای او و ذخیره کند خدا همان رحمت را تا روز قیامت و در روز قیامت همان مؤمن مردود شده
در باب آن رحمت حاکم باشد اگر خواهد آن رحمت را برای نفس خود صرف میکند و اگر خواهد بغیر کسی صرف
میکند بعد از آن فرمود ای اسماعیل وقتیکه روز قیامت شد و خدا آن مؤمن مردود را در حاجت را
در آن رحمت حاکم نمود چه گمان داری آیا آن رحمت را بر خود مصرف میکند یا بر دیگری من عرض کردم
گمانم این است که بر کسی دیگر مصرف کند فرمود اینکار را مکن بلکه یقین بکن که بر خود مصرف میکند بعد از آن
فرمود ای اسماعیل کسیکه برادر مؤمنش حاجتی به نزد او آورد و آنکس قادر باشد بر قضاء حاجتش لیکن سعی در
حاجت او را روا نکند برای او خداوند عالم ماری با او مسلط میکند که انگشت ابهام او را میگزد در قبرش
تا روز قیامت خواه آنکس از مغفورین بوده باشد خواه از معذبین مترجم میگوید مراد از ابهام یا ابهام
دست است یا ابهام پای و مراد این است که آن مار تا قیامت در قبرش میباشد و با دندانهای خود
ابهام او را میگزد و زهر خود را میریزد و آنکس تا روز قیامت در عذاب و اذیت زهر و گزیدن مار میشود
خواه صالح باشد خواه ظالم — ایضاً فیه در صفحه چهارصد و دوم و پانزدهم روایت کرده از مستمع ابن
ابی سیار گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود هر کس محنت و اندوه و دلگیری
مؤمنی را رفع کند رفع میکند خدا از او محنت و دلگیری آخرت را و بیرون شود از قبر در حالتیکه
دلش سرد میباشد و هر کس اطعام کند مؤمنی را از گرسنگی او اطعام میکند خدا به او از میوه های بهشت
و هر کس مؤمن تشنه را سیراب کند خدا سیراب کند او را از رحیق مختوم بهشت
مترجم میگوید رحیق یعنی شراب پاک و حلال و خالص و افضل و صافیست از شرابهای بهشت که

مؤمن را

حاجت

مؤمن سرد

سربسته و ممهور شده که کسی دیگر از آن نه نوشیده باشد   ایضاً فیه روایت کرده از ابی حمزه

که حضرت ابی جعفر علیه السلام گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر کس اطعام کند سه نفر مؤمن را اطعام میکند

خدا بر او از سه جنت در ملکوت آسمانها یعنی فردوس یعنی جنت عدن یعنی طوبی که آن درختی است که خا

رج میشود از جنت عدن که غرس کرده یعنی کاشته او را پروردگار ما با دست خود   مترجم میگوید

یعنی با قدرت خود یعنی ایجاد و خلق کرده درخت طوبی را با قدرت خود نه بمباشرت الات

و ادوات بلکه ﴿قال لها کونی فکانت﴾ چنانچه وجود جمیع موجودات از علویات و

سفلیات با مر کن فیکون او است   ایضاً فیه روایت کرده از حسین ابن نعیم صحاف که حضرت

ابی عبد الله علیه السلام بمن فرمود که آیا دوست میداری برادران دینی خود را عرض کردم بلی فرمود

بر فقرای ایشان نفع میرسانی عرض کردم بلی فرمود بدرستیکه سزاوار است بر تو که دوست داری

کسیرا که دوست میدارد خدا او را قسم بخدا نفع نمیدهی به احدی از ایشان مگر اینکه دوست میداری

او را بعد فرمود آیا ایشان را بخانه خود مهمان دعوت میکنی عرض کردم بلی چیزی نمیخورم مگر اینکه دو نفر

یا سه نفر از فقرای مؤمنین با من نشسته باشند یا زیاده تر یا کمتر پس فرمود آن بزرگوار بدرستیکه فضل و زیادتی

ایشان بر تو بزرگتر است از فضل تو بر ایشان عرض کردم فدایت شوم طعام خود را به ایشان اطعام

میکنم و فرشهای خود را بزیر پای ایشان میاندازم که می نشینند با وجود اینها فضل ایشان بر من بزرگتر است

فرمود نعم بدرستیکه وقتیکه ایشان داخل منزل تو میشوند با مغفرت تو و مغفرت عیال تو و چون

از منزل تو بیرون میشوند بیرون میکنند گناهان تو و گناهان عیال تو   ایضاً فیه روایت

کرده از عبد الله وصافی که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود هرگاه اطعام کنم یکمرد مسلمانرا دوست

تر است در نزد من از اینکه اطعام کنم به افقی از مردم عرض کردم افق چیست فرموده صد هزار کس

است از مردم   ایضاً فیه روایت کرده از حماد ابن عیسی از ربعی که حضرت ابی عبد الله

علیه السلام فرمود هر کس برادر دینی خود را اطعام کند در رضای خدا باشد برای او از اجر مثل کسیکه



اطعام بر مؤمن

اطعام کند بر فئامی از مردم عرض کردم فئام چیست فرمود صد هزار نفر است از مردم
ایضاً فیه روایت کرده از سدیر صیرفی که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود بمن که چه چیز مانع
تو شده که هر روز یکنفر عبد مملوک خریده و آزاد کنی عرض کردم مال و ثروت من آنقدر نیست که
همچنین باشد فرمود اطعام میکنی در هر روز مسلمانی را عرض کردم مسلمان صاحب ثروت را یا فقیر را فرمود
گاه میشود که مرد صاحب ثروت نیز اشتهای طعام داشته باشد ایضاً فیه روایت کرده
از صفوان ابن جمال که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود یک لقمه طعام که بخورد از برادر
مسلمان من محبوب تر است نزد من از اینکه یکنفر عبد رق آزاد کنم و نیز فرمود هر گاه یکنفر برادر مسلمان
خود را طعام دهم تا اینکه سیر شود دوست تر است نزد من از اینکه داخل شوم ببازار شما و بخرم
عبدی و آزادش نمایم ایضاً فیه روایت کرده از سکونی که حضرت ابی عبدالله علیه السلام
گفت که رسول خدا ص فرموده هر کس آب داده سیراب کند مؤمن تشنه را با شربتی از آب در
جائیکه آب ممکن باشد عطا کند خدا برا و بهفتاد هزار حسنه و اگر سیراب کند او را در جائی که آب ممکن
نمی شود برای او باشد اجر آزاد کردن ده از اولاد اسماعیل ایضاً فیه روایت کرده
از عبدالله ابن میمون القداح که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود که هر کس اطعام کند مؤمنی را
از طعام تا اینکه سیرش نماید اجر و ثواب او را در آخرت احدی از مخلوقات نمیداند
که چه قدر است نه ملک مقرب داند و نه نبی مرسل مگر خداوند رب العالمین میداند بعد از
آن فرمود که از جمله سبب مغفرت است طعام دادن بر مؤمن گرسنه بعد از آن این آیه را تلاوت
فرمود ﴿ او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیماً ذا مقربة او مسکیناً ذا متربة
ایضاً فیه روایت کرده از ابی بصیر که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود که از حضرت محمد
ابن علی علیهما السلام سؤال کردند که یا ابن رسول الله اجر و مزد کدام عمل معادل و مقابل میشود
با اجر و مزد آزاد کردن بنده رق فرمود اطعام یکنفر مرد مسلمان ایضاً فیه در صفحه چهار صد و

دوازدهم روایتکرده از صالح ابن عقبه واو از نضر ابن قابوس که حضرت ابی عبدالله علیه السلام
فرمود هر آینه طعام یکمومن محبوب تراست در نزد من از آزاد کردن ده نفر عبد الرق و از ده مرتبه
حج بیت الله نضر میگوید عرض کردم یابن رسول الله از ده بنده آزاد کردن و ده حج محبوب تر
است اطعام یکنفر مومن فرمود ای نضر اگر مومن اطعام میکنیدی سیر دیا اینکه دلیل و باعث آن
میشود که پیش ناصبی رود و از او اطعام طلبد و از ناصبی سئوال کند و مردن خوب تراست در نزد
مومن از سئوال کردن از ناصبی یا نضر هر کس احیا کند یعنی زنده کرداند مومنی را پس گانه احیا کرده
جمیع مردم را پس هرگاه شما بر مومن اطعام بخیند پس بتحقیق که او را سیر انیده اید و اگر اطعام کنید او را
پس بتحقیق زنده کردانیده اید او را و نیز برفاعه فرمود هرگاه اطعام کنم مومن محتاجی را محبوب تر است
نزد من که زیارت کنم او را و اگر زیارت کنم او را محبوب تر است نزد من از آزاد کردن عشر
رقاب یعنی ده نفر عبد رق مملوک   مترجم میگوید که رفاعه نام یکنفر از رواتست ایضاً
فیه در صفحه ۴۳ رسولخدا فرمود یاعلی بدرستیکه خدایتعالی قرار کرده امانت در نزد خلق خود
پس هر کس آن امانت فقر را پوشیده و مستور داشت پس برای اوست ثواب روزه دار ا[illegible]
و نماز گذاران و اگر اظهار نکرد در نزد کسیکه قادر است بر قضای حاجت او پس حاجت او را
روا نکرد پس بتحقیق کشته است او را و او را نه باشمشیر و نیزه کشته بلکه کشته است او را به مجروح نمودن قلب او

در قرة الابصار و درة الابرار

ایضاً فیه روایت کرده از جمیل ابن دراج که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود هر کس بپو
شاند برادر دینی خود لباسی از زمستانی یا لباس تابستانی حق است بر خدایتعالی اینکه بپوشاند
او را از لباسهای بهشت و اینکه آسان گرداند بر او دشواری جاندادن را و اینکه قبر او را وسیع
و فراخ گرداند و اینکه حسین ملکی بفرستد که در وقت بیرون شدنش از قبر او را مژده دهند
این است که خدایتعالی در کلام مجید خود میفرماید ﴿وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي﴾



ثواب

﴿كُنتُم تُوعَدُونَ﴾ یعنی تلقی و ملاقات کند برایشان ملائکه و بگویند که این است امروز شما که بودید شما وعده داده شده به آن ﴿و ایضاً﴾ آن بزرگوار علیه السلام بعبد الله ابن جعفر ابن ابراهیم فرمود هر کس بپوشاند لباسی بر فقیری از فقرای مسلمین یا اعانت کند به او به چیزی که برای معیشت خود صرف کند خداوند عز و جل هفت هزار ملک به او موکل گرداند که استغفار کنند برای هر گناهی که او بعمل آورده تا نفخ صور یعنی استغفار کنند برای او تا نفخ صور ایضاً فیه روایت کرده از ابی حمزه ثمالی که حضرت امام زین العابدین علی ابن الحسین ع فرمود هر کس بپوشاند لباسی بر مؤمنی خداوند عالم می پوشاند به او از ثیاب خضر یعنی سبز و در حدیث دیگر آنجناب فرمود که همیشه در ضمان خدا باشد مادامیکه از آن لباس بقیه باقی باشد ایضاً فیه روایت کرده از عبد الله ابن سنان که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود هر کس که برادر مسلمانی به نزد او بیاید پس به نزد او آمد پس به او اکرام و احترام کند پس اینست جز این نیست که اکرام کرده است بر خدای تعالی

اطعام

ایضاً فیه روایت کرده از جعفر ابن ابراهیم که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر کس اکرام و احترام کند بر برادر مسلم خود با کلمه که لطف کند با آنکه به او و فرج دهد محنت و اندوه او همیشه سایه رحمت الهی بر او ممدود میشود مادامیکه او در این لطف باشد و نیز از آنحضرت روایت کرده که به جمیل فرمود بدرستیکه از جمله آنچیزهائیکه خدا مخصوص گرده آنرا بر شخص مؤمن اینست که دانا و صاحب معرفت مینماید مؤمن را بر نیکوئی کردن بر برادران دینی خود اگرچه آن برّ اندک باشد و برّ کردن مؤمن بر برادر دینی خود با کثرت مال نیست و این است که خدا میفرماید ﴿و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة﴾ یعنی اختیار میکنند احسان کردن بر برادران دینی خود را بر نفسهای خود هر چند که خودشان زیاده احتیاجی بآنچیز احسان شده بهم باشد و دیگر فرمود ﴿و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون﴾ یعنی هر کس که نگاه داشته شده باشد

مؤمنین

از بخل نفس خویش پس ایشان ایشانند رستگار شدگان و کسیکه خدا ایمر فت را به او کرامت فرمود دوست میدارد خدا او را و کسیرا که خدا دوست داشت جزا و مزد او را البته خواهد داد در روز قیامت بعد از آنکه فرمود الجمیل روایت و نقل کن اینحدیث را بر برادران دینی خویش اینحدیث ترغیب میکند ایشانرا بر احسان و نیکوئی کردن بر برادران دینی ایشان   و ایضا روایت کرده از آنحضرت که باسحق ابن عمار فرمود احسان کن ای اسحق به دوستان من هر قدر که قوت و قدرت داری پس هر مؤمن که به برادر مؤمن دینی خود احسان نماید یا اعانت کند مجروح و خراشیده کرده است از روی شیطان زخم جراحتی رسانیده است بر قلب شیطان (انتهی)

قرة الابصار فی صفات الانصار (ع)

ایضا فیه   در صفحه چهارصد و بیست و پنجم روایت کرده از مفضل که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود که دور باش از ... و اشخاص سفله و سفلها آن اشخاصند که هوای نفس خود را تابع و شهوت و سهو نفسانیه ایشان غالب است بر شهوت عقلیه ایشان که هر چه نفس ایشان خواهش کند بعمل آورند پس اینست و جز این نیست که شیعه علی علیه السلام کسی است که عفت بطن داشته باشد یعنی شکم خود طعام حرام داخل نکند و عفت فرج داشته باشد یعنی اگر مرد است با زنی و پسری با حرام دخول نکند و اگر زنست مرد بیگانه با او دخول نکند و شدید باشد اجتهاد و کوشش او یعنی در امور دین و دنیا بوجه حلال و عمل کند برای خالق خود یعنی عمل او را ریا و سمعه نکند و امیدوار باشد بر ثواب پروردگار خود و بترسند از مواخذه و عقاب روز قیامت پس چون دیدی چنین اشخاص را پس ایشانند شیعه جعفر یعنی شیعه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و نیز آنحضرت به ابی یعفور فرمود که شیعیان علی علیه السلام شکم شان گرسنه میباشد و لبهای ایشان خشکیده میباشد و رافت و حلم و رحم داشته باشد و شناخته میشوند با کثرت عبادت پس معاونت کنید بر آن چیزیکه شما هستید یعنی در دین اسلام و دعا ایشان با تقوی و پرهیزکاری و سعی کردن در اعمال صالحه

و نیز از حضرت صفوان جمال فرمود که اینست و جز این نیست مؤمن آنکس است چون بکسی
غضب کند انغضب او را از حق بیرون نکند و اگر از کسی راضی و خوشحال باشد رضی شدنش ورا
بر باطل و خلاف نیفکند و اگر در چیزی صاحب قدرت و اختیار شد انقدرت و اختیار
او را وادار نکند که زیاده از حق خود را از کسی بگیرد   ایضاً فیه روایت کرده از سلیمان حدیث
ابن خالد که حضرت ابی جعفر علیه السلام به او فرمود که یا سلیمان میدانی که مسلمان کیست گوید
عرض کردم فدایت شوم تو اعلم هستی فرمود مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان
او بسلامت و راحت باشند   بعد از آن فرمود میدانی که مؤمن کیست باز عرض کردم که فدایت
شوم تو اعلم هستی فرمود مؤمن کسی است که مسلمانان امین کنند او را بر جان و مال خویشان
و مردمسلمان را حرام است که بر مسلمانی ظلم کند یا خوار و ذلیل کند مسلمانی را امر حجم گوید لعل
صاحبان این صفتها کاملترین اهل ایمان و اسلامند نه اینکه مسلمانی منحصر بصاحبان و متصفان این
صفتها است فقط بلکه ایمان و اسلام را مراتب و درجه های بسیار است چنانچه از اخبار دیگر صحیح
مستفاد میشود   و نیز همین بزرگوار به ابی عبیده فرموده که این است و جز این نیست مؤمن کسی
است که چون از کسی راضی و ممنون باشد اینرضا و ممنونیت او را بر گناه و بر کار باطل نیندازد
یعنی بجهة رضای آنکس امر ناحقی را اعانت نکند و در عمل خلاف یا و با دست و زبان و قلب او را
یاری نکند و چون از کسی خشمناک و آزرده خاطر شد این خشم و آزردگی خاطر   بیرون نکند
او را از گفتن سخن حق و راست در خصوص او و چون در امری قادر و مختار شد انقدرت
و اختیار او را از حدود شرعی بیرون نکند تا اینکه تصرف خود در آورد چیزی را که شرعاً حق ندارد حسن
در آن چیز   ایضاً فیه در صفحه چهارصد و بیست و هشتم روایت کرده از ابو بصیر که حضرت
ابی عبدالله علیه السلام گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستیکه برای اهل
دین علامات چند است که با آن علامات شناخته میشوند   اوّل صدق حدیث یعنی راست

و درست گفتن در هر خبر و گفتگو دویم اداء امانت است سیم وفا کردن بعهد است چهارم
صلهٔ ارحام است پنجم رحم کردن بر ضعیفان است ششم اندکی مراقب شدن بر زنان است و آنرا
بچند وجه معنی کرده اند یکی آنکه خود در انگاه کردن است از نظر نمودن بر زنان نامحرم دویم محافظت
آن از زنان محرم خود است بدلیل الحدیث ﴿ارحموا فی الضعیفین﴾ یعنی رحم کنید
بر دو ضعیف یکی صغیر و یکی عیال خود شخص است سیم مخالفت کردن بر صلاح دید زنان است
چنانکه وارد شده ﴿شاوروهن وخالفوهن﴾ یعنی بر زنان مشورت کنید و خلاف
رای ایشانرا عمل آرید هفتم بذل معروف است یعنی بخشش کردن و احسان نمودن بر فقرا و مساکین
مومنین هشتم حسن خلق است یعنی با عیال و اخوان دین نیکو سلوک کردن و ایشانرا زجر و
ایذا نکردن و همچنانی با اعتبار مضمومی خاء لفظ خلق و اما با اعتبار مفتوحی خاء لفظ خلق عبارتست
از استعمال هر عضوی از اعضاهای بدن در محلیکه با آن عبادت و رضای خدا بعمل آید نه آنکه اعضای
خوبیکه خدا بخشش تفضل عطا نموده در معصیت خالق آنها و در غیر رضای او صرف شود نهم
سعة الخلق است یعنی مخلوقات خدا را تنگ نگرفتن و در هر امری از امور بخلق خدا وسعت
دادن با بذل مال و اطعام و خوشکلامی و مهربانی و مضایقه نکردن اسباب و مایحتاج خانه
را از همسایگان و وسیع کردن کوچه و ناودان خانه را بطرف کوچه نگذاشتن و جوی آب
که از صحن خانه بخانه و باغچه های همسایگان میرود مانع نشدن و امثال اینها که برادران دین و همسا
یگان هر چند که کافر باشند باید از طرف اهل دین در تیغ و خوف اضرار و اذیت نباشند دهم
تابع شدن بر علم یعنی در هر کار و در هر عمل موافق احکام و تابع قوانین شرعیه بوده خود رائی نکردن و با عقل
خود احکام را خلاف معنی نکردن بدون آنکه خبر صحیحی یا فتوای عالمی موثقی در دست داشته باشد نکویی
۱۱ عامل شدن با عمالیکه باعث نزدیکی بر خدا است پس فرمود بر صاحبان این صفتها طوبی باد یا
مآل کار و فرمود که طوبی درختی است که بیخ آن در خانه رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله است و در بهشت



مؤمنی نیست مگر اینکه شاخی از شاخه های آن درخت در خانه و قصر اوست و هر چیزیکه مؤمن خواهش کند از شاخ آن حاصل و موجود میشود و اگر سواره چند وجد کسننده در زیر شاخها و برگهای او صد سال سیر کند از زیر آن درخت نتواند بیرون شود و اگر غرابه از طرف پائین او بطرف بالایش پرواز کند بفوق او نتواند رسید تا اینکه از بسیار پیری عاجز شده بیافتد آگاه باشید ای مؤمنین چنین نعمت ابدی بهشتی رغبت کنید بدرستیکه مؤمن بر شغل منافع دنیا و آخرت نفس خود مشغول میشود و مردم از او در راحت و امنیت میباشند و زمانیکه شب تاریک و ظلمانی میشود در عبادت و سجده پر ورد کار خود میباشد و با رب خود در مناجات باشد که خالق اوست و او را از عدم بوجود آورده و خلاصی خود را از عذاب جهنم از خدای خود مطلبد آگاه باشید که این چنین باشید

قرة الابصار وعظة المفتار

ایضاً فیه در صفحه چهار صد و چهل سیم روایت کرده از عبدالله ابن مکان که حضرت ابی عبدالله علیه السلام گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ بنده از بندگان خدا نیست مگر اینکه خدا تعالی چهل پرده با و پوشانیده و مستور کرد انیده تا اینکه چهل گناه کبیره را مرتکب شود چون چهل گناه کبیره مرتکب گردید جمیع آن چهل پرده از او مکشوف و برداشته میگردد بعد از آن خدا امر میکند جمعی از ملائکه را که با بالهای خود آن بنده را بپوشانند و مثل پرده برای او بگردند پس ملائکه با بالهای خود آن بنده را مستور کردانند پس آن بنده در کسب گناهان خود داری نکرده باز مرتکب معاصی میگردد چنانکه در نزد مردم مدح میکند بفعل معاصی مترجم گوید یعنی در مقام مدح خود در نزد امثال خود گوید که با فلان زن من زنا کردم و با فلان پسر لواط نمودم یا در فلان مجلس چنان شراب خوردم یا قمار باختم یا مال فلانکس را من دزدیدم کیست مثل من پس ملائکه گویند خداوندا این بنده تو است ترک نمیکند و از دست نمیگذارد گناهی را مگر اینکه مرتکب میشود و بدرستیکه ما حیا میکنیم از معاصی و ذنوبیکه این بنده تو مرتکب میشود پس خداوند عالم وحی

میکند به آن ملائکه ها که بردارید بالهای خود را از او پس چون ملائکه ها بالهای خود را از او برداشتند
شعاع دشمنش بدرجه میرسد که ما اهلبیت را دشمن میدارد مترجم میگوید دشمن داشتن اهلبیت
علیهم السلام دو نوع است یکی قولاً است و یکی فعلاً اما قولاً اظهار میکند عداوت ایشان را بزبان
و اما فعلاً اوامر و نواهی ایشان را زیر پا انداخته اصلاً عمل نمینماید و در اظهار بی‌اعتنائی میکند به آنچه امر و
نهی نمودهاند آن بزرگواران را که علت وجود جمیع عوالم حقیقت و سبک میدارد در رتبه و مقامات
عالیه ایشان را هیچ در نظر نمیدارد پس فرمود چون ما اهلبیت را دشمن گرفت برداشته
میشود پرده او در آسمان و پرده او در زمین پس ملائکه عرض کنند خدایا این بنده تو بی‌ستر ماند
پس خداوند تبارک و تعالی بایشان وحی میکند اگر خدا را با آن حاجتی میبود شما را حکم نمیکرد که با
لهای خود را از او بردارید   الضیافه در صفحه چهارصد و چهل پنجم روایت کرده باسند صحیح از
احمد ابن محمد ابن خالد از جناب عبدالعظیم ابن عبدالله الحسنی گفت حدیث کرد مرا حضرت ابی
جعفر الثانی علیه السلام که فرمود شنیدم از پدرم که میفرمود شنیدم از پدرم حضرت موسی ابن جعفر علیه
السلام که میفرمود داخل شد عمرو ابن عبید بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام چون سلام کرد
و نشست این آیه را خواند ﴿الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش﴾ بعد از آن
ساکت شد حضرت ابی عبدالله علیه السلام به او فرمود که چه چیز ترا ساکت کرد عرض کرد میخواهم دوست
میدارم که از آیات قرآن گناهان کبیره را بشناسم و بدانم فرمود بلی یا عمرو بزرگترین گناهان کبیره
شرکست بخدا و در آیه قرآن خدا میفرماید ﴿ومن یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة﴾
یعنی هر کس شرک قرار بخدا دهد پس بتحقیق حرام کرده خدا بر او بهشت را دویم ناامید شدن
از رحمت خدا و در قرآن میفرماید ﴿انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون﴾ یعنی
ناامید نمیشود از رحمت خدا مگر قوم کافران سیم در امن و خاطر جمعی شدن از
جزا دادن خدا باعمال بندگان و در قرآن میفرماید ﴿فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون﴾

یعنی خواطر جمع نمی شود از جزا دادن خدا مگر آن قومیکه زیانکار اهند شد   چهارم عقوق والد
ین است زیراکه خدا در قرآن میفرماید در خصوص عاق والدین «جبّاراً شقیّا» یعنی باشد
جبار شقی   پنجم کشتن نفسی است که خدا کشتن او را حرام کرده مگر با حق زیراکه خدا در قرآن میفرماید
«فجزائه جهنّم خالداً فیها» یعنی پس جزای او جهنم است در حالتیکه مخلد است در
آن   ششم قذف زن محصنه است یعنی نسبت زنا دادن بر زنی که خود را از نامحرم و زنا حفظ کند
است زیراکه خدا در قرآن میفرماید «لعنوا فی الدّنیا والآخرة ولهم عذابٌ عظیم» یعنی بر زنا
متهم کنندگان زنان محصنه لعن کرده شده اند در دنیا و آخرت و مر ایشانراست عذاب بزرگ
هفتم خوردن مال یتیم است زیراکه خدا در قرآن میفرماید «انّما یأکلون فی بطونهم نارا
وسیصلون سعیراً» یعنی اینست و جز این نیست میخورند در شکمهای خودشان آتش را و بزودی
واصل شوند بسعیر که نام طبقه است از طبقات هفتگانه جهنم   هشتم فرار از جهاد است زیراکه خدا
عزوجل در قرآن میفرماید «ومن یولّهم یومئذٍ دبره الّا متحرّفاً لقتالٍ او متحیّزاً فقد باء
بغضبٍ من الله ومأویه جهنّم وبئس المصیر» که ما حصل مفهوم آیه این است که فرار کننده
از جهاد در غضب خدا و مکانش جهنم است   نهم ربا خواریست زیراکه خداوند عزوجل در قرآن
میفرماید «الّذین یأکلون الرّبوا لا یقومون الّا کما یقوم الّذی یتخبّطه الشّیطان من المسّ»
یعنی کسانیکه ربا میخورند بر نمیخیزند از قبر مگر مثل کسیکه قیام متخبط نماید او را شیطان از مس کردن
باو   دهم سحر است زیراکه خداوند عزوجل در قرآن میفرماید «ولقد علموا لمن اشتریه
ما له فی الآخرة من خلاق» یعنی و هر آینه بتحقیق دانستند هر آینه کسیکه گرفت سحر را نیست از برای او در
آخرت نصیبی   یازدهم زنا است برای آنکه خدای عزوجل میفرماید «ومن یفعل ذلک
یلق اثاماً یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیها مهانا» یعنی هر کس زنا بکند میرسد
بر عقوبت آن و مضاعف میشود عذاب او در روز قیامت و مخلد میشود در حالتیکه خوار

و ذلیل شده باشد دوازدهم قسم خوردن دروغ است زیراکه خداوند عزوجل در قرآن
میفرماید ﴿اولئك لا خلاق لهم في الاخرة﴾ یعنی قسم دروغ خورنده گان نصیبی نیست ایشانرا
در آخرت سیزدهم خیانت دزدی یا خیانت مطلق در هر چیز که بوده باشد عموماً زیراکه خداوند
عزوجل در قرآن میفرماید ﴿ومن یغلل یأت بما غل یوم القیمة﴾ یعنی و هر کس که غل و غش و خیانت
کرد بیاید در قیامت با همان غل و غش و خیانتی که در دنیا کرده چهاردهم منع زکوة است زیراکه خداوند
عزوجل میفرماید ﴿فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم﴾ یعنی داغ آتشین گذارده شود بآنها
باینسبب آنها بر جبهه های ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان داغ گذارده شود پانزدهم شهادت
دروغ و پنهان کردن آن یعنی شهادت دارد و کتمانش میکند زیراکه خداوند عزوجل در قرآن میفرماید
﴿ومن یکتمها فانه آثم قلبه﴾ یعنی هر کس کتمان شهادت کند پس بدرستیکه گناهکار است قلب او
شانزدهم شراب خمر است زیراکه خداوند عزوجل از آن نهی فرموده هفدهم ترک نماز است عمداً
یا ترک چیزی از واجبات الهی زیراکه رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده ﴿ومن ترك الصلوة
متعمداً او شيئاً مما فرض الله فقد برئ من ذمة الله وذمة رسوله﴾ یعنی هر کس که عمداً نماز را ترک
کند یا ترک کند چیزی را از آنچیز آنچه خدا واجب کرده پس تحقیق چنین کس بری بشود از عهده و امان
رسولخدا هیجدهم مخالفت کردن و شکستن عهد و بریدن رحم یعنی قطع صله رحم است زیراکه خداوند
عزوجل در قرآن میفرماید ﴿اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار﴾ مر ایشانراست لعنت خدا
و برای ایشانست بدی خانه آخرت چون سائل ابمطلب عمرو ابن عبیده ابمطالب را از
حضرت شنید از خدمتش مرخص شده بیرون رفت و میگریست چنانکه صدا گریستن او بلند
شد و میگفت هلاک شد کسیکه قائل شد برای خود یعنی فتوا داد احکام الهی را بدون علم بر خلق بیان
و جاری نمود و منازعه کرد با شما اهلبیت در فضیلت و علوم شما الضافیه در صفحه چهار صد و هفتاد
سیم دو ایکرد دو از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که رسولخدا ص فرمود در شب معراج خداوند تبارک و تعالی وحی فرمود

بر من از ورای حجاب انچه وحی کرد از انجمله فرمود یا محمد هرکس اذیت کند و برنجاند دوست مرا پس
بتحقیق سر صد شده بر محاربه و دعوا کردن با من و هرکس که محاربه کند با من محاربه میکنم با او عرض کردم الهی
پروردگار من کیست این دوست تو پس من میدانم که هرکس با تو محاربه کند تو با او محاربه میکنی فرمود دوست
من آنکس است که من عهد و میثاق گرفته ام از او بر نبوت تو و بر ولایت وصی تو و بر ذریه شما وایضا فیه
رسول‌خدا صلعم فرمود که خداوند عالم فرمود هرکس اهانت و خواری رساند بر دوست من پس بتحقیق سر صد
شده بر محاربه کردن با من و نصرت و یاری کردنم سریع و زود است بر دوست خودم ایضا فیه
روایت کرده از ابی بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که آنحضرت فرمود هر شخصی از شیعیان ما که با حاجتی
بنزد برادر دینی خود بیاید و از او طلب اعانت کند بر حاجت خویش با و اعانت نکند و حال آنکه قدرت
و تمکنت داشته باشد بر اعانت کردن مبتلا میکند همان اعانت نکننده را بر اینکه اعانت میکند بر قضای
حاجتهای چند نفر از دشمنان ما و چون اعانت کرد بر دشمنان خدا عذاب میکند بآن سبب او را در روز
قیامت ایضا فیه در صفحه چهار صد و هفتاد و نهم روایت کرده از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود
یافتیم در نوشتجات حضرت رسول‌خدا صلعم که آن بزرگوار فرموده وقتیکه بعد از من زنا کردن ظاهر گردد در
آنوقت مرگ مفاجاه غفلتی بسیار میشود و چون نهاد کیلها را کم و ناقص میکنند خداوند عالم مسلط میکند بر
ایشان قحطی و نقصان را و زمانیکه زکوة را منع میکنند و مستحق آن نمیدهند خداوند عالم امر میکند بر زمین
که برکت خود را از زروعات و میوه جات و معدنها باز میگیرد و منع میکند و زمانیکه در حکم ها ظلم
و جور کنند معاونت و یاری میکنند بر ظلم و عدوان و زمانیکه عهد و میثاق را میشکنند خداوند عالم مسلط
میکند بر ایشان دشمنان ایشان را و زمانیکه صله رحم را قطع میکنند اموال ایشان در دست اشرار مردم میباشد
و زمانیکه امر بمعروف و نهی از منکر نکنند و به اشخاص نیکو تابع نمیشوند خداوند عالم مسلط میکند بر
ایشان اشرار ایشان را و چون چنین شد خوشحالان ایشان برای ایشان دعا میکنند و مستجاب نمیشود برای
ایشان ایضا فیه در صفحه چهار صد و نود و نهم روایت کرده از زراره که از حضرت امام محمد باقر علیه

در فضیلت

مؤمن است

سئوال کردم که مستضعف کیست فرمود انکسی است که راه وطریق چاره نمیابد بر کفر تا اینکه کافر شود وراه
چاره نمیابد بر ایمان تا اینکه ایمان قبول نموده مؤمن شود پس ایشان کودکانند و چنان مردان و زنان
اندک عقول ایشان مثل عقول کودکان است که قلم از ایشان برداشته شده است و باعتقاد اکثر
علما رضوان الله علیهم مستضعف کسی است که امام را نشناسد و انکار هم نکند و احدی را بعینه ولی نداند
و ابن ادریس که از اجله علما است گفته است که مستضعف کسی است که اختلاف مردم را در مذهبها
نداند و اهل حق را در اعتقاد ایشان دشمن ندارد و این سخن موافق تر است با احادیثی که در خصوص مستضعف
وارد شده است ﴿ قرة للابصار و درة للاخیار ﴾ الصافیه در صفحه پانصد
و هجدهم روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بر شما باد دعا کردن که دعا
شفا است از جمیع دردها و دعا کهف اجابت است چنانکه ابر کهف باران است و بنده دست خود را
بدرگاه الهی بلند کرده نمیکشد مگر اینکه خدا حیا میکند که دست او را خالی رد کند پس زمانیکه احدی
از شما دستش را بدعا بلند کرد پس بعد از فراغ از دعا دستها را باید بکشد و بمالد بر سر و روی خود الصافیه
فیه روایت کرده از حضرت موسی کاظم علیه السلام که فرمود چون خداوند عالم نازل کند بلائی بر بنده مؤمنی
پس الهام میکند خدای تعالی بر او دعا کردن را چون دعا کرد و از خدا رفع آن بلا را خواهشت بزودی آن
بلا از او رفع میشود و چون بلائی بر بنده مؤمنی نازل شد و او خودداری کرد از دعا کردن آن بلا برای او طول
میکشد پس زمانیکه بلائی بر شما نازل شد پس بر شما باد دعا کردن و تضرع و زاری نمودن بدرگاه خدای تعالی
الصافیه در صفحه پانصد و بیستم روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود طلب کنید دعا
کردن را در چهار ساعت اول در ساعت وزیدن باد دوم در ساعت زوال یعنی وقت ظهر که
آفتاب از نقطه وسط دایره آسمان میل بطرف مغرب میکند سیم در ساعتیکه باران میبارد چهارم
در وقت ریختن اول قطره از خون شهید در راه خدا که بدرستیکه درهای آسمان در این چهار
وقت گشاده میشود و نیز آنحضرت فرمود که در چهار وقت دعا مستجاب میشود اول در نماز وتر

در اوقات

دویم بعد از نماز صبح سیم بعد از نماز ظهر چهارم بعد از نماز مغرب ایضاً فیه روایت کرده از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود غنیمت دانید دعا کردن را در چهار وقت یکی در وقت تلاوت قرآن
دیگر در وقت اذان مؤذن یا اذان نماز خود شخص دیگر در وقت نازل شدن باران و یکی ملاقات
دو صف برای شهادت ایضاً فیه روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا
فرمود که خوب ترین اوقات برای دعا کردن اوقات سحرها است یعنی در ثلث آخر شب نزدیک
نزدیک طلوع صبح صادق بیکساعت یا کم و بیش و خود حضرت صادق فرموده که قاعده و قرار
پدرم آن بود زمانیکه حاجتی از خدا طلب میکرد در وقت زوال آفتاب طلب میکرد و چون اراده
دعا نمودن کردی اول چیزی تصدق میکرد و از عطر و بوی خوش چیزی استشمام میکرد و بسوی
مسجد و دعا مینمود برای حاجت خود با آنچه که از خدا خواسته و حضرت صادق در حدیث دیگر در
همان کتاب کافی فرموده که زمانیکه در وقت دعا کردن دل تو رقت گرفت و پوست بدن
تو لرزید و چشمهایت پر اشک گردید پس ترا باد که مقصود و مطلب را بازاری از خدا طلب
کن و نیز آن بزرگوار فرمود بدرستیکه در هر شب ساعتی هست که چون بنده مسلمان آن ساعت را
درک کند و نماز بجا آرد و دعا کند بر خداوند عز و جل برای حاجتهای خود خدا دعایش را مستجاب میکند
راوی عرض کرد که کدام است آن ساعت فرمود چون نصف اول شب بگذرد در ساعت اول
نصف دویم شب است ایضاً فیه در صفحه پانصد و بیست و دوم و بیست سیم کتاب کافی جایی
از حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام روایت کرده که ما حصل مضامین آنها این است که
باید داعی در وقت دعا با ابتهال و الرغبه باشد و ابتهال عبارت است از بلند کردن دستها و دستها
آنها بنحویکه زیر بغل داعی اگر جامه نباشد نمایان شود بشرطیکه انگشتهایش هم باشد و دستهارا از سر
بلند کنی و الرغبه عبارت است از اینکه دستهارا بطرف آسمان بلند کند در حالتیکه کف های
دستها بطرف آسمان گشاده گردد مثل سائلی که دست را بجانب شخصی دراز میکند و کف دست را

وقت استجاب دعا

میگشاید اگر چیزی باو انعام شود بکف دستش برسد و تضرع و زاری بکند و در دعا الحاح گی بکند
یا بمعنی اگر مستجاب نشود باز هم دعا کند و از دعا یأس بهم نرساند و پی در پی مبالغه در دعا بکند که باعث
اجابت است یا بطریق رهبه دعا کند و فرمود ﴿والرهبة جعل ظهر الکفین الی السماء﴾ یعنی رهبه
عبارتست از گردانیدن پشت کفهای دستها بطرف آسمان ﴿والتضرع﴾ عبارتست
از حرکت دادن انگشتان دستها بطرف راست و چپ در وقت دعا و بلند نمودن آنها بطرف
آسمان در وقت دعا کردن برای وسعت رزق پس باید هر دو کف دست خود را بطرف آسمان
بگشائی و بسیار سعی کنی در گریه کردن در حال دعا و اگر بگاه ممکن تو نشود تباکی کنی یعنی خود را بحالت
گریه کنندگان اندازی و گریه در وقت دعا بسیار لازم است و باعث استجابت دعا میشود
و حضرت صادق فرمود که جزای هر عملی را با وزنی و کیلی معین میدهند مگر جزای گریه که قطره
اشک چشم خاموش میکند دریا دریا آتش را و وقتیکه چشم پر از اشک گردید زرد میگردد و صاحب آن ذلیلی
نمی بیند و چون بر صفحهٔ روی جاری گردید حرام میکند خدا از وی را بآتش جهنم و اگر یکنفر در میان قومی
بدرگاه الهی متوجه شده از خوف الهی بگرید خدا جمیع آن قوم را بسبب گریه اش رحم میکند و
جمیع چشمها در روز قیامت گریان میشوند مگر سه چشم اول چشمیکه پوشیده شود از دیدن نامحرم دوم چشمیکه
بیدار شود در طاعات و مناجات خدا در میان شب سیم چشمیکه گریه کند از خوف
خدا و اما چشمیکه گریه کند در مصیبت سید الشهدا روحی له الفداه پس آن نیز در قیامت گریان
نمی شود و چون در وقت ذکر مصیبت آن مظلوم یا یکی از ائمهٔ هدی و تابعین ایشان از شهدا چشم
پر از اشک میشود خدا نظر رحمت بسوی او میکند و چون اشک بر روی او جاری شود خدا چند
حقب او را در بهشت جای میدهد و هر حقب هفتاد هزار سال است و در بعضی از روایات
یکصد هزار سال است ما حصلش اینست که در بهشت مخلد میشود زیرا کسیکه داخل بهشت شد
دیگر بیرون نشود و احادیث در اینباب بسیار وارد شده و بنا به حدیث مناجات حضرت



موسی

سوی خدا فرموده گریه کنندگان از خوف من در بهشت در درجه اعلی ورفیع میشوند واسحق ابن عمار
بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که من دعا میکنم وهرچند سعی میکنم که بگریم نمی توانم وچون یکی
از مردگان خود را یاد میکنم در آنوقت رقت میکنم ومیگریم آیا اینگریه نیز در وقت دعا تأثیری دارد فرمود
بلی مرده گان خود را بخاطر انداز وچو بگریه کردی آنوقت با گریه دعا کن واز جمله شرایط دعا این است
که در وقت دست بلند کردن ودعا نمودن گردن خود را بطرف دوش چپ کج بکنی وروبقبله بانشینی
وسرعت اجابت را تنخواهی ومتورک بنشینی یا اینکه بعنوان سجده شکر باشی پیشانی یا روی خود را
بر تربت کربلا یا بر خاک بگذاری در آخر واول دعا صلوات بگوئی بلکه بعد از هر مطلبی از فقرات
دعا صلوات بگوئی که رسول خدا فرموده در اول ووسط وآخر دعا بر من صلوات بفرستید ودر دعا بقبله
باشی وعطر یا گلاب استعمال میکنی وانگشتر عقیق سرخ یا فیروزه در انگشت بکنی ودر میان دعا با احدی
متکلم نشوی وبقدر امکان تصدق بکنی ودعا را در جای خلوت وپنهانی بکنی زیرا که خدا میفرماید
هرکس مرا در پنهانی وخلوتی ذکر کند من او را در آشکارا ذکر میکنم یعنی ذکر او را در میان خلق آشکار
میکنم ودر اول دعا پیش از شروع بدعا ده مرتبه بگوئی « یا الله » وده مرتبه بگوئی یا رب
وهفت مرتبه بگوئی یا ارحم الراحمین بعد صلوات بفرستی بعد تحمید میکنی بعد تمجید میکنی وکیفیت
تحمید وتمجید را بزودی خواهم نوشت وحضرت صادق فرمود هرکس ده مرتبه یا الله وده
مرتبه یا رب بگوید از جانب خداوند ندائی با ورسد « که لبیک » چیست حاجت تو بگو ونیز
در هفت مرتبه یا ارحم الراحمین اسمعیل نام دربان آسمان اول گوید که حاجت خود را
بخواه وبعد از تمجید یا قبل از آن میگوئی « یا ربی الله » آنقدر که یکنفس تو وفا میکند یعنی
تا نفس تو قطع شود واز طرف خدا با و گفته شود « لبیک » چه حاجت داری بخواه واما
کیفیت تحمید حضرت صادق علیه السلام فرمود هر دعائیکه پیش از آن تحمید نباشد پس آن
دعا دم بریده است وتحمید باید قبل از ثنا وتمجید باشد راوی عرض کرد من تحمید را نمیدانم فرمود

کیفیت
دعا
نمودن

میگوئی «الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی
بطن فخبر والحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کل شیء
قدیر» و فرمود هر کس صبح کند و چهار مرتبه بگوید «الحمد لله رب العالمین»
پس بتحقیق ادا کرده است شکر امروز را و هر کس چهار مرتبه در شب بگوید «الحمد لله رب العالمین»
پس بتحقیق شکر آن شب را ادا کرده راوی عرض کرد اقل تحمیدی که کفایت میکند کدام است
فرمود «الحمد لله الذی علا فقهر» تا آخرش چنانکه مذکور شد عرض کرد از اقل تمجیدی که
کفایت میکند کدام است فرمود میگوید «اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت
الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن
فلیس دونک شیء و انت العزیز الحکیم»
و فرمود که خدا تعالی در هر شب و روز سه مرتبه ذات اقدس خود را تمجید میکند پس هر کس تمجید کند
خدا را به آن تمجیدی که خدا بر ذات خود کرده البته حق تعالی حاجت او را روا کند و اگر بد عاقبت
و شقی باشد خداوند عالم آخرتش را میگرداند بر سعادت و آن این است که بگوید «انت
الله لا اله الا انت رب العالمین انت الله لا اله الا انت الرحمن الرحیم انت
الله لا اله الا انت العلی الکبیر انت الله لا اله الا انت مالک یوم الدین
انت الله لا اله الا انت الغفور الرحیم انت الله لا اله الا انت العزیز الحکیم انت
الله لا اله الا انت منک بدء الخلق و الیک یعود انت الله لا اله الا انت
لم تزل و لا تزال انت الله لا اله الا انت خالق الخیر و الشر انت الله لا اله الا انت
خالق الجنة و النار انت الله لا اله الا انت احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفوا احد انت الله لا اله الا انت الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار
المتکبر سبحان الله عما یشرکون انت الله الخالق الباری المصور لک الاسماء

الحسنی یسبح لک ما فی السموات والارض وانت العزیز الحکیم انت الله
لا اله الا انت الکبیر المتعال والکبریاء ردائک

ایضاً فیه در صفحه پانصد و چهل و دوم و سیم و چهارم و پنجم روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که و حضرت باقر علیه السلام و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام احادیث چندی که ما حصل آنها ترغیب بدعا خواندن و تعقیب بجا آوردن است بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب مشغول دعا بودن افضل و انفعست از تجارت مشرق و مغرب حضرت صادق فرمود که هر کس بعد از دعا بگوید ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله خداوند عالم میفرماید که بر آورده کنید حاجت او را پس معلوم میشود که باعث اجابت دعا است باید ترک نشود   مترجم قلیل البضاعة بل صفر من البضاعة والطاعة عرض میکند که ای برادران ایمانی و احباء روحانی بر شما باد مداومت بر ادعیه و اذکار در هر حال خصوصاً در اسحار یعنی بقدر یک ساعت پیش از طلوع صبح صادق که از مضمون احادیث ساعات مخصوصه ائمه هدی علیهم السلام معلوم میشود که همان ساعت مخصوص حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها که ساعت المنصوصه علیها مثل خودش از انظار بیگانگان محروس و محفوظ و در پرده ظلمانیه اللیلیه مستور است پس هر کس را از موالیان المنصوصه حاجتی بخدا باشد و در امری از امور متحیر و حیران مانده باشد در آن ساعت بدرگاه الهی با سوز و گداز و با گریه راز و نیاز نموده و آن طاهره را شفیعه نموده طلب حاجت خود نماید و در دعا و گریه سعی کند و الحاح نماید بلا شک مطلب برسد و کرات عدیده تجربه شده است ولیکن بشرایط و لوازم دعا را چنانکه سابقاً و لزوماً و شروط دعا دگر و ترجمه کردم بعمل آورد و چون جمیع تکالیف الهیه و اصول و فروع و جمیع مراتب تعیش دنیوی منوط و مربوط بسلامتی و صحت و اعتدال بدن است این است که خلاق عالم حفظ بدن را بر جمیع افراد ناس واجب و لازم فرموده پس شرعاً و عقلاً حفظ بدن از اهم مطالب دنیا و آخرت است و برای همین مطلب است که ائمه هدی علیهم السلام برای حفظ و سالم بودن بدن از آفات و شرور جن و انس و نوازل آسمانی و حوادث ارضی چه قدر ادعیه

وجود ذات داد کار مقرر فرموده اند تا بنی نوع انسانی مواظبت در قرائت و حفظ آنها ابدان خود شان از سلامت داشته به امورات دنیا و آخرت خود شان با اطمینان و رفاهیت مشغول شده از منافع دنیویه و اخرویه بی بهره و دست خالی و چشم در آن و این و محتاج بجان دیگر نشوند از آنجمله است که ابوحمزه ثمالی روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام چنانچه در صفحه ۵۰۵ کتاب کافی همین جلد روایت کرده که آنحضرت فرمودند هر آن بنده مؤمنی که چون صبح کند و در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب اینکه بر اینجا بخواند خداوند عالم امر میکند بر ملکی که نزد او بیادرت کرده همین اذکار را که از دهان او بیرون میشود اخذ میکند و میگیرد در زیر شهپر خود و بلند میشود با آن اذکار با آسمان دنیا باو گویند که با خود از زمین چه آورده گوید چند کلمه آورده ام که آنکلمه ها را شخصی از مؤمنین ذکر نموده و آنکلمات این است و کلمه ها را با ایشان میخوانند پس ملائکه های آسمان دنیا گویند خدا رحمت کند بگوینده آنکلمات و بخشد گناهان او را و بهمین قرار هر آسمان که میرسد اهل آن آسمان بعد از ملائکه های آسمان دنیا دعای رحمت و مغفرت بگوینده آنکلمات میکنند تا اینکه آن ملک آنکلمات را میبرد بعرش و حاملان عرش و حاملان عرش و به ایشان نیز خبر میدهد که پاره کلمات آورده ام که گفته است آنها را شخص مؤمنی و کلمات را برایشان میخواند پس حاملان عرش نیز بعد از ملائکه های آسمانها بگوینده آنکلمات دعای رحمت و مغفرت کنند و با آن ملک گویند که بر آنکلمات را تسلیم کن بخازنین کنوز مقالة المؤمنین پس آنکلمات بدرستیکه از کلمات کنوز است تا اینکه موکلین کنوز مقالة المؤمنین میرسند آنکلمات را بر دیوان کنوز المقاله و آنکلمات این است که پیش از طلوع آفتاب یعنی بعد از نماز صبح بگوید ﴿ اللهُ اکبرُ اللهُ اکبرُ کبیراً و سبحانَ اللهِ بکرةً و اصیلاً و الحمدُ للهِ ربِّ العالمین کثیراً لا شریکَ له و صلّی اللهُ علی محمّدٍ و آلِ محمّد

﴿ ایضاً فیه در صفحه پانصد و چهل و ششم ﴾

روایت کرده اند حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود هر کس در صبح و شام این دعا را بخواند

خمری در اثر روز در اثر شب با وضرر نرساند و آن دعا این است که میگوید ﴿ اللّهم انّی اصبحت فی ذمّتک وجوارک اللّهم انّی استودعک دینی ونفسی ودنیای وآخرتی واهلی ومالی واعوذ بک یا عظیم من شرّ خلقک جمیعاً واعوذ بک من شرّ ما یبلس به ابلیس وجنوده ﴾ ایضاً فیه روایت کرده از ابی بصیر که حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کس بعد از نماز صبح و نماز مغرب هفت مرتبه بگوید ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الّا بالله العلیّ العظیم ﴾ هفتاد نوع بلا از او دور میشود و میرسد به اینشخص مرض جذام و نه برص و نه جنون و اگر از اهل شقاوت باشد از دفتر شقاوت محو کرده شده و بدفتر اهل سعادت نوشته میشود ﴿ ایضاً فیه روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ترک مکنید در صبح و شب اینورد را که سه مرتبه در صبح و سه مرتبه در شب بخوانید که پدرم حضرت امام محمّد باقر چنین میخواند در هر شب و روز و آن این است که میگوئی ﴿ اللّهم اجعلنی فی درعک الحصینة التی تجعل فیها من ترید ﴾ در صفحه پانصد و پنجاهم روایت کرده از ابی حمزه که بحضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم بچه سبب خداوند عالم حضرت نوح را الکلمه ﴿ عبداً شکوراً ﴾ در قرآن وصف کرده فرمود زیرا که سه مرتبه در صبح و سه مرتبه در شب این دعا را میخواند و آن این است ﴿ اصبحت اشهدک ما اصبحت بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فانّها منک وحدک لا شریک لک فلک الحمد علی ذلک ولک الشکر کثیراً ﴾

﴿ ایضاً فیه در صفحه پانصد و پنجاه و چهارم ﴾

روایت کرده از ابی بصیر که حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود هر کس که در وقت بیرون شدن از در خانهٔ خود این دعا را بخواند خدا بیامرزد او را و توبهٔ او را قبول میکند و بکارهای و غمهای او کفایت میدهد و دور میکند از او بدیرا و نگاه دارد او را از شر ها و آن دعا این است

وارد صبح

دعای بعد

(در حاشیه: ...)

دعا اَعُوذُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللّٰهِ مِنْ شَرِّ هٰذَا الْيَوْمِ الْجَدِيدِ الَّذِي
اِذَا غَابَتْ شَمْسُهُ لَمْ تَعُدْ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَمِنْ شَرِّ غَيْرِي وَمِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ
وَمِنْ شَرِّ مَنْ نَصَبَ لِاَوْلِيَاءِ اللّٰهِ وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَمِنْ شَرِّ السِّبَاعِ وَالْهَوَامِّ
وَمِنْ شَرِّ رُكُوبِ الْمَحَارِمِ كُلِّهَا اَجِيرُ نَفْسِي بِاللّٰهِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ

مترجم میگوید چون این دعا برای مؤمنین بسیار نافع است پس مناسبت اگه این دعا را نوشته و بدر خانه بچسبانند که در وقت بیرون شدن از خانه در نظر باشد و بخوانند تا از شرور و آفات امروز در امن و امان الهی بوده باشند

الصافیه روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر کس در حین بیرون شدن از خانه و منزل خود ده مرتبه سوره قل هو الله احد را تا آخرش بخواند در حفظ و حراست خدا باشد تا وقتیکه بخانه و منزل خود مراجعت نماید

الصافیه روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود پدرم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام زمانیکه از خانه و منزل بیرون میشد در آنوقت این دعا را میخواند مترجم میگوید که این دعا برای آسانی رسیدن بروزی مناسبست پس ترک نمودنش بر مؤمنین غیر مناسبست و آن اینست

دعا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ خَرَجْتُ بِحَوْلِ اللّٰهِ وَقُوَّتِهِ لَا بِحَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ
بَلْ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ يَا رَبِّ مُتَعَرِّضًا لِرِزْقِكَ فَأْتِنِي بِهِ فِي عَافِيَةٍ

الصافیه در صفحه پانصد و شصت و چهارم روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود که سفر بود زمانیکه این کلمات را گفتم باکی ندارم هرگاه جمع شوند جمیع انس و جن برآنکه بر من ضرری رسانند و آن کلمات این است

دعا بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَمِنَ اللّٰهِ وَاِلَى اللّٰهِ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَعَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ اَسْلَمْتُ نَفْسِي وَاِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَاِلَيْكَ
اَلْجَأْتُ ظَهْرِي وَاِلَيْكَ فَوَّضْتُ اَمْرِي اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ الْاِيمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ

دعا

دعای خروج

ربس



رو

وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ فَوْقِي وَمِنْ تَحْتِي وَادْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

دعای حرز سید الساجدین

(و) ایضا فیه روایت کرده از ابی حمزه گفت حضرت علی ابن الحسین یعنی امام زین العابدین علیه السلام به پسر خود فرمود که ای پسر کسیکه از شما مصیبتی برسد یا حادثه رو دهد پس وضوی سابغی گرفته بعد از آن دو رکعت یا چهار رکعت نماز بگذارید بعد از نماز این دعا را بخوانید که هر کس چنین کند خدا کشف و رفع میکند از او آن مصیبت بلا و حادثه را دعا اینست

دعا در دفع مهم

(و) يَا مَوْضِعَ كُلِّ شَكْوَى وَيَا سَامِعَ كُلِّ نَجْوَى وَيَا شَاهِدَ كُلِّ مَلَإٍ وَيَا عَالِمَ كُلِّ خَفِيَّةٍ وَيَا دَافِعَ مَا يَشَاءُ مِنْ بَلِيَّةٍ وَيَا خَلِيلَ إِبْرَاهِيمَ وَيَا نَجِيَّ مُوسَى وَيَا مُصْطَفِيَ مُحَمَّدٍ أَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنِ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَقَلَّتْ حِيلَتُهُ وَضَعُفَتْ قُوَّتُهُ دُعَاءَ الْغَرِيبِ الْغَرِيقِ الْمُضْطَرِّ الَّذِي لَا يَجِدُ لِكَشْفِ مَا هُوَ فِيهِ إِلَّا أَنْتَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ (و) ایضا فیه در صفحه پانصد و هفتاد و دویم روایت کرده از سعد اسکاف که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر کس این کلمات را شب بخواند من ضامنم به او تا صبح او را عقرب نگزد و کلمات شریفه این است (و) أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ وَمِنْ شَرِّ مَا بَرَأَ وَمِنْ شَرِّ مَا بَرَأَ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

دعای دفع شر زبان عقرب

مترجم میگوید که همین کلمات را با همین ضامنی در روایت دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام دیده ام هر دو صحیح است

(و) قُرَّةٌ لِلْأَبْصَارِ وَقُوَّةٌ لِلْأَنْظَارِ (و)

در صفحه پانصد و پنجاه و نهم کتاب مستطاب کافی روایت میکند از ابن عمار که گفت که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که تعلیم فرماید بمن دعائی که باعث وسعت روزی من باشد پس تعلیم فرمود بمن این دعا را و من هیچ دعائی ندیدم که طلب کننده تر باشد روزی را از این

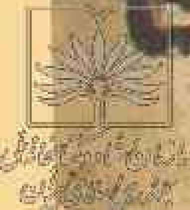


دعا و آن این است «اللهم ارزقنی من فضلک الواسع الحلال الطیب رزقا
واسعا حلالا طیبا بلاغا للدنیا والآخرة صبا صبا هنیئا مریئا من غیر
کد ولا منّ من احد الا سعة من فضلک الواسع فانک قلت واسئلوا الله من فضله
فمن فضلک اسئل ومن عطیتک اسئل ومن» درکتاب جواهر السنیه والائی العلیه در احادیث
قدسیه خداوند عز و علا میفرماید یا محمد هر کسی که نازل شود به او بلای فقر یعنی بفقر و فاقه مبتلا شود و در دنیا و
خواهد که از فقر عافیت یافته در غنی و وسعت گردد پس متوجه شود بسوی من و اند عار انچه اندر و بقلبه
پس بدرستیکه نزع کرده بیرون مینمایم از قلب او فقر را و میپوشانم باو غنا را و قرار میدهم او را از
اهل قناعت دعا اینست که بگوید «یا محل کنوز اهل الغنی یا مغنی اهل الفاقة من
سعة تلک الکنوز بالعائدة علیهم والنظر لهم یا الله لا تسمی غیرک الها انما الا
لهة کلها معبودة دونک بالفریة والکذب لا اله الا انت یا ساد الفقر و یا جابر
الضر و عالم السر ارحم هربی الیک من فقری اسئلک باسمک الحال فی غناک
الذی لا یفتقر ذاکره ابدا ان تعیذنی من لزوم فقر انسی به الدین و بسوط
غنی افتتن به عن الطاعة بحق نور اسمائک کلها اطلب الیک من
رزقک کفافا للدنیا تعصم به الدین لا اجد له غیرک و مقادیر الارزاق
عندک فانفعنی من قدرتک علیها
بما انتزع به ما نزل بی
من الفقر یا غنی»

بدانکه در جمیع طاعات و عبادات اطمینان قلب و توجه خواطر از جمله ارکان آنها است و آن
در اکثر مردم منوط است بوسعت روزی خود شخص و عیال و اولاد و وجوب النفقه اش بیشتر
در پی روزی خود و عیال و اولاد خود سیر میکند و توجه قلب بمعبود حقیقی مشکل متیسر میشود لهذا در انجیل حدید



فقره از ادعیه وارده در وسعت رزق مذکور میسازم و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
ایضاً فیه روایت میکند از ابی بصیر که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که روزی بر من بر
بطاء و دیر دیر بر من میرسد آنحضرت بر من غضب فرمود بعد از آن فرمود بخوان این دعا را که اللهم
اِنَّكَ تَكَفَّلْتَ بِرِزْقِي وَرِزْقِ كُلِّ دَابَّةٍ يَا خَيْرَ مَدْعُوٍّ وَيَا خَيْرَ مَنْ اَعْطَى وَيَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ
وَيَا اَفْضَلَ مُرْتَجًى اُرْزُقْنِي مِنْ رِزْقِكَ الْوَاسِعِ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ الْهَنِيِّ
ایضاً فیه روایت کرده از ابی حمزه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود شخصی بخدمت حضرت
رسول آمد و عرض کرد یا رسول الله من مردی ام که عیالم بسیار است و خودم قرضدارم و حال من
شدید و سخت شده پس تعلیم فرما بمن دعائی که بخوانم خدای عز و جل را با آن دعا که روزی دهد بر من چنان
روزی که قرض خود را ادا کنم و نفقه نمایم بر عیال و اولاد خودم رسول خدا فرمود ای بنده خدا وضوی تمام
یعنی بگیر و دو رکعت نماز کن و رکوع و سجود آنرا تمام بکن یعنی ناقص مکن و بعد از نماز بگو یا ماجد
يَا وَاحِدُ يَا كَرِيمُ اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا
مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنِّي اَتَوَجَّهُ بِكَ اِلَى اللّٰهِ رَبِّكَ وَرَبِّي وَرَبِّ كُلِّ شَيْءٍ اَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ وَاَسْئَلُكَ نَفْحَةً كَرِيمَةً مِنْ نَفَحَاتِكَ وَفَتْحًا يَسِيرًا وَرِزْقًا
وَاسِعًا اَلُمُّ بِهِ شَعَثِي وَاَقْضِي بِهِ دَيْنِي
وَاَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى عِبَادَتِي
ایضاً فیه این دعا را روایت کرده از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام برای روزی که میگوئی و در کتاب
جنة الواقیه از حضرت صادق روایت کرده بعد از هر نماز میخوانی برای وسعت روزی که یا الله
يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عَلَيْكَ عَظِيمٌ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ
تَرْزُقَنِي الْعَمَلَ بِمَا عَلَّمْتَنِي مِنْ مَعْرِفَةِ حَقِّكَ وَاَنْ تَبْسُطَ عَلَيَّ مَا حَظَرْتَ مِنْ رِزْقِكَ
ایضاً فیه روایت کرده از ابی بصیر گفت که حضرت صادق علیه السلام فرمود که از جمله ادعیه رزق



که حضرت سید الساجدین علیه السلام میخواند این دعا است مترجم عرض میکند که مواظبت این دعا لازم است که بمطالب کثیره مشتمل است که از جمله آنها روزی است ﴿د﴾ اللّهمّ انّی اسئلک حسن المعیشة معیشة اتقوّی بها علی جمیع حوائجی واتوسّل بها فی الحیوة الی آخرتی من غیر ان تترفنی فیها فاطغی او تقتّر بها علیّ فاشقی اوسع علیّ من حلال رزقک وافض علیّ من سیب فضلک نعمة منک سابغة وعطاء غیر ممنون ثمّ لا تشغلنی عن شکر نعمتک باکثار منها تلهینی بهجته وتفتنّی زهرات زهوته ولا باقلال علیّ منها یقصر بعملی کدّه ویملأ صدری همّه و اعطنی من ذلک یا الهی غنی عن شرار خلقک وبلاغا انال به رضوانک واعوذ بک یا الهی من شرّ الدّنیا وشرّ ما فیها لا تجعل علیّ الدّنیا سجنا ولا فراقها علیّ حزنا اخرجنی من فتنتها مرضیّا عنّی مقبولا فیها عملی الی دار الحیوان ومساکن الاخیار وابدلنی بالدّنیا الفانیة نعیم الدّار الباقیة اللّهمّ انّی اعوذ بک من ازلها وزلزالها وسطوات شیاطینها وسلاطینها ونکالها ومن بغی من بغی علیّ فیها اللّهمّ من کادنی فکده ومن ارادنی فارده وفلّ عنّی حدّ من نصب لی حدّه و اطف عنّی نار من شبّ لی وقوده واکفنی مکر المکرة وافقأ عنّی عیون الکفرة واکفنی همّ من ادخل علیّ همّه وادفع عنّی شرّ الحسدة واعصمنی من ذلک بالسّکینة والبسنی درعک الحصینة واحینی فی سترک الواقی واصلح لی حالی وصدّق قولی بفعالی وبارک لی فی اهلی ومالی

ودر صبح وشام خواندن این دعا حاضر وربرا اثرش بسیار مایه فرح وفتوح وسرور است ایضا فیه روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هرکس صبح کند این دعا را بخواند خوف فوت شدن روز ندارد مترجم میگوید یعنی هرکس بعد از هر نماز این دعا را بخواند یا اقلا بعد از نماز صبح بخواند روزی آنروز از او فوت میشود ونرسد دعا این است ﴿د﴾ الحمد للّه الّذی عرّفنی نفسه

ولم یترکنی عطشان القلب الحمد لله الذی جعلنی من امة محمد صلی الله علیه وآله ولم یجعلنی من شرار الامم
الحمد لله الذی جعل رزقی فی یدیه ولم یجعله فی ایدی الناس الحمد لله الذی ستر عیوبی وذنوبی
ولم یفضحنی بین الناس » و در بعضی نسخه ها فقرهٔ اخری چنین است « الحمد لله الذی دعاهای
ستر عورتی ولم یفضحنی بین الناس » مترجم گوید که هر دو فقرهٔ اخیر را خواندن مناسب است
در تفسیر خلاصة المنهج از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر کس این کلمات را یکبار بخواند ثواب
حملهٔ عرش و جمیع ملائکه در نامهٔ عمل او ثبت میشود و گرانی ثقل دنیا و آخرت بر او سبک و خفیف
گردد و علاوه مستغرق رحمت الهی میشود « سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم » و در حدیث است که چون خدای تعالی عرش را
آفرید بجمیع ملائکه خطاب کرد که عرش را بردارید و بدوش حاملان عرش نهید پس جبرئیل یک گوشه
اش را گرفت و گفت سبحان الله و میکائیل گوشهٔ دیگرش را گرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل گوشهٔ
دیگرش را گرفت و گفت لا اله الا الله و عزرائیل گوشهٔ چهارمش را گرفت و گفت « الله
اکبر » و عرش را برداشتند و بر دوش حاملان عرش گذاشتند و چون گرانی عرش بر دوش
حملهٔ عرش رسید گفتند « لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم » پس گرانی عرش بر حمله سبک
گردید و خفیف شد پس باین جهة کلمات مذکوره را ایمان ثواب مقرر شده و مواظبت آنکلمات
بر مؤمنین لازم است و از جملهٔ ادعیهٔ رزق و وسعت روزی دعا کردن است برای روزی
در سجدهٔ آخر هر نماز باین نحو که بعد از تمام کردن ذکر سجده و پیش از سر برداشتن از سجده میگوئی
« یا خیر المسئولین ویا خیر المعطین ویا خیر الرازقین ارزقنی وارزق عیالی واولادی من
فضلک الواسع انک ذو الفضل العظیم وانت الجواد الکریم وصلی الله علی محمد وآله واهل بیته اجمعین رزق
و از آنجمله دعائی است که در جنة الواقیه نقل نموده که ابن شاعانی در تاریخ خود ذکر نموده که هر کس بمواظبت
کند بر خواندن این دعا یعنی بعد از هر نماز فریضه بخواند و ترک نکند روزی او با آسانی باو میرسد

واسباب وسعت روزی برای او موجود میشود وآن این است « اللهم یا سبب من لا سبب
له ویا سبب کل ذی سبب ویا مسبب الاسباب من غیر سبب سبب لی سببا لن استطیع
له طلبا وصلی الله علی محمد وآل محمد واغننی بحلالک عن حرامک وبفضلک عمن
سواک یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام بحرمته وجهک الکریم اجعل لی من امری
فرجا ومخرجا وارزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب

واز انجمله دعائی است که نقل کرده آنرا در کتاب ثاقب برای وسعت رزق که بعد از هر نماز فریضه
بخواند مترجم گوید فی الحقیقه مضامین عالیه مشتمل است ودر قنوتهای نماز واجبی وسنتی نیز خواندنش مناسب
است وآن این است « اللهم ان ذنوبی لم یبق لها الا رجاء عفوک وقد قدمت
آلة الحرمان بین یدی فانا اسألک ما لا استحقه وادعوک بما لا استوجبه واتضرع
الیک بما لست اهله ولم یخف علیک حالی وان کان خفی علی الناس کنه امری
اللهم ان کان رزقی فی السماء فاهبطه وان کان فی الارض فاظهره وان کان بعیدا
فقربه وان کان قریبا فیسره وان کان قلیلا فکثره وبارک لی فیه

واز انجمله است که در مصباح کفعمی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که آن بزرگوار فرمود
هر پیغمبری از برای عترت واولاد خود دعای مستجابی ارث گذاشته است وپیغمبر ما صلی الله علیه وآله از
برای ما دو دعای مستجاب ارث گذاشته است یکی را از برای روز شدت وسختی ما ودیگری را از برای ادای
قروض ودیون ما ودعای روز شدت وسختی ما این است « یا دائما لم یزل یا الهی واله آبائی
یا حی یا قیوم صل علی محمد وآله وادفع عنی شدائدی وضیقی » ودعای ادای قرض ما
این است « یا من یکفی من کل شیء ولا یکفی منه شیء یا الله یا رب صل علی محمد وآله
واقض عنی الدین » وایضا جهة وسعت رزق بروایت شیخ احمد ابن فهد مرحوم در کتاب عدة الداعی
جهة وسعت رزق بعد از هر نماز صبح ده مرتبه بگوید « سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله واسألک من فضله





ایضاً جهة وسعت رزق بروایت مجلسی مرحوم در کتاب حیوة القلوب بعد از هر نماز صبح ده مرتبه میگوئی که أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

ایضاً جهة وسعت رزق بروایت کتاب عدة الداعی بخوان این دعا را که اَللّٰهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ مَا أَكُفُّ بِهِ وَجْهِي وَأُؤَدِّي بِهِ عَنْ أَمَانَتِي وَأَصِلُ بِهِ رَحِمِي وَيَكُونُ لِي عَوْناً عَلَى الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ

ایضاً جهة وسعت رزق در کتاب مذکور روایت کرده از حضرت ابی الحسن علیه السلام که فرمود بسماعه هر وقت ترا حاجت شرعی بخدا باشد چنین دعا کن که اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْراً مِنَ الْقَدْرِ فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ ذٰلِكَ الشَّأْنِ وَبِحَقِّ ذٰلِكَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تَرْزُقَنِي وَعِيَالِي وَأَوْلَادِي رِزْقاً وَاسِعاً مُبَارَكاً قَرِيباً سَرِيعاً يَا خَيْرَ الرَّازِقِينَ وَأَفْضَلَ الْمُعْطِينَ

ایضاً جهة وسعت رزق دعای حضرت سید الساجدین علیه السلام در کتاب صحیفهٔ کامله که آنحضرت در وقت تنگی رزق و معیشت میخواندند و آن این است که اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ وَفِي آجَالِنَا بِطُولِ الْأَمَلِ حَتَّى الْتَمَسْنَا أَرْزَاقَكَ مِنْ عِنْدِ الْمَرْزُوقِينَ وَطَمِعْنَا بِآمَالِنَا فِي أَعْمَارِ الْمُعَمَّرِينَ فَصَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَبْ لَنَا يَقِيناً صَادِقاً تَكْفِينَا بِهِ مِنْ مَؤُونَةِ الطَّلَبِ وَأَلْهِمْنَا ثِقَةً خَالِصَةً تُعْفِينَا بِهَا مِنْ شِدَّةِ النَّصَبِ وَاجْعَلْ مَا صَرَّحْتَ بِهِ مِنْ عِدَتِكَ فِي وَحْيِكَ وَأَتْبَعْتَهُ مِنْ قَسَمِكَ فِي كِتَابِكَ قَاطِعاً لِاهْتِمَامِنَا بِالرِّزْقِ الَّذِي تَكَفَّلْتَ بِهِ وَحَسْماً لِلاشْتِغَالِ بِمَا ضَمِنْتَ الْكِفَايَةَ لَهُ فَقُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ الْأَصْدَقُ وَأَقْسَمْتَ وَقَسَمُكَ الْأَبَرُّ الْأَوْفَى وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ثُمَّ قُلْتَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ

ایضاً جهة وسعت رزق بروایت شیخ صدوق مرحوم در کتاب امالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در وقت رو دادن کار مشکل و تنگی و پریشانی سخت بسیار بخوان این دعا را یعنی بعد از هر نماز

برای | توسعه | رزق | تکفلت | عدل | للاشتعال

ادعیه مبارکه

سه مرتبه بخوان دعا این است اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَتِ الْخَطایا وَالذُّنُوبُ قَدْ اَخْلَقَتْ وَجْهی
عِنْدَکَ فَلَنْ تَرْفَعَ لی اِلَیْکَ صَوْتاً وَلَنْ تَسْتَجیبَ لی دَعْوَةً فَاِنّی اَسْئَلُکَ بِکَ فَلَیْسَ
کَمِثْلِکَ شَیْءٌ وَاَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِوَجْهِ نَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
وَعَلِیٍّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَالْاَئِمَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ
یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ اِجْعَلْ لی مِنْ اَمْری فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَارْزُقْنی رِزْقاً واسِعاً مُبارَکاً مِنْ
حَیْثُ اَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ لا اَحْتَسِبُ اِنَّکَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ

شیخ کفعمی در کتاب بلد الامین روایت کرده که برای طلب رزق امید عا را بعد از هر نماز بخوان دعا این است
یا مَنْ یَمْلِکُ حَوائِجَ السّائِلینَ وَیَعْلَمُ ضَمیرَ الصّامِتینَ یا مَنْ لِکُلِّ مَسْئَلَةٍ
مِنْکَ سَمْعٌ حاضِرٌ وَجَوابٌ عَتیدٌ وَلِکُلِّ صامِتٍ مِنْکَ عِلْمٌ باطِنٌ مُحیطٌ اَسْئَلُکَ
بِمَواعیدِکَ الصّادِقَةِ وَاَیادیکَ الْفاضِلَةِ وَرَحْمَتِکَ الْواسِعَةِ وَسُلْطانِکَ الْقاهِرِ
وَمُلْکِکَ الدّائِمِ وَکَلِماتِکَ التّامَّةِ یا مَنْ لا تَنْفَعُهُ طاعَةُ الْمُطیعینَ وَلا تَضُرُّهُ مَعْصِیَةُ الْعاصینَ صَلِّ
عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنی مِنْ فَضْلِکَ وَاَعْطِنی فیما تَرْزُقُنی الْعافِیَةَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ

ایضا جهة وسعت رزق وسایر مطالب شرعیه بعدد اسماء شریفه خمسه النجبا علیهم السلام امید عا را
بعد از فرایض خمسه پنج مرتبه خواندن خیلی موثر است واز جمله مجربات مرحوم قلیل البضاعه است وآن این است
اِلٰهی بِحَقِّ الْخَمْسَةِ مُحَمَّدٍ رَسُولِکَ وَعَلِیٍّ وَصِیِّ رَسُولِکَ وَفاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِکَ وَالْحَسَنِ
وَالْحُسَیْنِ سِبْطَیْ رَسُولِکَ وَبِعِزَّةِ جَلالِکَ وَوَجْهِکَ الْکَریمِ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لی
مِمّا اَنَا فیهِ فَرَجاً وَمَخْرَجاً قَریباً سَریعاً بِرَحْمَتِکَ الَّتی لا یَضیقُ مِنْ شَیْءٍ وَبِقُدْرَتِکَ الَّتی لا یَتَکائَدُها
شَیْءٌ فِی السَّمٰواتِ وَلا فِی الْاَرْضِ واز جمله دعاها جهت وسعت رزق دعائی است که ابن فهد
مرحوم در کتاب عدة الداعی روایت کرده که بعد از نماز خفتن خوانده شود وآن این است اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ
لَیْسَ لی عِلْمٌ بِمَوْضِعِ رِزْقی وَاِنَّما اَطْلُبُهُ بِخَطَراتٍ تَخْطُرُ عَلی قَلْبی فَاَجُولُ فی طَلَبِهِ الْبِلادَ

وانا

ادعیهٔ مبارکه

وَاَنَا فیما اَطْلُبُ کَالْحَیْرانِ لا اَدْری اَفی سَهْلٍ هُوَ اَمْ فی جَبَلٍ اَمْ فی اَرْضٍ اَمْ فِی السَّماءِ
اَمْ فی بَرٍّ اَمْ فی بَحْرٍ وَعَلی یَدَیْ مَنْ وَمِنْ قِبَلِ مَنْ وَقَدْ عَلِمْتُ اَنَّ عِلْمَهُ عِنْدَکَ وَ
اَسْبابَهُ بِیَدِکَ وَاَنْتَ الَّذی تَقْسِمُهُ بِلُطْفِکَ وَتُسَبِّبُهُ بِرَحْمَتِکَ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلی
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ یا رَبِّ رِزْقَکَ لی واسِعاً وَمَطْلَبَهُ سَهْلاً وَمَأْخَذَهُ قَریباً
وَلا تُعَنِّنی بِطَلَبِ ما لَمْ تُقَدِّرْ لی فیهِ رِزْقاً فَاِنَّکَ غَنِیٌّ عَنْ عَذابی وَاَنَا فَقیرٌ اِلی
رَحْمَتِکَ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَجُدْ عَلی عَبْدِکَ بِفَضْلِکَ اِنَّکَ ذُو فَضْلٍ عَظیمٍ
وَاَنْتَ الْجَوادُ الْکَریمُ

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس صبح کند و راضی باشد بر خدا و بندگی خدا و بر نبوت
من و بر ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام از عذاب خدا ایمن باشد و مناسب آنچنین بگوید
رَضیتُ بِاللّٰهِ رَبّاً وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نَبِیّاً وَبِاَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ
بْنِ اَبیطالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ وَلِیّاً وَبِاَوْلادِهِ الْاَئِمَّةِ الْاَحَدَ عَشَرَ اَوْلِیاءَ
چون آخر این ترجمه منتهی شد بر رضا بر توحید و ربوبیت خداوند جل و علا و بر نبوت حضرت خاتم
الانبیا و ولایت علی المرتضی و باقی ائمه هدی علیه و علیهم السلام و صلوات الله الملک العلی
الاعلی پس مترجم قلیل البضاعه بعد از حمد و شکر و ثنا و صلوات و سلام لا یعد و لا یحصی مناسب
دید که در همین جا ختم کتاب نماید به امید اینکه ان شاء الله آخر کلامش در دار دنیا شهادت توحید
و نبوت و ولایت بوده بعد روحش از محبس جسدش بمقامیکه خدایش مقرر فرموده پرواز کند انه
یسمع و یجیب و هو ذو الفضل العظیم و المن القدیم و بعباده المذنبین غفور رحیم بلی خیال مترجم این بود
که این کتاب را که جلد اول کتاب سحاب الدموع و مسمی بقرة الابصار و قوة الانظار است
در اول مرتبه باتمام رسانیده و چاپ نموده باشد چونکه بقا دنیا و امور در قبضه اقتدار خداوند
قادر و توانا است و الامور مرهونة باوقاتها المخصوصة او لا خواست و مشیئة الٰهی چنین بود که جلد

اول بتاخیر و تعویق افتد و ثانیا جلد ثانی که مسمی بسحاب الدموع است مشتمل و محتوی بود بر مصائب حضرت خامس آل عبا سید الشهداء ارواح العالمین فداه و مصیبت آن مظلوم اشد مصائب و اهم مطالب و مقاصد بود فلذا میل قلبی مترجم به این حرص و ارغب گردید که مصائبش را اولا به تحریر در آورد زیرا که آن مظلوم احب جمیع خلق بود در نزد جد بزرگوار و والد والا تبار و والده ماجده و اصحاب کبار و جمیع موالین و محبین از ساکنین سماوات و زمین و مترجم قلیل البضاعة متمنی و ملتمس است از جمیع ناظرین این نسخه در هر جا که عیبی و نقصی یابند حق اخوت دینی را منظور داشته باصلاح آن کوشیده و از بی قدری و حقارت مترجم غمض عین فرمایند زیرا که اینجانب هم لیاقت آن نداشت که چنین بساط قدم جرأت گذارد ولیکن من باب ما لا یدرک کله لا یترک کله مدتی بزحمات تتبع اخبار و جمع آوری آنها صرف اوقات نموده و در این صفحات اوراق مسطور نمود که در روزگار یادگار بماند و الحمد لله و منه و فضله و توفیقه در وقت عصر روز یکشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و شانزده بتوفیق اتمامش موفق گردید و از درگاه خداوند امید و تمنای آن داشت که جناب بماید بحمد الله قبل الموت و الفوت عطا فرمود تا بوسیله نفعش عام و جمیع افراد موالین ائمه طاهرین علیهم السلام از مطالعه و قرائتش بفواید جلیله رسیده بهره مند گردند و مترجم گمنام را بدعای مغفرت و رحمتی شاد و قلب حزینش را آباد فرمایند

والسلام علی من اتبع الهدی ونهی النفس عن الهوی وحفظها عن الضلالة والغوایة والردی والصلوة والسلام علی محمد وآله انوار الهدی والحجج علی اهل الارض والسموات العلی ولعنة الله علی اعادیهم ومخاصمیهم من الجن والانس من الاولین والاخرین الی یوم الدین تحریراً فی ٩ شهر ربیع الثانی من شهور هذه السنة ١٣١٦ یا هو یا من هو

خذ بلطفک یا الهی من له زاد قلیل
مفلس بالصدق یاتی عند بابک یا جلیل

ذنبه ذنب عظیم اغفر الذنب العظیم
انه شخص غریب مذنب عبد ذلیل

منه عصیان ونسیان وسهو بعد سهو
منک احسان وفضل بعد اعطاء الجزیل

رب هب لی کنت ذا فضل ووهاب کریم
اعطنی ما فی الضمیر دلنی خیر الدلیل

هب لنا ملکا کبیرا نجنا مما نخاف
ربنا اذ انت قاض والمنادی جبرئیل

کیف حالی یا الهی لیس لی خیر العمل
سوء اعمالی کثیر زاد طاعاتی قلیل

عافنی من کل داء واقض عنی حاجتی
ان لی قلبا سقیما انت من یشفی العلیل

انت شافی انت کافی فی مهمات الامور
انت ربی انت حسبی انت لی نعم الوکیل

ابن عیسی ابن موسی ابن یحیی ابن نوح
فانتبه للعبد عاص تب الی المولی الجلیل

واعتصم بالاولیاء شافعی یوم التناد
حبهم زاد الخلق الله کلا بالدلیل

ایضا مناجات منسوبه بآنحضرت

که بعد از نمازهای واجبی وسنتی و در قنوتهای نماز واجبی وسنتی خواندن آن بسیار مناسبست

الا ایها المقصود فی کل حاجتی
شکوت الیک الضر فارحم شکایتی

الا یا رجائی انت تکشف کربتی
فهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی

اتیت باعمال قباح ردیة
وما فی الوری عبد جنا کجنایتی

اتحرقنی بالنار یا غایة المنی
فاین رجائی ثم این مخافتی

وزادی قلیل لا اراه مبلغی
اللزاد ابکی ام لطول مسافتی

فیا سیدی امنن علی بتوبة
فانک ربی عالم بمقالتی

تمة الکتاب برحسب فرمایش عالیجناب مشهدی حاجی آقا کتاب فروش وسعی واهتمام غلام ابی عبدالله استا عبدالله طبع گردید ١٣١٨

دعای ... اوقات ...
یا سلام المؤمن المهیمن العزیز
الجبار المتکبر الطاهر المطهر
القاهر القادر المقتدر یا من
ینادی من کل فج عمیق بالسن
شتی ولغات مختلفة وحوائج
اخری یا من لا یشغله شان عن شان
انت الذی لا تغیره الازمنة ولا
تحیط بک الامکنة ولا تاخذک
نوم ولا سنة یسر لی من امری ما
اخاف عسره وفرج لی من امری ما اخاف
کربه وسهل لی من امری ما اخاف
حزنه سبحانک لا اله الا انت انی کنت من
الظالمین عملت سوء وظلمت نفسی فاغفر لی انه
لا یغفر الذنوب الا انت ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم والحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی نبیه محمد وآله وسلم تسلیما

خطابه

که در روز ختم مرحوم علامه شهیر آقای حاج شریعت
سنگلجی طاب ثراه آقای سید احمد ابطحی اصفهانی
دانشجوی پزشکی از طرف دانشجویان طب قرائت
نموده‌اند

شرکت چاپخانه شهاب

